فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسؤول

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سیّد سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری

دکتر سیّد علی رضا نقوی

مدیر مسئول دانش
رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
خانهٔ ۲۵ - کوچهٔ ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان
تلفن: ۲۱.۱۴۹ - ۲۱.۲.٤ ۲۱.
حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی
چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

فهرست مطالب

دانش شماره ۳٦

سخن دانش

بخش فارسی:

سخن دانش

دیدار ریاست محترم مجلس شورای اسلامی ایران جناب حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری طلیعه خوشی از تداوم دوستیهای دیرین و پایدار و پربرکت درمیان دو ملّت مسلمان ایران و پاکستان است که بی گمان انظار گروه کثیری از دوستداران زبان و ادب و فرهنگ ایران را به خویش جلب و معطوف می کند و «دانش» نیز با مسرّتی که از این جهت احساس می کند با همه علاقه مندان به حق زبان فارسی و خواستاران محقّ برادری و یگانگی ملل اسلامی متفق است که حضور چنین شخصیت ارجمندی در پاکستان، آن هم در طلیعه سال نو هجری شمسی طلایه دار خیرات و برکات فراوانی خواهد بود.

حقیقت این است که امروزه روز جهان ما را دشواریهای بیشماری در برگرفته و هجوم بی امان فرهنگ غرب، ملل ستمدیده جهان سوّم و خاصه مسلمان با هویت را دچار مضایق نامحدودی کرده است این که می بینیم ماهواره ها سایه تباه خود را بر همه جا افکنده اند و دور و نزدیك همه کس را به نحوی تحت تأثیر قرار داده اند امر کوچکی نیست و از پیشگاه نگاه هیچ خردمند آینده نگری دور نمی ماند. گذشته از آن تبلیغات دیگر سازمانهای ارتباط جمعی باختر زمینیان همراه با فشار عظیم نا شی پیشرفت های علمی و فنی با تکنولوژیك آنها، عرصه را بر همه دولتهای ضعیف عالم تنگ کرده و دنباله روی از اهداف و مقاصد این جهانی و مادی و بی ثبات آنان را الزامی ساخته است. شاید اینها همه به نوبة خود قابل تحمّل می بود اگر چنانچه

اختلافات درونی استعمار آفریده درمیان ملل آسیایی و افریقایی عرصه را از هر وقت دیگری بر آنها تنگتر نمی کرد و آتش جنگهای مهیب و خانمان سوز را نمی افروخت. در حالی که متأسفانه می بینیم هر روز به بهانه های بیشتری آنان را به جان هم می اندازند و نیروهای مفیدی را که باید در جهت ساختن خرابیها و آباد کردن ویرانیها به کار افتد، به انهدام و زوال آنچه که باقی مانده است، تحریك می کنند. بدبختی عمده تر باز هم این است که فرهنگ سلطه جوی غرب خود نیز نمی تواند آینده روشنی را پیش بینی کند و در گذر از مهالك کثیر و روزافزونی که با آنها رو به رو است، حتّی مردم به ظاهر متمدّن نیمکره باختری را با نویدهای بهتری دلخوش دارد. عقلای قوم آنان نیز مکرّراً ناقوسهای خطر را به صدا در می آورند و بر سیاستمداران بلند پایه و نظامیان جاه طلب، هشدار می دهند ولی پرپیداست که در بحبوحه بحران های عظیمی که بر بشریّت استیلا دارد آنچه البته به جایی نرسد فریاد است!

آن روز که خوش بینان جهان، بشارت می دادند که در پرتو علم همه معماها گشوده می شود و همه بیماریها منکوب می گردد، چندان از ما فاصله نگرفته است ولی در عمل دیدیم که ترقّی علم و فن نه تنها موجب کاهش شداید موجود نبود، بلکه از مضایق متصوّر نیز چیزی کم نکرد و برعکس اضطراب و تشنّجی قهری را که بیماری رایج سده بیستم میلادی است، افزایش داد. با پیشرفت ظاهری علوم بدون تعهّد بر تعداد آدمکشی ها اضافه شد و رقمهای هلاك شدگان جنگهای جهانی اوّل و دوّم به شمارشهای چند ده ملیونی و باور نکردنی بالغ گشت. و باز دیدیم و روزمرّه شاهدیم که بیماریهایی چون ایدز و سرطان و یرقان و سکته های قلبی و مغزی، کشتار می کند و خرد و بزرگ هیچکس را مصوّن نمی گذارد.

اینك باید آرزو و امید آن را داشته باشیم که پیشآمدن مصائب متعددی که زندگی را بر انسانهای فهیم و معقول سخت و تحمل ناپذیر کرده، باعث تنبّه عمومی شده و دوران غفلت و جهالت طولانی بسر آمده باشد و دنیاداران جاهل و بی تدبیر فهم آنرا بیابند که تنها راه رستگاری بشریّت در طریق تعبّد الهی و تکیه بر مکارم عالیه اخلاقی است. رها کردن نیروهای عظیم و فوق العاده جوانان امروز بدون تمسّك به حبل المتین ایمان و تحفظ به مقاصد عالیه الهی کار تخریب جوامع را تسهیل خواهد کرد و بر شدّت بحرانهای موجود اجتماعی و سیاسی خواهد افزود و برعکس اتّکاء به اصول اعتقادی و دینی، تکیه گاههای مطمئنی به وجود خواهد آورد تا مراحل صعب زندگانی در ادوار بعد از تجدّد را هموار نماید و از سرگشتگیها و نگرانیهای بندگان خدا بکاهد. چون تنها عدالت مبتنی بر تعلیمات الهی است که فضائل انسانها را بدانان باز می گرداند و برادری و برابری مبتنی بر فطرت اوّلیه و ذاتی را در بسیط زمین امکان پذیر می گرداند.

فصلنامه دانش این باز نیز مقاله های ارزشمند و ادب آموز و امیدافزای استادان مسلّم و منظومه های فکر انگیز و فرحت بخش شاعران مکرم را زینت اوراق خود ساخته و تقدیم خوانندگان محترم می کند. ای کاش ما سرّ وحدت را بشناسیم و درد انسانیت را بدانیم تا در پی درمان آن برخیزیم که بقول صوفی وارسته سند و شاعر هفت زبان سچل سرمست.

جز محبّت همه است گمراهی   ای بجز درد زندگیست عذاب

فاعتبروا یا اولی الابصار

مدیر دانش

شماره ۳۶/زمستان ۱۳۷۲
شوال ۱۴۱۴/مارس ۱۹۹۴

این شماره از دانش زمانی انتشار می یابد که ریاست محترم مجلس شورای جمهوری اسلامی ایران حضرت حجته الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری در رأس هیئت پارلمانی به منظور تشیید مبانی دوستی و برادری مابین دو ملت مسلمان ایران و پاکستان به اسلام آباد تشریف آوردند. دانش مقدم ایشان را به این کشور اسلامی گرامی داشته.

آرزوی سلامت و توفیق ایشان و سایر اعضای محترم هیئت را از خداوندمتعال خواستار است.

اعلاخان افصح زاد - تاجیکستان
برگردان از خط سریلیک: شمس الحق رهنما

دیوانهای سه گانه جامی

پیش در آمد:

"عارف بزرگ، مولانا عبدالرحمن جامی (۱۴۹۲ - ۱۴۱۴) کارهای پر ارزشی از خود برجا گذاشته است که از آن میان، می توان «هفت اورنگ» (در برگیرندهٔ هفت داستان) و سه دیوان وی را نام برد.

دیوانهای مولانا جامی «فاتحة الشباب»، «واسطة العقد» و «خاتمة الحیات» نام دارند که در میان ادب دوستان آوازهٔ بسزایی به دست آورده اند.

دکتر اعلاخان افصح زاد، دانشمند تاجیکی، دربارهٔ جامی، کتابی نوشته به نام «جامی، شاعر غزلسرا»، (دو شنبه، نشریات معارف، ۱۹۸۹) که در بخشی از آن بانام «دیوانهای سه گانهٔ جامی» به دیوانهای نامبرده شده، پرداخته است.

در نوشتهٔ «دیوانهای سه گانهٔ جامی» نویسنده با پیش رو نهادن آنچه در تاریخ آمده، دربارهٔ گردآوری و نوشتن دیوانهای جامی (۱)، تاریخ نامگذاری (۲) و چند و چون آنها (۳) به بررسی پرداخته است.

در برگردان نوشتهٔ یادشده از نگارش سریلیك، ویژگیها و چگونگی گویش فارسی تاجیکی، تا آنجا که شدنی بوده، دست نخورده مانده است تا

خوانندهٔ گرامی، بررسی آنچه که به بررسی گرفته شده، به شیوهٔ نگارش علمی امروز در تاجیکستان که بیشتر از به کار گرفتن واژه های پرآب و رنگ و شیوه های پیچیده نوشتن به دور است نیز آشنا گردد. روشنی بیشتر را آنچه بایسته بود در [ ] آورده ایم."

غزل که توسط استاد رودکی هنوز [تازه] در عصر نه [قرن ۹] سروده شد، در عصرهای سیزده و چهارده به پایهٔ بلند ترین تکامل رسید، در عصر پانزده، خصوصاً در نیمهٔ دوّم آن نهایت پهن گردید (بسیار گسترش یافت). همه گویندگان دور [آن زمان] حتّی آنهایی که در ایجاد انواع دیگر ادبیات استاد بودند، به غزل رغبت وافر داشتند. هوسکاران نیز غزل مشق می کردند. گذشته از این، بسیار شاعران آن دور [زمان] بجز غزل شعر دیگری نگفته اند. اکثریت کلّی نمونه هایی، که نوایی، فخری، حکیم شاه قزوینی، خواندمیر، سام میرزا و دیگران در تذکره های خود می آورند، مطلع های غزل می باشد. مطلع غزل، که سفته و پخته و پر مضمون و زیبا باشد خود حکم یك اثر خُرد [کوتاه] مستقل ادبی را دارد. سبب انتشار بی مانند غزل در این دوره به فکر [از نظر] ما، آن بود که غزل با خصوصیتهای بسیار و عمدهٔ خود به نیاز معنوی طبقه های گوناگون اهل ذوق جواب می داد. از جمله، غزل نوع ادبی ای بود که نه دراز (مثل قصیده و مثنوی) و نه آن قدر کوتاه (مثل رباعی و فرد)، نه از جهت موضوع محدود، نه به حادثه های یك دفعه اینه گذرنده (یکبار گذر) مربوط و نه برای بیان نکته های علم و فلسفه و مذهب خاص بود. غزل نه به سپارش (سفارش)، بلکه با امر دل ایجاد می گردد. موضوع عشق، که محور اساسی غزل بود برای تمام طبقه ها

مفهومی احساس شونده و گوارا بوده، لحظه های خوش و خرّم، ترنّم عشق مقتدر، بیان سوز و الم عاشق در هجر و فراق و ناآمدِ محبت (ناکامی در محبت)، وصفِ زیبایی های طبیعتِ از قبیل تصویر دامن کوه و لب جوی، ابر نیسان و باران بهار و نهایت طرز مونو لوگ (حدیث نفس) و یا مکالمهٔ عاشقانه بودن اکثریت کلّی غزلها، احساس باطن و غوامض روحانی خواننده و شنونده را برانگیزانده و به ذوق هر فرد سازگار می گرداند. شکل زیبا، آهنگ دلپذیر، سلاست سخن و شیرینی معنی که در غزل استادان با بیان ساده تر توأم است، اعتبار غزل را نزد مردم بلند می برداشت.. بعضی ها محض برای [فقط به خاطر] ساده بودن طرز ایجاد آن، غزل می گفتند. نهایت غزل در این عصر نیز مثل زمانهای پیشین و بعد [پسین] با آهنگ و موسیقی روابط قوی داشت. در جمع آمد [محافل] اهل هنر، سماع صوفیان، بزم رفیقان، مراسم عائلوی (خانوادگی)، مشق سربازان، محفل شاهانه، صحن باغ و گوشهٔ میخانه، حجرهٔ مدرسه و مهمانسرا، تنها یا با حریفان، سروده شده و به ذوق همه می توانست موافق افتد. همهٔ این، یکجا و جدا جدا، سبب رونق غزل در این عصر می شد. در این عصر (عصر پانزده) شاعرانی آمدند که غزل را از نوعهای دیگر شعر، بالا گذاشتند [بالاتر داشتند]. جامی آنرا در [میان] نوعهای شعر بهترین نامیده:

از فنون شعر فنّ بهترین آمد غزل
چون نکورویان که در صورت به اند از جنّ و انس

هلالی قطعاً ضدّ مثنوی را از غزل برتر دانستن برآمده [در صدد ضدیت با برتر دانستن مثنوی از غزل برآمده]:

مدعی چون مذاق شعر نداشت　　　مثنوی را به از غزل پنداشت

غزل را نقد گنجینهٔ سخن می نامد:

نقد گنجینهٔ سخن غزل است　　　شکرِ باری که نظم من غزل است

عبدالرحمن جامی در دوام حیات آگاهانه خود بیش از پنجاه سال متصل به گفتن شعر لیریکی (عشقی) می پرداخت که این نوع اشعارش در سه دیوان جمع آمده اند. جامی آنها را «فاتحة الشباب»، «واسطة العقد»، و «خاتمة الحیات» نامیده است. نویسندهٔ این سطرها در اساس [براساس] نه نسخهٔ خطّی معتبر و قدیم دیوانهای جامی، متنی علمی-انتقادی ترتیب داد و در شعبهٔ ادبیات خاور نشریات « ناوکا » (مسکو، ۱۹۷۸-.۱۹۸) به طبع رساند. در متن رساله ای که در دست دارید اشاره های ۱-۲- و ۳ درون قوسین، مطابقاً سه دیوان نشر مذکور را افاده نموده، رقمهای بعدی، در داخل آن قوسیها شمارهٔ ابیات آن دیوان ها را از روی همین نشرها [چاپها] نشان می دهند. نسخه های قلمی که در تهیهٔ متن علمی انتقادی دیوانهای جامی استفاده شده اند اینهایند:

۱- «کلّیات مولوی جامی) شمارهٔ D ۲.٤ از گنجینهٔ دست نویسهای تاجیکی و فارسی شعبهٔ لنینگرادی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، زمان کتابتش آخر عصر پانزده یا اوّل عصر شانزده.

۲- «کلّیات جامی» شمارهٔ ۱۳۳۱ از ذخیرهٔ دستخط های شرقی

انستیتو خاورشناسی آکادمی علوم جمهوری ازبکستان، وقت انجام نسخهٔ برداریش سال ۱۵.۳-۱۵.٤ . در متن رسالهٔ حاضر اشارهٔ (K) که اندورن قوسین می آید اشاره به همین نسخه بوده رقم بعد آن ورقهای آن نسخه را افاده می نمایند.

۳- «سه دیوان جامی» از گنجینهٔ دست نویسهای شرقی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان، رقم شصت و سه. اتمام استنساخش سال ١٥.٤ .

٤- «کلّیات مولوی جامی» شمارهٔ داژن - ٤٢٢ از خزینهٔ مخطوطات شرقی کتابخانهٔ عاموی (عمومی) دولتی لنینگراد بنام سالتیکوف شدریسن، سالهای روی بردار شدنش (رونویس). ١٥١٩-١٥٢٧.

٥- «دیوان جامی» (فاتحة الشباب)، رقم ٣٥. ٨: N ٩٣-M از فاند ریسپوبلکاوی (خزانهٔ دولتی) نسخه های قلمی شرقی آکادمی علوم جمهوری آذربائیجان سال ختم نوشته شدنش ١٥١٢.

٦- «دیوان جامی» (دیوان قدیمی جامی به علاوه بعضی از شعرهای دیوانهای سه گانه اش) شمارهٔ ١٧٥٩، از کتابخانهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه دولتی لنینگراد، تاریخ اتمام کتابتش ١٤٩٢.

٧- «دیوان جامی» (دیوان قدیمی)، شمارهٔ C١٩٦٧ از گنجینهٔ دست نویسهای تاجیکی و فارسی شعبهٔ لنینگراد انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی سال استنساخش ١٤٨٧.

٨- «کلیات جامی» شمارهٔ ٣٥٢ از کتابخانهٔ ملی ایران (از روی نسخهٔ عکسیش که در انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان

موجود است). زمان کتابتش تقریباً ابتدای عصر پانزده.

۹- «دیوان جامی» (دیوان سوّم شاعر در شکل مختصر) شماره ۱۱۶ از ذخیرهٔ دست نویسهای شرقی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم جمهوری ازبکستان، زمان به قید کتابت در آمدنش تقریباً آخر عصر پانزده.

متن علمی انتقادی دیوانهای سه گانه جامی براساس سنجش مقایسه ای و تنقید حرفاً حرف این نسخه ها تهیّه و چاپ شد.(۱)

اینک عاید به (دربارهٔ) تاریخ تدوین، حجم و مندرجه و خصوصیتهای آنها توقّف می نماییم تا زمینهٔ تدقیقات حاضر معلوم گردد.

تدوین و تحریر دیوانها

در جریان تنظیم متن علمی - انتقادی دیوانهای جامی معلوم شد که آنها یك و یکباره شکل آخرین را نگرفته و تدریجاً به این صورت در آمده اند. تاریخ تدوین و تحریر آنها را از نظر می گذرانیم.

۱- دیوان اوّل - «فاتحة الشباب».

عبدالرحمن جامی نخستین بار [این] دیوان خود را در زمان سلطان ابوسعید تدوین کرده است. سلطنت این پادشاه به سالهای ۸۵۵ -۸۷۳ (۱٤۵۱-۱٤٦۹) راست آمده [مطابقت دارد]. خراسان را که وطن جامی بود، تصرّف کردن سلطان ابوسعید در سال ۸٦۳ (۱٤۵۹) واقع گردیده است. هنگام بار اوّل مرتب ساختن دیوان خود، عبدالرحمن جامی پنجاه ساله بوده است. در رباعی زیرین که در مقدمهٔ آن می آید خود شاعر از این [در این] خصوص معلومات می دهد:

تـاده بـودم بسی زبـون افتـاده،
تا بیسـت و سی ز ره برون افتـاده.
در جهل و عمی داده چهل سال ز دست،
در پنجـاه هـم کنـون افتاده(۲).

از این تاریخ می توان به خلاصه ای آمد [به این نتیجه رسید] که عبدالرّحمن جامی در حقیقت هم دیوانش را بار اوّل (در) سال ۸۵۷ (۱٤٦۳) مرتّب کرده است. و در این سال سلطان ابوسعید، سلطان خراسان بود. امّا در بعضی نسخه های خطّی و نشرهای [چاپهای] لیتوگرافی این دیوان جامی، مصرع چهارم رباعی مذکور در صورت «در پنجه و پنج هم کنون افتاده»(۳) آورده می شود که آن، تاریخ تدوین دیوان را به پنج سال بعد می برد و آن به [با] یك سال پیش از فوت سلطان ابوسعید، راست می آید. از احتمال دور نیست که جامی دیوان خود را بار اوّل در سال ۸۷٦ (۱٤٦۳) ترتیب داده بعداً آن را شاید سال ۸۷۲ (۱٤٦۸)، بار دوّم تکمیل داده [کرده] باشد، زیرا در ابتدای این تحریر عبارت از سی و شش بیت در مدح سلطان ابوسعید مثنوی موجود است. ولی با این همه کار دیوان اوّل جامی تمام نمی شود و شاعر بعد از چند سال باز به تکمیل آن مشغول گردیده، دست اوّل [نخست] سلسلهٔ اشعار هنگام سفر حج (سالهای ۸۷۷-۸۷۸) (۱٤۷۲-۱٤۷۳) انشاد کرده اش را به آن وارد می کند. آخرین تاریخی که در این تحریر دیوان دیده می شود، سال ۸۸۰ (۱٤۷۵) می باشد که این تاریخ سرودن قصیدهٔ «لجّة الاسرار» است. نسخه های تحریر اوّل و دوّم

دیوان قدیمی جامی در دست ما نیست، فقط اشاره های بالا، به این دو تحریر آن دیوان گواهند. گمان می رود که جامی بار سوّم دیوانش را باید در حدود سال ۸۸۰ (۱٤۷٥) یا کمی بعد تر از آن تکراراً تحریر و تکمیل کرده باشد. ولی از طرز نسخه های باقی مانده تحریر آخرین دیوان نخستین جامی چنین به نظر می رسد که شاعر اشعار تازه اش را به دیوان قبلاً مرتب کرده اش داخل کرده باشد هم [و نیز]، مقدمهٔ آنرا چنان که بود باقی گذاشته است. سنجش همه جانبه عمیق متن شناسی نشان داد (٤)، که آن دیوان جامی که در منابع تاریخی و ادبی به عنوان «دیوان قدیمی» یاد می شود، محض [صرفاً] همین تحریر سوّم، دیوان نخستین جامی است و اکثر کل تمام نسخه های خطّی، که در کتابخانه های جهان و در دست اشخاص جداگانه اند [پراکنده اند] نسخهٔ همین دیوانند، همچنین تمام نشرهای پرّه (کامل) و مختصر دیوان جامی که در تاشکند، هند، تهران، دوشنبه و استانبول صورت گرفته است، به استثناء «دیوان کامل جامی» (تهران، هزار ۱۳٤۱ش-۱۹٦۲م) و «اشعار نایاب جامی» (هرات ۱۳٤۸ (۱۹٦۹) همه از همین تحریر دیوان نخستین جامی اند و این دیوان مقدمه ای مخصوص دارد که به قرار ذیل است:

«موزون ترین کلامی که غزل سرایان انجمن اُنس و محبّت و قافیه سنجان نشیمن عشق و مودّت به ادای آن زبان گشایند حمد واحد و ثنای دانایی است که نظم سلسلهٔ آفرینش، از مطلع تا مقطع، آراستهٔ صنایع قدرت و بدایع حکمت اوست، عَلَت کلمة کماله و جَلّت عظمة جلاله و شیرین ترین مقالی که

طوطیان شکرستان شعر وصناعت و بلبلان بهارستان فصل و بلاغت به بیان آن ترنّم نمایند، تحیت و درود رهنمایی است که انتظام سلك جمعیت ارباب دانش و بینش از مبدأ تا منتها باز بسته به شرائط شریعت و روابط طریقت اوست، صلوات اللّهٰ و سلامه علیه و آله. امّا بعد نموده می شود که خالص ترین فضیلت و فاضل ترین خاصیّتی که افراد نوع انسانی از ابناء جنس خود به آن ممتازند، خاصیّت نطق است و فضیلت کلام و آن به اکثریت انواع و تعدّد اقسام در دو قسم منثور و منظوم، محصور. و منقبت «انِ منَ الشّعر لحکمةً و انّ منَ البیان لسحراً» بر قسم دوم مقصور و آنچه از این قسم، مستعذب طبع های سلیم و مستغرب ذهن های مستقیم است، اسلوب غزل است چه اکثر وقوع آن در بیان منازل عشق و محبت و مقامات توحید و معرفت می باشد. و چون این بندهٔ قلیل البضاعة و کمینهٔ عدیم الاستطاعة را از این مقوله، نظمی چند دست داده بود و تسوید ورقی چند اتفاق افتاده، و جمهور انام از خواص و عوام، آن را به سمع رضا استماع می نمودند و به حسن اصغاء تلقی می فرمودند، مناسب بلکه واجب چنان نمود که خلعت قبولش به طراز عرض به جانب شهریاری متعرّض شود و خطبهٔ کمالش به نعت و نام خجستهٔ فرجام حضرت سلطنت شعاری مشرّف و معزّز گردد »(٥).

بعد این، عبدالرّحمن جامی عبارت از سی و شش بیت مثنوی را می آورد که، آن در مدح سلطان ابوسعید بوده، با این مطلع شروع می گردد:

زانکه نقد سخن در این بازار   گرچه باشد چو زر تمام عیار...

سپس مؤلف به مقدمهٔ خود ادامه داده آرزو می کند که دیوان او قبول

[مقبول] پادشاه گردد. ضمن گفتار دیگر، جامی رباعی بالا را می آورد و از همین مقدمه روشن می گردد که شاعر آنرا محض ۸٦۷(۱٤٦۳) در زمان اقتدار سلطان ابو سعید نوشته و با وجود آنکه دیوان را دوبار در سالهای ۸۷۲(۱٤٦۸) و ۸۸۰(۱٤۷۵) از نو تحریر و تکمیل کرده، اشعار تا سال ۸۸۰(۱٤۷۵) سروده اش را به آن داخل نموده است و مقدمه را بدون تغییر باقی گذاشته است. همین ناموافقی و دیگر شدن پادشاه مملکت - که با جامی از راه دوستی و صداقت نزدیك شد. او را وادار کرده اند که بار یکبار دیگر به این کار برگشته، در سال ۸۸٤(۱٤۷۹) دیوان خود را از نو [مجدداً] به ترتیب آورد.

در خصوص تاریخ تحریر چهارم دیوان یکمش، جامی در دو مورد سخن می راند. اولاً در مقدمهٔ دیوان یکم چنین می گوید:

«و شروع در این ترتیب در تاریخی بود که واقفاً قواعد معمّا از این رباعی استخراج توانند نمود، رباعی:

«با دل گفتم، کای به صفا گشته ثمر، هستی صدفی پر از گهر! چیست خبر؟
از گوهر سال نظم این عقد دُرَر بر روی صدف نهاد یك دانه گهر»
(۱، ص۱۵)

اگر به روی حرف «ص» در کلمهٔ «صدف» یك دانه گهر، یعنی یك نقطه گذاریم، حرف «ص» به حرف «ض» تبدیل می یابد [می شود] و حاصل جمع حرفهای «ض»، «د» و «ف» از روی حساب ابجد به [با] ۸۸٤ برابر شده، تاریخ مطلوب را افاده می کند که آن به [با] ۱٤۷۹ میلادی برابر است.

بار دوّم جامی در مقدمۀ دیوان دوّم خود چنین خبر می دهد:

«در تاریخ سنه اربعة و ثمانین و ثمانمائة (ق۸۸) که مدت عمر از شصت گذشته بود و به هفتاد نزدیك گشته، قریب به ده هزار بیت از شعرهای پراکنده، که اوقات شریف به آن ضایع شده بود و در آن متأسف می بودم، دفع دغدغۀ جمع و ترتیب را جمع و ترتیب کرده شد». (k.۵۵ a)

از بس که [از آنجا که] این دیوان بعد از سیزده سال «فاتحة الشباب» نام گرفته است همۀ محققان اشعار آنرا همچون شعرهای دوران جوانی جامی قبول کرده اند، حال آنکه همه آن اشعاری را که سال ۸۸٤(۱٤۷۹) در دیوان یکم جامی جای داده شده است نمی توان محصول دوران جوانی مؤلف شمرد، چونکه در این وقت شاعر از روی حساب قمری ٦۷ ساله و از روی حساب شمسی ٦۵ ساله بود و خود او در قصیدۀ شیبیه که در همین دیوان جای گرفته است، از پیری و مفلوکی خود زبان شکوه می گشاید و از جوانی در گذشته اش افسوس می خورد. از [به] همین سبب نام آن و شرح مؤلف را جز یك اسلوب شاعرانه بیش دانستن نشاید. امّا این نکته قابل قید است که قسمت زیاد این دیوان را در حقیقت هم اشعار دوران جوانی و آغاز کمالات شاعر تشکیل می نماید [می دهد].

اکنون جواب دادن به سؤالی لازم است [و آن این]، که دیوان قدیمی جامی، که تحریر سوّم آن در حدود سال ۸۸۰(۱٤۷۵) صورت گرفته است از [با] دیوان یکم دیوانهای سه گانۀ او که سال ۸۸٤(۱٤۷۹) مرتّب گردیده، و بعد از سیزده سال فاتحة الشباب نامیده شده است چه فرقی دارد؟ اولاً شاعر

مقدمهٔ پیشینهٔ آنرا پَر تافته [کنار گذارده] به جای آن مقدمهٔ مفصّل تری نوشته و نام ابوسعید را از آن خارج می کند. در مقدمهٔ نو دیوان، بیشتر راجع به مقام شعر و سخن در جمعیت [جامعه] فکر بیان می شود. همچنین دو رباعی که بعد از مقدّمهٔ منثور در ابتدای دیوان قدیمی آورده می شدند، نیز پرتافته [کنار گذاشته] شده اند. مثنوی مدح سلطان ابوسعید با پانزده بیت علاوگی [همراه] با نام «باشد این در مدح سلطان بوسعید» در جزو مثنویات، پیش از غزلیات، جای داده شده است. در ضمن این، جامی شاید بعضی غزلهای سست را نیز پرتافته. (مثلاً غزل ٥٧٤ تنها در نسخهٔ ۱۹٦۷- C و غزل ٤٥١ تنها در نسخهٔ ۱۷٥۹ و ۱۹٦۷-C موجود است)، برعکس در حدود هشتاد نود غزل نو، از جمله چهار غزل افتتاحی «فاتحة الشباب» یعنی شعرهای ۳۹-.٤-٤١ و ٤٢ (١٧٧٨-١٧٤٥ ١) را به آن علاوه کرده جای شعرها را در داخل ردیف ها-C اندازه ای تغییر داده، ترجیع بند و ترکیب بندها را در آغاز کتاب یك جا آورده است. در نسخه های خطّی و چاپی دیوان قدیمی جامی قسمت آخر را معماهایی تشکیل می کنند [می دهند] که از رساله های منثور معمای جامی گرفته شده اند. تعداد این معماها در هر نسخه هر خیل است [متفاوت است]. امّا اکثر آنها ۸٥-۸٦ معما را در بر می گیرند. در یکی از قدیمیترین نسخه های تحریر سوّم این دیوان (C-۱۹٦۷) که سال ۸۹۲(۱٤۸۷) استنساخ گردیده و ما در ترتیب دادن متن انتقادی، آن را تحت نشانه شرطی «ن» استفاده برده ایم، ۱۱٦ معما موجود است. در دیوان یکم دیوانهای سه گانهٔ جامی، که بعداً «فاتحة الشباب» نام گرفته است، این معماها جای

داده نشده اند و برعکس چهار معمایی که در تمام نسخه های کامل «فاتحة الشباب» دچار می شوند [به چشم می خورند] ، در دیوان قدیمی وجود ندارند.

چنانکه [در] بالا ذکرش [قبلاً ذکر گردید] ، اکثر کل اشعار دیوان قدیمی جامی به دیوان یکم دیوانهای سه گانهٔ او وارد شده، دیوان یکم از دیوان قدیمی بسی کامل تر است و محض آن یکی از دیوانهای سه گانهٔ جامی را تشکیل می دهد. اشعار در نسخهٔ ۱۹٦۷ C نبوده را جامی باید محض بین سالهای ۸۸۰(۱٤۷۵) و ۸۸٤(۱٤۷۹) نوشته باشد. فرقی بین نسخهٔ ۱۹٦۷ C و نسخه های دیگر در متن انتقادی استفاده شده را یکجا فرق اساسی تحریر سوّم دیوان قدیمی و دیوان اوّل جامی «فاتحة الشباب» شمردن ممکن است. دیوان قدیمی جامی چون اثری مستقل در طول قرنها از دیوانهای سه گانهٔ او بیشتر شهرت داشتهٔ است امّا تحریر پی در پی بر آن سبب شده است، که بعضی محققان در خصوص تدوین آن به اشتباه راه داده اند [افتاده اند]. همچنین «فاتحة الشباب» نامیدن آن، اهل قلم را وادار کرده است که اشعار آنرا محصول دوران جوانی مؤلف پندارند. ناشر «دیوان کامل جامی» هاشم رضی که در نشر آن کتاب ریاضت زیاد کشیده است، در خصوص سال تدوین دیوان یکم جامی چنین می نویسد: «میرزا ابوسعید گورکان». مولانا (یعنی جامی) نخستین بار در زمان سلطنت این سلطان دیوان خود را جمع آوری نمود. چنانکه از قرائن بر می آید مولانا را به دربار این شاه ، راه و شناسایی نبوده است.(٦)» اولاً تأکید کردن لازم است که بین جامی

و ابو سعید دوستی و قرابت بوده است. بعداً در این جمله دو اخبار، که اصلاً هر دو به تنهائی درستند مخلوط شده اند، یعنی زمان سلطنت ابوسعید و سال ۸۸٤ چنانکه معلوم است و حتی خود هاشم رضی در صفحهٔ بعد ذکر می کند، سلطان ابوسعید سال ۷۸۳(۱٤٦۹) در آذربایجان با فرمان ازون حسن ترکمان به قتل می رسد(۷).

۲- دیوان دوّم - «واسطة العقد».

محقّقان که به آثار آنها آشناییم به استثناء هـ. اته و برتلس همه تاریخ تدوین دیوان دوّم عبدالرحمن جامی را سال ۸۸۵(۱٤۸۰) دانسته اند و این عقیده در اساس قطعهٔ خود شاعر که در پایان مقدمهٔ منثور آن آورده می شود به وجود آمده است جامی می گوید:

در آغاز تسوید این تازه نقش چو تـمّمته گفتم از بـهر سال
خـردمـنـد دانا بـه سـرّ حروف از آن گفته دریافت تاریخ سال

از عبارت «تـمّمته» بـجز ۸۸۵ چیز دیگری نمی برآید [بر نمی آید]. در اوّل نویسندهٔ این سطرها نیز همین عقیده را پیروی می کرد و گمان داشت که عبدالرّحمن جامی شاید بعد از جمع آوری دیوان یکم خود (سال ۱٤۸۹/۸۸٤) اشعار ناتمام و ناسفته از آن بیرون مانده را در مدت یك سال تحریر و تکمیل نموده به شکل دیوانی جداگانه مرتب کرده باشـد. امّا تحقیق عمیقتر متن دیوان دوّم جامی این فکر را رد کرد. زیرا از مقدمه و مندرجهٔ آن آشکار می گردید که شاعر دیوان خود را نه در یك سال بلکه در مدت دراز تری مرتب کرده بوده است. جامی در مقدمهٔ دیوان دوّم چنین می نویسد:

«امّا بعد نموده می آید، که در تاریخ سنه اربعة و ثمانین و ثمانمائة (۸۸٤) که مدت عمر از شصت گذشته بود و به هفتاد نزدیك گشته قریب به ده هزار بیت و شعرهای پراکنده که اوقات شریف به آن ضایع شده بود و بر آن متأسفانه می بودم، دفع دغدغه جمع و ترتیب را جمع و ترتیب کرده شد و همّت بر آن بود که اگر بقیه حیاتی باشد، به تلافی آن مصروف گردد. امّا چون گاه گاه به حکم وقت بی سابقهٔ تکلفی، بیتی یا بیشتر از خاطر سر می زد و به موجب اشارت بعضی از درویشان، «که بادا وقت ایشان خوش چو وقت دیگران زیشان» صورتی تکمیل می یافت و در قید کتابت می آمد و ادراج در سلك آن چه پیشتر سمت انتظام یافته بود، مظنه اخلال به ترتیب آن می بود، جداگانه در این اوراق ثبت افتاد. امید است اگر موجب اجری نباشد، مقضی به وزری نیز نگردد. قطعه:

«در آغاز تسوید این تازه نقش چو تـمّمته گـفتم از بـهر سـال
خـردمـنـد دانـا بـه سرّ حروف از آن گفته دریافت تاریخ سال»

(K.550A)

اگر به گفتار جامی عمیق تر توجه فرمایید او صریحاً عرض می نماید که اشعار دیوان دوّم را گاه گاهی موافق موردی به حکم وقت بدون تیاری پیشگی [آمادگی قبلی] و نیّت اظهار فضل و هنر می گفته است و آن را اکثر در مجلس دوستان و درویشان خوانده، بعد آنرا تکمیل و اصلاح کرده به قید کتابت می در آورده است [در می آورده است] و برای آنکه ترتیب دیوان اوّل خلل پذیر نگردد آن اشعار را علیحده (جداگانه) جمع کرده بالاخره به

شکل دیوان علیحده در آورده است. اگر اصل واقعه چنین باشد، پس سؤالی به میان می آید که کلید معمای تاریخ تدوین دیوان دوّم جامی در کجاست؟ به فکر [نظر] ما، در مصرع دوّم قطعهٔ بالا «تـمّمته» (۸۸۵ یعنی ۱٤۷۹) وقت شروع دیوان دوّم را نشان می دهد و برای سال اتمام آن کلمه «چو» نیز باید جزو مادّهٔ تاریخ پذیرفته شود. آنگاه به جای ۸۸۵ که حاصل حرفهای «تـمّمته» است، از عبارت «چو تـمّمته» رقم ۸۹٤ به دست می آید که محض همین تاریخ، سنه درست تدوین دیوان دوّم جامی می باشد و آن به سال ۱٤۸۹ میلادی مساوی است. این دعوی را تدقیق متن دیوان نیز تصدیق می کند و ما برای اثبات آن چهار دلیل می آوریم:

الف) عبدالرحمن جامی در یکی از قطعه های این دیوان به شخصی مراجعت [مراجعه] کرده و می گوید:

یکی «خـمسه» ارسال کردم، که خامه چو پا بـهـر تسوید او سوده تـارک
پـی بـهـره گـیری ز خـوان کـرامت به کف بادت این «خمسه» خمس المبارک
(۲,٤۲۵۵ - ٤۲۵٦)

اینطور که معلوم است، در این قطعهٔ جامی از «خمسه» خود را فرستادن، خبر می دهد و «خمسهٔ» او مثنویهای «تحفة الاحرار»، «سبحة الابرار»، «یوسف و زلیخا»، «لیلی و مجنون»، «خردنامهٔ اسکندری، را فـرا گرفته [شامل می شود] تقریباً در سال ۸۹۰(۱٤۸۵) مرتّب گردیده بوده است. شاعـر تنها می تـوانست آن را بعد از این سنه [سال] به جایی یا به کسی بفرستد.

ب) سال ۸۹٤ (۱٤۸۹) فرزند جامی ظهیرالدین عیسی تولد شده [یافته] بود و جامی به آن مناسبت قطعهٔ زیرین را سروده است:

فرزند ظهیرالدّین، پنجم ز محرّم   در منتصف ظهر شد آرام دل ما

جز ذلك عیسی نشد از غیب اشارت   جستیم چو نامش ز رقم نامهٔ اسماء

ملفوظ ز عیسی چو شمارند، نه مکتوب   تاریخ ولادت بودش ذلك عیسی

(۲،٤۲۳۱ - ٤۲۳۳)

در این قطعه «ذلك عیسی» مادهٔ تاریخ بوده، به نهصد (۹۰۰) برابر است. امّا عیسی اگر نه به شکل نوشته شونده بلکه به طرز تلفّظ شونده، یعنی «عیسا» پذیرفته شود، آنگاه از آن ۱۰ را طرح [کم] و یك را جمع کردن لازم می آید و حاصل اینها مساوی به ۸۹۱ می گردد که برابر با ۱٤۸۹ میلادی می باشد.

ب) در جای دیگر جامی در قطعه ای به شخص مخاطبش - که به گمانم باید سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸٤-۸۹٦/۱٤۷۹-۱٤۹۱) باشد. خبر می دهد که برای او جزوی [یك بخش] یا که تمام «بهارستان» را فرستاده است:

جهان پناها، بادت خدا پناه، که شد   ز نقش بندی لطفت جهان نگارستان

شکار جنگل باز ظفر شکارت باد   هزار طائر دولت در این شکارستان

ز نوك خامه یکی روضه کرده ام ترتیب   که پیش دیدهٔ حاسد نموده خارستان

به کشور تو فرستادنده شد بدان امید   که از نسیم قبولت شود بهارستان

(۲و٤۲۵۱-٤۲۵٤)

آشکار است که جامی «بهارستان» را در سال ۸۹۲(۱٤۸۷) تألیف کرده بود و البته آنرا [فقط] بعد از این تاریخ به کسی فرستاده می توانست [می توانست به کسی بفرستد].

ت) نهایت در دیوان دوّم جامی قصیدهٔ مشهور او «رشح بال بشرح حال» درج شده است که آنرا شاعر سال ۸۹۳(۱٤۸۸) نوشته، تاریخ سروده شدن آنرا در خود همین قصیده صریحاً به طریق ذیل کرده است:

به هشتصد و نود و سه کشیده ام امروز

زمام عمر در این تنگنای حسّ و خیال

(٤۹ و ۲)

به این طریق اشعاری که در سالهای ۸۹.-۸۹۳(۱٤۸۵-۱٤۸۸) نوشته شده است در دیوانی که سال ۸۸۵(۱٤۸.) مرتّب گردیده است، نمی تواند جای داده شود.

بنابر این براساس دلیلهای بالا عبارت «چو تـمّمته» را مادهٔ تاریخ تدوین دیوان دوّم جامی قبول نـموده سنه ۸۹٤(۱٤۸۸) را به طرز قطعی باید سال مرتّب گردیدن آن شمرد. از این چنین خلاصه بر می آید که عبدالرّحمن جامی اشعار دیوان دوّم خود را که چهارهزار و چهار صد و هشتاد و هفت بیت است، در طول سالهای ۸۸۵-۸۹۳(۱٤۸.-۱٤۸۸) نوشته و سال ۸۹٤(۱٤۸۹) چون دیوانی جداگانه به شکل آخرین در آورده، ترتیب داده بوده است. به این ملاحظه باز آن دلیل گواهی می دهد که در دیوان دوّم جامی، اشعار بعد از سال ۸۹٤(۱٤۸۹) سرودهٔ او (مثلاً مرثیهٔ سال ۸۹۵-

۱٤۹۰م به مرگ خواجه احرار نوشته اش) داخل نگردیده است. به این دیوان نیز جامی سال ۸۹۷(۱٤۹۱) عنوان می گذارد و آنرا «واسطة العقد» می نامد.

۳- دیوان سوم - (خاتمة الحیات».

دربارهٔ سال تدوین دیوان سوم عبدالرحمن جامی هیچ شك و اختلافی وجود ندارد. خود شاعر خبر می دهد که این دیوان را در سال ۸۹۶(۱٤۹۱-۱٤۹۰) مرتّب کرده است: «آغاز تسوید این بیان و بنیاد تشریح این ریاض در شهور سنه ستة و تسعین و ثمانمائة -۸۹۶-اتفاق افتاد» (k.5906) به طرز دیگر گوییم، ۲۷۵۵ بیت این دیوان محصول ایجاد سه سال آخر عمر جامی بوده، این دیوان را هم سال ۸۹۷(۱٤۹۱) شاعر نام می ماند [می گذارد] و آنرا به «خاتمة الحیات» موسوم می گرداند. گمان می رود که اشعار سال آخرین حیات شاعر را هم یا خود او و یا نزدیکانش باید به این دیوان الحاق کرده باشند. اگر به ترکیب دیوانهای جامی دقت گماریم [نمایيم] به مشاهده می رسد که آن از جهت کمپوزیت سیه [ساختار، ترکیب] به داستانهای عشقی او مانند است [شبیه است]، یعنی قسمت قصاید و ترجیعات و ترکیب بندها بابهای عنعنوی (معمول)، غزلیات بخش اساسی. بیان عشق و قسمتهای بعدینه بخشهای خلاصه داستانها را به خاطر می آرند. [یعنی: اگر به ترکیب دیوانهای جامی توجه کنیم می بینیم که این دیوانها از حیث ترکیب شبیه داستانهای عشقی او هستند بدین معنا که بخش قصیده ها در دیوانها، به بخش آغازین و معمول در داستانهای او می ماند

بخش غزلیات در دیوانها به بخش اصلی داستان که بیانگر ماجرای عشقی است شبیه است و بالاخره اجزاء دیگر دیوانها نظیر قسمت پایانی داستانهای او هستند].

تاریخ نام گذاری دیوانهای جامی

به همین طریق عبدالرّحمن جامی سه بار (سالهای ۱۴۷۹-۱۴۸۹-۱۴۹۱) از روی زمان وقوع اشعارشان، دیوان ترتیب داده است که دیوان یکم او، اشعار تا شصت و پنج سالگی، دیوان دومش، شعرهایی در شصت و شش الی هفتاد و پنج سالگی، و دیوان سوّم، محصول لیریکی [عشقی] در سه سال اخیر عمر او را فرامی گیرند. هنگام ترتیب دادن دیوانها بیرونی جامی از امیر خسرو (دهلوی) معلوم نیست. [قطعی نیست]. امّا به طور یقین نامگذاری آنها در آخر سال ۱۴۹۱ حقیقتاً هم با خواهش امیر علی شیرنوایی در پیروی دیوانهای پنج گانهٔ امیر خسرو صورت گرفته است. در این باره علی شیرنوایی چنین خبر می دهد:

«این فقیر در همان سالی که آن کس نقل (رحلت) کردند از زیارت امام علی موسی الرّضا علیه التحیة والثناء آمدم به طریق معهود اوّل به خدمت آن کس وارد شدم. آن کس دیوان سوّم خودشان را ترتیب داده بودند. به فقیر، دیوانی با خط مبارك خودشان کتابت شده را عنایت فرمودند. فقیر التماس کرده گفتم که شنیده نشده است که غیر از امیر خسرو از اهل نظم کسی دیگر دیوانهای متعدّد ترتیب داده باشد امّا آنهایی که دیوانهای متعدّد آماده کرده اند، به هر کدام یك نام مناسب گذاشته اند، چه می شد که شما هم به این

دیوانها نام مناسبی گذارید، آن کس قبول کردند بعد دو روز به خدمت آن کس رسیدم از بغلشان جزوی برآورده به فقیر دادند برای دیوانها فهرستی ساخته هر کدام را با اسمی موسوم گردانده بوده اند و به این کار، باعث شده را [عامل این کار را] نیز ظاهر کرده اند».(۸).

بعد نوایی مقدمه ای برسه دیوان نوشته جامی را آورده، خبر می دهد که خود او هم (نوایی هم) با مصلحت جامی به دیوانهایش نام گذاشته است. در مقدمهٔ سه دیوان خود جامی در خصوص پیروی [از] امیر خسرو [در] نام گذاشتن دیوانهایش اشاره ای نکند [نمی کند] هم [و نیز] سخنان دیگر نوایی راپره [کاملاً] تصدیق می نماید. نامهای عربی دو ترکیب دیوانهای او نیز همین را ثابت می نمایند که آنها را جامی تقلیداً به دیوانهای خسرو نام گذاشته بوده است. وجه نام هر یك دیوان دیوانهای سه گانه را خود جامی چنین شرح می دهد:

«در این ولا که از تاریخ حضرت نبویه تا تکمیل مائه تا سعه [قرن نهم] سه سال بیش باقی نمانده است (یعنی سال ۱٤۹۱/۸۹۷) علی شیر... همت شریف به آن آورده است که، دواوین قصاید و غزلیّات را که عدد آن به سه رسیده است، در یك جلد فراهم آورد و چون سه مغز پسته در یك پوست بپرورد. از این فقیر استدعای آن کرده که هر یك به اسمی خاص سمت اختصاص گیرد و از او سمت ابهام و اشتراك صورت استخلاص پذیرد. لا جرم به ملاحظهٔ اوقات وقوعشان دیوان اول که در اوان جوانی و اوائل زمان آمال و امانی پیوسته، به «فاتحة الشباب» اتّسام می یابد و دیوان ثانی که در اواسط عقود ایام زندگانی انتظام یافته، به «واسطة العقد» نامزد می شود و دیوان ثالث، که در اواخر حیات آغاز ترتیب آن شده است، به «خاتمة الحیات»

موسوم می گردد ».

(۵-۴و۱)

ترکیب دیوانهای جامی

دیوانهای سه گانهٔ جامی از صحبت حجم، مندرجه [محتوا] و ارزش بدیعی یك خیل [یکسان] نیستند. از این میان، دیوان یکم جامی «فاتحة الشباب» نه تنها از روی [جهت] حجم بلکه از روی ارزش بدیعی هم از دو دیوان بعدینه اش «واسطه العقد» و «خاتمة الحیات» مقدّمتر است. اولاً موضوع اشعار شاعر در آن بسی رنگارنگ بوده، جنبهٔ حیات دوستی، جهت های انسان پروری و فلسفه و اخلاق در آن پرقوّت است امّا در دو دیوان بعدینه موضوع شعر او نسبةً تنگ است، جهت های عرفانی و صوفیانهٔ افکار شاعر وسعت یافته است، امّا یکجایه [در یك کلام] این سه دیوان از یادگاریهای برجستهٔ ادبیات کلاسیك فارس-تاجیك بوده در خصوص مضمون و مندرجهٔ آنها خود شاعر در قطعه ای که در دیوان سوّمش می آید چنین می گوید:

هست دیوان شعر من اکثر	غزل عاشقان شیدایی
یا فنون نصایح است و حکم	منبعث از شعور و دانایی
ذکر دونان نیابی اندر وی	کان بود نقد عمر فرسایی
مدح شاهان دراو به استدعاست	نه ز خوش خاطری و خوشرایی
امتحان را اگر ز سر تا پاش	بر روی صد ره و فرود آیی

زان مدایح به خاطرت نرسد ملغنی حرص و آز پیمایی
هیچ جا نبود آن مدایح را در عقب قطعه ای تقاضایی
(۳، ۲۵۸۱-۲۵۸۵)

در حقیقت قطعهٔ فوق مطالب و محتویات دیوانهای جامی را بطور واضح نشان داده و شرح دیگری بر آن زیاد است [احتیاج به شرحی دیگر ندارد]. این موضوعها شکل موافق را تقاضا می کنند و قالبهای شعر آثار جامی را معیّن می نمایند. خود جامی در «خردنامهٔ اسکندری» و دیوان دوّمش اظهار می دارد که: او غزل و قصیده، قطعه و رباعی، مثنوی و معمّا و فرد گفته است. (۱۴۳-۱۴۵، ۲؛ (k.460 6)).وی در آخر عمر هم (تقریباً سال ۸۹۶/ ۱۴۹۰) وقتی کلّیاتش را ترتیب داده است، در مقدمهٔ آن باز به همین مطالب اشاره می فرماید:

گهی به حمد و درود و مدیح و وضع و حِکَم گرفته پیش به نظم قصیده راه دراز
گهی به وصفِ غزالانِ شوخ چشم شده به بزمِ عشق جگر خستگان غزل پرداز
گهی ز فرد و رباعی و قطعه پیموده به گام حسن و بلاغت طریقهٔ اعجاز
گهی ز پرده مثنّای مثنوی کرده، ترانه های خوش و لحن های دلکش ساز
(k.2 a)

درست است که در دیوانهای جامی به غیر از قصیده و غزل و قطعه و رباعی، معما و فرد و مثنوی که در پارچه های بالا ذکر می شوند باز ترجیعات و ترکیبات و مربع و بحر طویل دیده می شوند، امّا همهٔ آنها علاوه

برآنکه خیلی کم اند انواع یك شکل شعری، یعنی مسمّط را تشکیل می کنند [می دهند].

دیوانهای سه گانهٔ جامی بر ضمّ یك مقدمهٔ عمومی، سه مقدمهٔ جداگانه برای هر یك دیوان و از یازده نوع شعر ترکیب یافته اند.

نوع شعر	تعداد	بیت
غزل	۱۸۵۰	۱۳۰۱۷
قصیده	۵۳	۱۸۲۵
رباعی	۲۷۴	۵۴۸
قطعه	۱۳۷	۳۵۴
ترجیع بند	٤	۳۳۲
ترکیب بند	٦	۳۲۲
مثنوی	۸	۱٤۷
مربّع	۲	۳۸
معمّا	۲۹	۳۸
بحر طویل	۱	۷
فرد	۱	۱

از ۱۸۵۰ غزل جامی در دیوان اوّل او ۱۰۱٦ غزل

(۷۲٤۵ بیت)، در دومش ٤۹۳ غزل (٦۰۳٦ بیت) و در دیوان سوّم او ۲۹٦ غزل (۲۱٦٦ بیت) جای داده شده است. از این [جا] مشاهده می گردد که در ترکیب دیوانهای سه گانه و هر کدام آنها علیحده (جداگانه) از روی مقدار و حجم جای اول را غزل اشغال می نماید. از دیگر نمودهای شعری و قصیده ها مقداراً کم باشند. هم [و نیز] در ترکیب دیوانهای سه گانه در یک جایگی [جدا جدا] در جای دوّم می ایستند. رباعیّات در ترکیب عمومی هر سه دیوان از روی مقدار، جای دوّم، و از روی حجم، جای سوم را می گیرد، ولی در دیوان یکم و سوّم این نمود شعری از روی حجم، و جای چهارم (در دیوان یکم بعد از ترجیع بند و در دیوان سوّم بعد از قطعه) را اشغال می کند. جای سوّم را از روی مقدار و جای چهارم را از روی حجم در هر سه دیوان، قطعه گیرد. هم [و نیز] در دیوان یکم آن از جهت حجم جای هفتم و در دیوان سوّم جای سوّم را می گیرد. ترجیع بند و ترکیب بندها و مثنویات در دیوان یکم موقعیت معیّنی دارند امّا در دیوانهای دوّم و سوّم ترجیع بند اصلاً وجود ندارد و تنها یکتایی [یك عدد] ترکیب بند آمده است. هم چنین در ترکیب دیوان دوّم اصلاً مثنوی دیده نمی شود و از این جنس شعر در دیوان سوّم یکعدد که دو بیت دارد، موجود است. از دو مربع جامی یکی در دیوان یکم و دیگری در دیوان سوّم جایگیر است. معمّا در دیوان سوّم موقعیت بیشتری داشته، شعر بحر طویل تنها در دیوان دوّم و تنها یك فرد در دیوان سوّم ثبت گردیده اند. همانطوری که اشاره رفت، در دیوانهای سه گانهٔ

جامی یازده نوع شعر لیریکی [شعر نفیس عشقی] دیده می شود که هر کدامی از جهت شکل و مضمون خصوصیّت خاص دارد.

غزل:

قسمت عمدهٔ دیوانهای جامی را غزل تشکیل می دهد. از بس که [از آنجا که] رسالهٔ حاضر، خاص به تحلیل غزلهای جامی از حیث شکل و مضمون بخشیده شده [اختصاص یافته] است، این جا دائر به [دربارهٔ] خصوصیتهای غزلهای او بحث نمی کنیم. برای به مغز این مسأله رسیدن، خواننده را ضرور است که تمام رسالهٔ حاضر را با صبرانه مطالعه نماید.

قصیده:

قصیده های جامی از توحید و نعت و مناجات، مسائل عرفان و فلسفه، پند و حکمت، شرح حال، شکوه، جواب گذشتگان، وصف باغ و عمارتها، مدح و جواب نامهٔ پادشاهان معاصرش عبارت بوده، اکثر آنها از جهت حجم خیلی کوتاه (هشت/پانزده بیت) می باشند.

قصیده های مدحیّه جامی از جهت مقدار آنقدری زیاد نبوده، بیشتر نصیحت و پند را در بر می گیرند. از جهت موضوع مندرجهٔ وقایع (غایت مطلوب) قصیده های در موضوعهای فلسفی، عرفانی و شرح حال خود نوشتهٔ او اهمیّت و مقام مخصوص داشته، قصیده های «لجّة الاسرار»، «جلاء الرّوح»، شیبیّه و «رشح بال/بشرح حال» را در این بابت نام بردن ضرور است. همه قصیده های جامی از حیث زبان، طرز بیان و شعریّت، پخته، رسا، روان و بی تکلّفند.

رباعی:

عبدالرحمن جامی در رباعیاتش اکثراً از عشق و عرفان بحث می کند. بعضی رباعیهایش به موضوعهای پند و اندرز، حسب حال و شکوه و ظرافت بخشیده شده اند.

قطعه:

در مقطعات خود، جامی مضمونهای مختلف را بیان نموده، بیشتر از پند و نصیحت سخن می راند. بعضی قطعه های او حادثه و واقعه های زندگی را با ظرافت و لطف بیان می کنند. بعضی قطعه های دیگر او خصوصیت حسب حالی داشته، تاریخ و واقعه های مهم زندگی و ایجادی شاعر را در برگرفته اند.

ترجیع بند:

این شکل شعری را جامی نهایت استادانه آفریده، به نعت، معرفت صوفیان و عشق و عرفان مخصوص گردانیده است. طرز بیان آنها بسی باشکوه، شیوا و پرتأثیر باشد.

ترکیب بند:

مولوی جامی [ملاّ جامی] ترکیب بندهای خود را به مرثیهٔ پیر روحانیش سعدالدین قاشغری [کاشغری]، سوگواری برادر و فرزند، ماتم خواجه احرار، توصیف عمارت شاهانهٔ سلطان حسین، کیفیّت سفرش هنگام وارد شدن به مدینه بخشیده است [اختصاص داده است]. مرثیه های جامی پرسوز و گداز بوده، در مرثیه های به پیشوایان صوفیه بخشیده اش، «فنا» ستایش می شود.

مثنوی:

در دیوانهای جامی مثنویهای خُرد فردی وا می خورند، که حمد، مدح سلطان ابوسعید، تاریخ عمارت، جواب مکتوبهای سلطان محمد رومی و جهانشاه و وصف «قناعت» را فرا می گیرند.

مربع:

از دو مربّع جامی، یکی به توصیف حسن معشوقه و بیان حال عاشق عاید بوده [مربوط بوده]، دیگری که از ده بند عبارت است، مضموناً مناجات بوده در انشاد آن صنعتهای ملمّع و سجع فراوان کاربست [به کار بسته] شده است.

ترجیع بند و ترکیب بند و مربّع های جامی از روی ضرب، خوش آهنگی و روانی، اشعار خلقی را به خاطر می آورند.

بحر طویل:

این نوع شعر در آثار جامی فقط در دیوان دوّم شاعر یك بار دچار می آید [به چشم می خورد]. بحر طویل تنها در آخر عمر نوزده و ابتداء عصر بیست، در شعر تاجیکی اوج می گیرد.** شعر جامی شاید از اوّلین نمونه های آن باشد.

معمّا:

معمّاهای جامی بر ضم [علاوه بر] معنای معمایی، معنای ظاهری خوب هم دارند. معماهای جامی در شکل بیت، دو بیتی و رباعی نوشته شده اند.

فرد:

به غیر از فردهای معمّایی در دیوان سوّم جامی فرد زیرین جای دارد:

هر کس که از این جهان دلگیر بجست

از ننگ و زیر و منّت میر برست

(۳، ۲۷۵۵)

درباره دیوانهای جامی سخن رانده [شده]، همین نکته را نیز باید تأکید کرد، که دیوان یکم جامی نسبت به دیوانهای دوّم و سوّم او از جهت موضوع گوناگونتر بوده، قریب به همه مسأله های زندگی دخل می کند. امّا در دو دیوان بعدینه، دایرهٔ موضوع مخصوصاً موضوع غزل تنگ شده، اساساً عشق و عرفان را فرا می گیرد، چونکه در دورهٔ دوّم ایجاد یاتش (تقریباً از سال ۱٤۷۱/۸۷٦) به بعد) جامی هر نوع شعر را به موضوع خاص گردانده، مسأله های عرفان، سیاست، اندرز و حکمت و قصه های عشقی را در قالب مثنوی، حکایت رنگین را در نثر و مثنوی های کوتاه وحدت وجود را بیشتر در رباعی، یادداشت و ظرافت را در قطعه، و سوز و گداز قلبی را در غزل افاده کرده است.

* * * * * * *

پی نویس:

* اشارهٔ مؤلف به کتاب «جامی - شاعر غزلسرا» (چاپ دو شنبه ۱۹۸۰) که مقالهٔ حاضر از آن برآورده شده است.

** یعنی در شعر دائره های ادبی منطقهٔ ماوراء النّهر.

۱- عبدالرحمن جامی. فاتحة الشباب، مسکو «ناوکا» انتشارات مرکزی ادبیات شرق، ۱۹۸۷، سر سخن از افصح زاد، ص ۳-۱۲.

۲- این رباعی را دولتشاه سمرقندی (تذکرة الشعرا، تهران، ۱۳۳۷، ص ۱٤-۱۵) هم در موردی به همین شکل اقتباس کرده است.

۳- کلیات جامی. تاشکند، ۱۳۲۵ ق، ص ۵۰، فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، مجلّد هشتم، تهران ۱۳۳۹، ص ۸۸.

٤- اعلاخان افصح زاد، روزگار و آثار عبدالرحمن جامی. دوشنبه، «دانش»، ۱۹۸۰، ص ۱۲۹-۱٤۳.

۵- کلیات جامی، تاشکند، ۱۳۲۵ ق، ص ۲-۳.

٦- مقدّمه، دیوان کامل جامی، تهران، ۱۳٤۱، ص ۲٦۹.

۷- مقدّمه. ص ۲۷ (همانجا).

۸- علی شیرنوایی. خمسة المتحیّرین. نسخهٔ خطّی رقم ۲۰٦ از گنجینهٔ دست نویسهای شرقی آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان، a ۵۷-۵٤٦.

* * * * *

★ اقتباس با تشکر از مجلّهٔ "آشنا" شماره سیزدهم - سال سوم. مهر و آبان ۱۳۷۲

دکتر کلیم سهسرامی
دانشگاه راجشاهی - بانگلادش

فرهنگ ضرور المبتدی

با تشکیل دولت مسلمان در شبه قارهٔ هند و پاکستان و بانگلادش برای انجام دادن امور دولتی، زبان فارسی بعنوان زبان رسمی انتخاب شد و در اثر تشویق پادشاهان مسلمان این شبه قاره، زبان فارسی رو به توسعه و پیشرفت نهاد و بنا بر شیرینی و لطافت خود وسیلهٔ اظهار شعر و ادب قرار گرفت و در زمینهٔ فرهنگ و هنر هم جای خود را گرفت.

ناگفته نماند که در استان بهار نیز رواج زبان فارسی از دورهٔ اسلامی دیده می شود. ارکان دولت، متصوّفین، شعراء و ادباء با زبان فارسی آشنائی داشتند و توسط ایشان جهت پیشرفت زبان فارسی سعی فراوان بعمل آمد. علاوه بر مسلمانان بعضی هندوان هم تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفتند و در این زمینه کارهای شایانی و قابل توجه ای را انجام دادند.

چنانکه از مطالعهٔ تاریخ بر می آید در تألیف کتابهای تصوّف، تذکره و تاریخ، و طب و فرهنگ نویسی فارسی استان بهار به هیچ وجه از استانهای دیگر هند عقب نمانده است. در این سرزمین عبدالرحیم ابن احمد سوری بهاری در قرن دهم هجری قمری "فرهنگ کشف اللغات والمصطلحات" در دو مجلّد تألیف نموده است. همچنین تدوین فرهنگ شیخ محمود بهاری نیز این امر را بپایهٔ ثبوت می رساند که در زمان گذشته فرهنگ هایی فارسی در این ناحیه

برشتهٔ تحریر در آمده است. فرهنگ نویسی فارسی در شبه قارّه از قرن هفتم هجری قمری آغاز شد ولی هدف اینجانب در اینجا شرح تاریخ فرهنگ نویسی فارسی منظور نیست. امروز مورد بحث این مقالهٔ مختصر معرّفی یکی از فرهنگ نویسان بهار می باشد که در سلهت (یکی از ایالتهای بانگلادش کنونی) زندگی بسر می برد و کم کم همانجا سکنی اختیار کرد و از اهل همان ناحیه بشمار می رفت فرهنگ "ضرورالمبتدی" از تألیف همین مرد فاضل است که وی جهت کمك مبتدیان و منتهیان زبان فارسی تدوین و ترتیب داده است.

در بارهٔ سبب ترتیب این فرهنگ فارسی خود مؤلف چنین توضیح داده است:

"این، هیچمدان احقرالعباد سیف الله ابن قائم الله متولّد بلدهٔ عظیم آباد حال ساکن قصبهٔ سلهت واضح می گرداند که روزی .... یکی از آشنایان اخلاص شعار که [با] این بیگانهٔ اهل روزگار اتحاد صمیمی داشت .... برای پرسیدن معنی بعضی لغات از کتب درسی نظم و نثر نزد این لایعلم آمد و رفت می فرمودند ... مکالمت چنان نمود که .... اگر بجهت رهنمونی فارسی خوانان مکتب و درس گیران کتب نظم و نثر دارالادیب لغاتی چند ضروریه منتخب کرده بطریق مختصر فرهنگی ترتیب داده شود بنحوی که لغات مطلوبه باسهل وجوه انطباق کرده که مبتدیان را قریب فهم آید و منتهیان را فراست افزاید تا این سعی جمیل، این مستمندان را مرهون منت جزیل خواهند فرمود ، در زمانه هم یادگاری تواند بود" - گفتم اگرچه این عدیم الاستطاعت، بحکم واجب الاطاعت، خاطر محبّان مشتاق، این تکلیف مالایطاق، بر ذمهٔ خود التزام می تواند کرد .... القصّه آن یار یکرنگ چهرهٔ عروس، عذر این ساده طبع را بگلگونهٔ اجابت، رونق نه بخشیده، دست استبداد از دامن حالم

نگذاشته، باز گفت که یك بار نظر بزنی جوهری و قدر ناشناسی چندی کورسوادان نموده چنین بضاعت روی دوکان بازار دانشوری را تخته بند کردن و یك عالم خریدار این متاع گرانمایه را از مایده و سود محروم و مهجور داشتن بخطا نزدیك و از صواب دور می نماید، بهرحال مردم جهان از خریدار این بضاعت کثیرالمنفعت خالی نخواهد بود، لازم آنست که بمضمون بلّغ ما علیك و فان لم یقبلو انما علیك عمل آورده ..... برخی اوقات عزیز خود بتسوید مسوده اش پرداخته و مدّتی در تألیف آن اوراق، چونامهٔ اعمال خود سیاه ساخته نسخه ای ترتیب دادم و ابواب و فصول آن بعنوان حروف تهجی، حروف اوّل لغت را باب و آخر را فصل قرار داده، نظایر و امثال معنیش را بجهت اطاعت، که موجب ملامت است مندرج نکرده بطریق ایجاز بحیّز تحریر آورده فرهنگ ضرور المبتدی موسوم گردانیدم..."

چنانکه از اشعار زیر مؤلف بر می آید فرهنگ نامبرده وی این فرهنگ را بعد از سن هفتادسالگی ترتیب داده است. مؤلف می گوید:

دریغا که وقت جوانی برفت — نشاط دل و کامرانی برفت

خزان در بهار جوانی رسید — بعشرتکده نوحه خوانی رسید

ز هفتاد بگذشت عمرم به لهو — نشد، هیچ کاری ز من غیر سهو

کنون به که من هم ز دست وفات — زنم چاك، بر خود قبای حیات

همین طور مؤلف در یك قطعهٔ تاریخ تدوین فرهنگ و اسمش را بصراحت آورده است که از آن، سال ۱۲۱۱ هـ .ق استخراج می شود. اینك قطعهٔ تاریخ در اینجا نقل می شود:

چواین فرهنگِ گلزار معانی "ضرورالمبتدی" گردید نامش
دلم در خواست تاریخ از خرد ، گفت که "تاریخ" است ، تاریخ تمامش
۱۲۱۱هـ

از این قطعه نتیجه گیری می شود که فرهنگ ضرور المبتدی تقریباً دویست سال پیش برشتهٔ تحریر آمده است.

در هنگام ترتیب و تدوین فرهنگ نام برده، مؤلف از فرهنگهای معتبر و متداول استفاده کرده چنانکه در ضمن بیان مآخذ فرهنگ خود، اسم فرهنگهای زیر را یاد آور شده است:

فرهنگ جهانگیری، کشف اللغات، فتح نامه، صراح، شرفنامه، شرح مخزن شرح نصاب، فرهنگ بهار دانش، فرهنگ عبدالرحیم و فرهنگ بوستان و گلستان.

تفصیل زندگانی مؤلف تاکنون بدست مانرسیده است ولی از اشعار او پیداست که وی فرزندی نداشت بهمین علت فرهنگ ضرور المبتدی را مثل فرزند خویش دانسته است. اینك قطعه ای در این مورد که در آخر مقدمهٔ فرهنگ نامبرده از تراوش فکر مؤلف چکیده است:

عمر من صرف شد بلهو و لعب حالیاً با ندامه کار بُوَدْ
باچنین حالِ یاس، از رهِ عجز این دعایم ز کردگار بود
سوی کشتِ امید از رحمت ابر فیضش چو قطره بار بود
گلِ شادی ز خارِ غم شگفد بخزان، موسم بهار بود
چون ز من نیست در جهان فرزند که ازو، هیچ یادگار بود
مگر این نسخه، از منِ گمنام بجهان، پور، نامدار بود

بطور نمونه برخی از لغات که معانی آن در این فرهنگ آمده در سطور زیر نقل می شود:

(۱)- ابهی. بالفتح زیباتر (۲)- ابدا. بکسر همزه و سکون بای موحّده، پدید آوردن و آشکار کردن، من کشف اللغات (۳)- آبچرا. بمد و فتح همزه و سکون بای موحّده و جیم فارسی مفتوح. غذای اندك که پیش از رسیدن طعام بخورند. من فرهنگ جهانگیری (٤)- اجترا- بالکسر دلیر شدن (٥)- اجتنا. بالکسر، میوه چیدن (٦)- اجدا. بالکسر بخشش کردن (۷)- اجنا. بالکسر، رسیدن میوه (۸)- اجها. بالکسر کشوده شدن آسمان از ابر (۹)- اجتسا. بلکسر اول و سکون ثانی آشامیدن (۱۰)- ثور غال. بالضم بمعنی روزینه و روزمره. (۱۱)- ثقال. بالفتح، زن فربه و گران سرین (۱۲)- ثمل. بفتحتین، سست شدن، و بکسر میم نیز آمده و بجای مقیم شدن و تاخیر کردن. (۱۳)- ثَمَن. بالفتح قیمت، و بالکسر بمعنی تشنگی، و بالضم حصۂ هشتم. (١٤)- ثبوتی. بضمتین ایستادن و بر جای خود بودن من شرح مخزن.

خلاصه اینکه سیف الله عظیم آبادی مولف فرهنگ "ضرور المبتدی" فقط یك لغت نویس نبود بلکه شعر هم می سرود و بنوشتن نثر مصنوع یا فنّی نیز دسترس کامل می داشت چنانکه از مقدمۂ فرهنگ مزبور که در سطور بالا بطور اقتباس نقل شد، مشاهده می شود.

—— o ——

ریختہ

نینوں کا تیرے کاجل، دل پر اثر کرے ہے
کیا بات ہے اثر کی زیر و زبر کرے ہے
کس ناز کس ادا سے، آیا ہے یار میرا
دیکھے ہے جب ادائیں، زاہد حذر کرے ہے
اک دن تماشے خاطر، بازار وہ گیا تھا
اس دن سے ہائے ہائے، سارا نگر کرے ہے
کیا شاہ شاہزادے، حیراں ہیں دیکھ تجھ کو
عاشق مگر ہے صابر، خود پر نظر کرے ہے
آنگن میں عشق آیا اور ہم نے دل لٹایا
دلدار فتح تیری، دل پر گذر کرے ہے
نینوں کا حسن پیارے، شاہوں کا زور مارے
دیکھو عجب نظارے، ظاہر ضرر کرے ہے
سجل سجن نرالا، چھم چھم وہ چھیر والا
ہاتھوں میں لے کے بھالا، زخمی جگر کرے ہے

دکتر کلثوم فاطمه سیّد
مؤسسه زبانهای نوین-اسلام آباد

صوفی وارسته، سچل سرمست

سرمست می عرفان، سرخیلِ طایفهٔ مجذوبان، شاعر هفت زبان سچل سرمست بسال ۱۱۵۷هـ/۱۷۳۹م در دهکدهٔ درازا واقع در حوالی رانی پور (استان کنونی سند پاکستان) پا به عرصهٔ وجود گذاشت. نام وی عبدالوهاب بود ولی به علّت راستگویی سچو "سچل" و "سچیدنه" شهرت یافت. جدّ وی شهاب الدین بن عبدالعزیز بن عبدالله بن عمر فاروق، به عنوان مشاور ویژه محمد بن قاسم به سرزمینِ سند آمد. چون لشکرِ اسلام سیوستان (سیون شریف) را فتح کرد بخش سیوستان باو واگذارشد. شهاب الدین بسال ۹۵ هـ درگذشت، امّا حکومت این خانواده در سیوستان تا زمان محمودِ غزنوی ادامه داشت. بعدها پدر بزرگ سچل، خواجه محمد حافظ در دهکدهٔ درازا سکنی گزید.

خواجه محمد حافظ معروف به صاحبدنه (۱۱۱۱هـ - ۱۱۹۲هـ) از زبدهٔ صالحان و عابدان و عارفان معروف عصرِ خویش بود وی تقریباًچهار سال و نیم در کُنج غازی نشسته به عبادت و ریاضت پرداخته تا به کمالاتِ عرفانی و عنایاتِ ربانی نایل آمد. خواجه حافظ صحبت عبیدالله جیلانی را که از احفادِ سیّد عبدالقادرجیلانی بود، دریافته بود. اسمِ پدرِ سچل صلاح الدین بود. تمام تذکره نویسان دزین بابت اتفاقِ نظر دارند که عارفِ معروفِ سند

شاه عبداللطیف بتایی (۱۱۰۲-۱۱۶۵هـ) ولادت سچل را بشارت داده بود. روایتِ دیگری نیز هست که روزی شاه عبداللطیف به ملاقاتِ خواجه محمد حافظ، پدرِ بزرگِ سچل به دهکدهٔ درازا آمده. وقتیکه عبدالوهاب که کودکی خرد سال بود دید گفت: "این کودك در عرفان و معرفت به کمالِ خواهد رسید(۱)

سچل شش سال داشت که پدرش درگذشت و وی تحتِ سرپرستی عموی مهربانش، شیخ عبدالحق که از بزرگانِ سلسلهٔ قادریه بود قرار گفت. عبدالحق مانندِ پدرِ خود در علم و عرفان یگانهٔ روزگار بود. سچل رموز تصوف را از وی آموخت و مراحلِ طریقت را در ارشاد وی طی کرد و به مرحلهٔ کمال رسید. در سنِّ چهل سالگی خرقهٔ خلافت را از وی دریافت.

سچل همواره عبدالحق را هادی و پیر و مرشد خود می خواند:

هادی و پیر ماست شیخ شیوخ　　عارف راهنماست شیخِ شیوخ
واقفِ سرِّ رازِ سبحانی　　اکملِ اولیاست شیخِ شیوخ
اسم موسوم پیر عبدالحق　　موحد پادشاست شیخِ شیوخ
فیضیاب است از جنابِ علی(ع)　　عاشق مصطفاست شیخِ شیوخ(۲)

در جای دیگر می گوید:

پیرِ ما پیر هست عبدالحق　　در دلِ ما نشست عبدالحق
عمر بگذشت در ضلالت لیك　　رشتهٔ کفر بگسست عبدالحق(۳)

در زمانی که سچل زندگی می کرد وضع سند از نظرِ سیاسی سخت آشفته بود. سند به سه قسمت تقسیم شده بود. همه جا جنگ بود و ملوك الطوایفی. حکومتِ کلهوراها رو به ضعف رفته بود و تالپورها به قدرت رسیده بودند.

نفوذ و استعمار انگلیسی ها در شبه قاره در اوضاع سند نیز اثر گذاشته بود. باوجوداین شعر و شاعری رواج داشت. امیران سند خود شاعر و سخنور بودند. زبان رسمی این دوره فارسی بود. سچل زبان عربی و فارسی را از مرشد معنوی خود، شیخ عبدالحق فرا گرفت. سچل در هفت زبان که شامل عربی، فارسی، اردو، هندی، پنجابی و سندی می شود، شعر گفته است. وی در شعر سندی "سچو" و در شعر اردو و پنجابی "سچل" و در شعر فارسی آشکار و خدایی تخلص می کرده و دو دیوان بنام دیوان آشکار و دیوان خدایی دارد. چند مثنوی فارسی که عبارتند از عشق نامه، درد نامه، گداز نامه، ناز نامه، حقیقت نامه، رهبرنامه، وصیّت نامه، راز نامه و غزل بحر طویل نیز سروده است. دیوان آشکار چاپ شده ولی دیوان خدایی هنوز به زیور طبع آراسته نشده است. (٤)

زندگی سچل بسیار ساده و درویشانه بود. روی تخته چوبی می نشست و همانجا به خواب می رفت. معمولاً لباس سفید به تن می کرد و کلاهِ سبز رنگی به سر می گذاشت. عصا به دست به ویرانه ها می رفت و دشت و صحرا را زیر پا می گذاشت. ساعتها به مناظر طبیعت چشم می دوخت و به فکر فرو می رفت و از پدیده جهان و آفریده های یزدان دانش می آموخت. وقتی به شعر گفتن می آمد حالت عجیبی باو دست می داد. موی سرش سیخ می ایستاد و سیل اشك از چشمانش سرازیر می شد. درغایتِ جذبه و مستی شعر می سرود. مریدانش اشعارش را می نوشتند. وقتیکه بخود می آمد آن شعر را برایش می خواندند. باورش نمی شد و می گفت که گوینده ای اینها را

گفته من چیزی یادم نیست.

دردی که در اعماق قلبش جای گرفته و عشقی که بر سراپای وجودش چیره شده. وی خودش سرشار از عشق الهی بود و به همه انسانها درس عشق می داد. وی عشق را نور پاک می دانست و می گفت که زمین و عرش و کرسی و فلک در نتیجه عشق بوجود آمده.

عشق را دانی که باشد نورِ پاک — هر کسی را عشق باشد پس چه باک
از مَحبّت عشق پیدا گشته است — هم زمین و عرش و کرسی هم فلاک(۵)

هر دو جهانِ شرارِ عشق است — شمس و قمر بهارِ عشق است
از کرسی و عرش تا ثری هم — این جمله مرغزارِ عشق است(٦)

شورش عشق در دلم افتاد — هر دو عالم برون برفت از یاد
زورقِ عقل غرق دریاشد — چون که سلطان عشق پای نهاد(۷)

سچل درویشی بود مست و مجذوب و از بادهٔ معرفت سرگشته. به حق و حقیقت عشق می ورزید. در رفتار و کردار راستی و درستی را از خود نشان می داد. در طاعات و عبادات اخلاص می ورزید. شامگاهان و سحرگاهان به تسبیح و ذکر اوراد می پرداخت و گویی تمام درهای جهان مادی را بخود می بست و باخدا تنها می نشست. سرّوحدت را دریافته بود و به کمال قدرت و عظمتِ خداوندِ متعال پی برده بود. داستانِ زیبایی را به سچل نسبت می دهند. گویند وقتیکه برای آموزشِ ابتدایی به مدرسه رفت و اوّلین حرفِ

"الف" را خواند از گفتن "ب" سرباز زد و گفت: الف برای الله خدای یگانه است و "ب" نمی تواند در برابر آن جای بگیرد.

از شعر سچل بر می آید که وی به وحدتِ وجود عقیده داشت. تمام کائنات را مظهرِ جلوهٔ ذات حق می دانست و در همه چیز خدا را می دید و خودش را هم فنا فی الله می دانست:

جابجا موجود شد از عرش تاتحت الثرا-آشکارا تو نه ای هرچه باشد خود خدا.

من کجایم من کجایم من کجا   هرچه هست و نیست جمله آن خدا
ذرهٔ خالی نباشد غیر او   چشم بگشا بین که در هر بادشا
گاه بی صورت گهی باصورتست   گاه می آید بمظهر مصطفا
پرده زیر افکنده پیش روی خود   باز ظاهر شد به صورت مرتضا
گاه حسن و گاه حسین و فاطمه   گشت هادی گمرهان را راهنما(۸)

وی از "من" و "ما" دوری می خواست چون در عشقِ حقیقی من و ما وجود ندارد.

خداوندا تو بر من رحم فرما   رهایی ده مرا از قید من و ما
بنوشانی شراب سرِوحدت   شناسم تا ترا ای بادشاها
کجایم من کجایم من کجایم   تویی موجود در عالم هویدا(۹)
عجب موجی که بگذشت از سرما   غرق گردید ما و من به یك جا
خیال از کثرت شد دور یکبار   بیامد وحدت و شد کشف معنا(۱۰)

سچل می گفت که علم و دانشی که از کتاب بدست می آید به حجاب آدمی

می افزاید. اگر دل انسان تاریك باشد کتاب نمی تواند آن تاریکی را بزداید و دلش را روشن کند. دل از نورِ عشق باید روشن کرد. اگر مَحبّت نیست همه گمراهی است. اگر درد نیست زندگی عذاب است:

گر بخوانی در صد هزار کتاب　　می شود بر تو صد هزار حجاب
جز مَحبت همه ست گمراهی　　ای به جز درد زندگیست عذاب(۱۱)

سچل از صوفیان و شاعران بزرگِ پیشین نیز الهام گرفته است. وی به منصورِ حلاج که جانِ خود را بر سرعشق ربانی گذاشت به شدت علاقه داشت. در شعر خود بارها از وی اسم برده و سرگذشت دردناکش را به نظم کشیده است. وی نه فقط به دفاعِ منصور برخاسته بلکه خودش هم منصور وار نعرهٔ اناالحق را سرداده است. سچل را "منصورِ ثانی" نیز می گویند. ملاهای ظاهر بین بر او نیز شوریده بودند ولی چون حاکمان خیرپور به گروه روحانیت دهکدهٔ درازا اعتقاد و نسبت به سچل ارادتی تمام داشتند از سختگیری و شکنجهٔ آنها مصئون ماند می گوید:

نعـره اناالحق زده منصور اندر بیخودی
رتبه عاشق بود بر دار دیگر هیچ نیست(۱۲)

گر ز سرِّ خویش می یا بی خبر　　تازنی نعره اناالحق بی خطر
خودشناس و خود شناس و خود شناس　　میبرمی یکبارگی از شور و شر

می گوید:

کز خویش برستی بزن نعره اناالحق　　زنّارگسستی بزن نعره اناالحق

از خاك و از آب و از باد و آتش　　از جمله گذشتی بزن نعره اناالحق
گفتار چه رفتار از و هست نه از تو　　خود هیچ نگفتی بزن نعره اناالحق(۱۳)

سچل مانند فریدالدین عطّار «سراینده دردهای عاشقانه» است دردی که خاصۀ شعر عطارست. وی عطار را عارف و عاشق خوانده در افکار صوفیانه از او پیروی کرده است:

یار ما باشد یکی از صد هزار　　عارف و عاشق بود نامش عطار
در درون سینه یابم بوی یار　　شد معطر جان من از شه عطار(۱۴)
بین کوچه بازار نشابور پراز درد　　مشهور همانجا شد عطار بوَد مرد
فرمود که در راه خدا رنج به از گنج　　هرگز نبود عاشق آشفته و دلسرد
تا مرد همان ست که بود بیخبر از عشق　　قربان در عشق شد آن مرد خدا فرد

مستشرق معروف آلمانی خانم دکتر آن ماری شیمل (Dr. Annemarie Schimmel) سچل را «عطّار درازا» نامیده است. (۱۵)

سچل زاهد دروغگویی که در حجره نشسته، به عبادت مشغول است، بباد انتقاد می گیرد:

ما را نصیب عشق و مستی　　ای زاهد با تو باد هستی
ما سیر کنان بکوچه و بازار　　در حجرۀ تو روز و شب نشستی
از کنج خود شوی اتو بیرون　　بر کذب چرا کمر تو بستی
برگیر ره شراب خانه　　کز یك قد حش تو مست گشتی(۱۶)

سچل به رقص و سماع دلبستگی داشت و به ارزش های معنوی موسیقی پی برده بود. با صدای سوزناك خود نغمه های آسمانی را می سرود، نغمه های

که دلها را بدرد می آورد. از بیعدالتی ها و نا برابری ها که در جامعه آن عصر راه یافته بود، رنج می برد و می گفت که تمام انسانها باهم برادر اند و برابر. خشم ها و کینه ها و خصومت ها باید فراموش شود. می گفت که تا زمانیکه انسان درتن خاکی اسیراست دستخوش هوا و هوس نفسانی است وقتیکه از اسارت تن نجات یافت تمام کائنات از وی‌فرمان خواهد برد.

اشعارش بیانگرِ اندیشه های لطیف و احساساتِ عمیق عارفانه است:

یك روز مرا یار بگفتا که کجایی گفتم بتو هستم
گفتا به همه عمر بگو درچه هوایی گفتم بتو مستم
گفتا که مرا از خود تو دور ندانی گفتم برحق هست
گفتا به یقین بگذار از ما و شمایی گفتم ز خودی رستم
گفتا ندهد راه خودی سوی خدایت گفتم به چگونه
گفتا اگرت هستی نزدیك نیایی گفتم ز همین رفتم (۱۷)

از شعرش بر می آید که وی به مرحله فنافی الله رسیده در کمالِ استغراق و جذبه و مستی به سر می برد. اسراری که در دل باید نهفت آشکارا می گفت و سخنانی از او صادر می شد که موجبات خشم واعظان ظاهر بین را فراهم می ساخت و پیشگویی شاه عبداللطیف بتایی تحقّق یافت که گفت: مادیگ اسراری را روی آتش گذاشته ایم و سچل سرپوش آن را بر خواهد داشت.

می گوید:

اگر خود را خدا دانی خدایی اگر خود را گدا دانی گدایی

از کفر و دین بگذشته ام از دو جهان آزاده ام

گهی در رقص می آیم گهی عریان سراپایم

گهی موجود پرجایم گهی از خویش بیزارم (۱۸)

سچل در سنّ نود سالگی بسال ۱۲٤۲ھ/۱۸۲٦م چشم از جهان فرو بست و در دهکده درازا دفن شد. تاریخ وفاتش «دریای ذخّار راز» (۱۲٤۲ھ) می باشد. آرامگاه او مرجعِ خاص و عام است.

حواشی:

۱- اردو دایرة المعارف اسلامیه، جلد دهم، ص ۷۵۲

۲- دیوان آشکار، سچل سرمست، به سعی منشی بشن لال، لکهنو، ص ۳٤

۳- دیوان آشکار، سچل سرمست، به سعی منشی بشن لال، لکهنو، ص ۷۱

٤- پاکستان مین فارسی ادب، دکتر ظهورالدین احمد، جلد سوم، ص ۷٤٤، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۷م

۵- دیوان آشکار، ص ۸۵

٦- ایضاً ص ۲۸

۷- ایضاً ص ٤۹

۸- ایضاً ص ۲۱

۹- ایضاً ص ٦

۱۰- ایضاً ص ۵

۱۱- ایضاً ص ۲۰

۱۲- ایضاً ص ۱۲

۱۳- ایضاً ص ۵۱

۱۴- ایضاً ص ۱۷۷

۱۵- Sachal Sarmast-Shah Abdul Latif, University Khairpur, Sind, P.11

۱۶- دیوان آشکارا - ص ۱۶۱

۱۷- ایضاً ص ۱۶۹

۱۸- پاکستان میں فارسی ادب - ص ۷۴۸

* * * * *

کافی

چمک دمک نینوں کی یار
دیکھ کے جیئرا ڈگمگ ڈولے
آنکھوں نے منصور کو مارا
سولی پر ہے کون سوار
جوں بدلی میں بجلی چمکے
جگمگ جگمگ میرا یار
تیرے نیناں تیریوں ماریں
اک دل میں اور اک ہے پار
ان نینوں سے مست ہوئے ہیں
سچل جیسے لاکھ ہزار

دکتر محمدحسین تسبیحی
کتابدار کتابخانهٔ گنج بخش
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان- اسلام آباد

سرگذشت

نرجس خاتون مادر گرامی امام مهدیّ الهادی(ع)

در کتاب گلزار سخن و سخنوری تألیف محبوب ابراهیم زاده سرابی یك بخش دربارهٔ حالات و سرگذشت نرجس خاتون مادر گرامی امام دوازدهم(ع) می باشد. دربارهٔ کیفیّت وصلت و ازدواج این خاتون گرامی با امام حسن عسکری(ع)، داستان حیرت انگیزی دارد. از قول بشر بن سلیمان بَرده فروش نقل کرده اند که او با امام علی نقی(ع) در شهر «سرّ من رآی» همسایه بوده است. بشر انصاری خودش را از فرزندان ابو ایّوب انصاری شمرده است. بشر انصاری می گوید که: روزی خادم امام علیّ نقی(ع) پیش من آمد. نام وی «کافور» بود. گفت: «امام، تو را می طلبد.» وقتی که به خدمت امام علی نقی(ع) رسیدم. وی یك نامه به خط فرنگی نوشت و آن را مُهر کرد و به من داد. به همراه نامه یك کیسهٔ پول هم داد که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمود: با این نامه و پول به بغداد می روی، در آنجا با عمرو بن یزید ملاقات می کنی. وی بَرده فروش است. او کنیزی را که اوصافش فلان جور است و جامهٔ حریر در بدن دارد، به مشتریان نشان می دهد. امّا آن کنیز، خود را از مشتریان دور نگاه می دارد و نمی گذارد به او نظر کنند. هر کس که می خواهد او را بخرد و با خود ببرد، او قبول نمی کند. و لیکن عمرو بن یزید

به کنیزك می گوید: «چرا به همه مشتری ها جواب ردّ می دهی؟ بالاخره من باید ترا بفروشم. چاره یی نداریم. باید راضی بشوی به کسی که ترا بخرد !.»
آن کنیزك می گوید: «چرا عجله می کنی؟ البتّه باید، یك مشتری بیاید که دل من به او اعتماد کند و معتبر باشد، و صفا و وفا و دیانت داشته باشد و شریف و نیکو نژاد باشد.» بشر بن سلیمان می گوید: در این موقع، جلوّ رفتم و آن نامهٔ امام علی نقی(ع) را که به خطّ فرنگی نوشته بود. به آن کنیزك نشان دادم و آن چه از امام شنیده بودم به آن کنیزك گفتم. آن کنیز در نامه نظر کرد و بسیار گریه کرد و به عمروبن یزید بَرده فروش گفت که: «مرا به صاحب این نامه بفروش». و سوگندهای عظیم یاد کرد که: «اگر مرا به او نفروشی، من خودکُشی خواهم کرد!».

بشر بن سلیمان می گوید: خلاصه اینکه آن کنیز را خریداری کردم و باخود در آن حجره یی که در بغداد داشتم آوردم. کنیز بسیار خوش و خرّم و شاد و خندان بود و همواره به نامهٔ امام علی نقی(ع) نظر می کرد و با احترام و اخلاص تمام آن را می بوسید و بر دیده و صورت و لباس های خود می مالید.
بشر بن سلیمان از آن کنیز می پرسد که: «نام و پدر و مادرت چیست و شهر و خانه ات کجا است و چگونه اسیر و بَرده شده ای و به بغداد آمده ای و به دست عمرو بن یزید بَرده فروش افتاده ای!؟» کنیز گفت: «من دختر یشوعای فرزند پادشاه قیصر روم می باشم. مادرم از دختران شمعون الصّفا و صیّ حضرت عیسی(ع) است. در خواب دیدم که حضرت عیسی(ع) و شمعون و جمعی از حواریّون در قصر جدّم قیصر جمع شدند و مَنبری از نور نصب کردند. در موضعی که جدِ من تختِ عروسی مرا نصب کرده بود و در نظر داشت مرا به عقدِ فرزند

برادر خود در آورد، و لیکن من انکار کرده بودم. در این موقع که خواب می دیدم. حضرت رسول اکرم محمّد بن عبدالله(ص) با حضرت علیّ بن ابی طالب(ع) و صحابه و فرزندان گرامی-سلام الله علیهم اجمعین-با قدوم مبارک خود به آن قصر آمدند و همه جا را با نور روی خود منّور گردانیدند.

حضرت عیسیٰ(ع) باگام های احترام و ادب و با تعظیم فراوان به استقبال حضرت خاتم نبّوت(ص) شتافت و دست درگردن آن جناب در آورد و تعارف بسیار نمود.

حضرت رسول اکرم(ص) فرمود: یا روح الله ! ما آمده ایم که این نرجس خاتون دختر شمعون را برای این فرزندِ سعادتمند خود خواستگاری نماییم. در این حال اشاره به امام حسن عسکری(ع) کردند و فرمودند این همان کس است که نامه اش را برای نرجس خاتون (یعنی همان کنیز) فرستاده و او را خریداری کرده است.

درین موقع در خواب می دیدم که حضرت رسول اکرم(ص) به سوی شمعون نظر افکند و گفت: «شرف و جلالتی به تو روی آورده. پیوند کنی رحم خود را به رحم آل محمّد(ص)» پس شمعون گفت: «قبول کردم». حضرت رسول(ص) خطبه خواند با حضرت عیسیٰ(ع) و مرا به عقدِ حسن عسکری در آوردند. فرزندان حضرت رسول(ص) با حواریون گواه شدند.»

نرجس خاتون (یعنی همان کنیز) از خواب بیدار می شود. و آن چه به خواب دیده است همواره او را در رنج می دارد. تااینکه چند تن از اسیرانِ مسلمان را در زندان قیصر درغل و زنجیر می بیند. از قیصر می خواهد که آن اسیران مسلمان را آزاد کند به امیدِ اینکه حضرت مسیح(ع) و مادرش

حضرت مریم(ع) از نگرانی آن خواب او را بیرون بیاورد. قیصر هم به خاطر نرجس خاتون آن اسیران مسلمان را آزاد می کند و آنان را عزیز و گرامی می دارد.

نرجس خاتون می گوید: بعد از چهار ده شب که از خواب اوّل گذشته بود، باردیگر در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان، حضرت فاطمه زهرا(ع) به دیدن من آمد، و حضرت مریم(ع) با هزار کنیز از حوریان بهشت که در خدمتِ آن حضرت بودند. پس حضرت مریم به من گفت: «این خاتون(ع) از بهترین زنان عالم است و مادر شوهر تست (یعنی امام حسن عسکری).»

همان دم کلمهٔ شهادت را به من القا فرمودند و من گفتم (در حال خواب): «أشهد أن لا إله إلاّ اللّٰه واشهدأنّ محمّداً رسول اللّه» چون کلمهٔ شهادت را بر زبان راندم و با کوشش تمام تلفّظ نمودم. حضرت زهرا-سلام اللّٰه علیها-مرا به سینهٔ خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت: «اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می فرستم.»

از خواب بیدار شدم و آن دو کلمهٔ طیّبه را برزبان می راندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت را می بردم. چون شب آینده در آمد، به خواب رفتم. ناگاه در خواب خورشید جمال آن حضرت طالع گردید. گفتم: «ای دوست من، بعد از آن که دلم را اسیر محبّت خود گردانیدی، چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟» فرمود: «دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آن که مشرك بودی. حالا که مسلمان شدی، هر شب به نزد تو خواهم آمد، تا خداوند ما را در ظاهر به همدیگر برساند.» بعد از آن هر شب آن حضرت در خواب پیش من می آمد.

بشربن سلیمان می گوید: «از آن کنیز (یعنی نرجس خاتون پرسیدم): «چگونه درمیان اسیران افتادی؟» گفت: «مرا خبرداد حضرت حسن عسکری، در شبی از شبها، که در فلان روز، جدّت (یعني پادشاه روم) برای جنگ با مسلمانان لشکر خواهد فرستاد. خودش هم در پی لشکر حرکت می کند. تو هم در لباس ناشناس درمیان کنیزان و خدمت کاران باشی به طوری که ترا نشناسند، پشت سرجدّت روانه شو، و از فلان راه برو.» من به دستور امام رفتار نمودم. به محض اینکه طلایهٔ لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تاحال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم می باشم. آن مرد پیری که من در هنگام تقسیم غنیمت ها، در حصّهٔ او افتادم، از نام من سؤال کرد. گفتم: «نرجس نام دارم» گفت: «این نام کنیزان است.»

بشر بن سلیمان گفت: «از نرجس خاتون پرسیدم، این عجب است که تو از اهل فرنگ هستی، و زبان عربی می دانی و خوب حرف می زنی؟!»

نرجس خاتون گفت: «از محبّت بسیاری که جدّم (پادشاه روم) نسبت به من داشت، می خواست، من با سواد باشم و کامل گردم. لذا، یك زن مترجم را، که زبان فرنگی و عربی هر دو را می دانست مقرّر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی را به من یاد می داد و بدان جهت زبان عربی را نیك می دانم.»

بشر بن سلیمان می گوید که: «من نرجس خاتون را به «سرّ من رآی» بردم و به خدمت حضرت امام علیّ نقی(ع) رسانیدم.» آن حضرت به نرجس خاتون فرمود که: «خداوند، چگونه عزّت دین اسلام را به تو نشان داد

و چگونه مسلمان شدی؟»

نرجس خاتون گفت:«یا بن رسول الله ! برای تو چگونه وصف کنم چیزی را در حالی که از من بهتر می دانی.»

آن حضرت فرمود:«می خواهم تو را گرامی دارم. بگو ببینم: هزار اشرفی به تو بدهم یا تو را به شرف ابدی بشارت بدهم.»

نرجس خاتون گفت: بشارت شرف را می خواهم. مال دنیا نمی خواهم. چون شرف، جاویدان است، امّا مال دنیا فانی است.» حضرت امام حسن عسکری(ع) فرمود: «بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد می کند، بعد از آن که پر از ظلم و جور می گردد.» نرجس خاتون گفت: «این فرزند را چه کسی به وجود می آورد؟» فرمود: «از آن کسی به وجود می آورد که حضرت رسالت(ص) ترا برای او خواستگاری فرمود.»

در این موقع، حکیمه خواهر حضرت امام علی نقی(ع) وارد شد. آن حضرت مرا به حکیمه معرّفی فرمود و گفت: «این، همان کنیزك است که می گفتم.» حکیمه نرجس خاتون را در برگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد. حضرت علی نقی(ع) به حکیمه فرمود: «او را به خانهٔ خودت ببر، واجبات و مستحبّات را به او بیاموز. زیرا که او همسر حضرت امام حسن عسکری(ع) و مادر حضرت امام مهدی الهادی(ع) خواهد بود و عروسی ظاهری نرجس خاتون را هم باید انجام بدهیم.»

حکیمه نقل می کند که:«نرجس خاتون در خانهٔ من بود. روزی

امام حسن عسکری(ع) به خانهٔ من تشریف آوردند. دیدم یک نگاه تندی به نرجس خاتون کردند. من عرض کردم: «اگر شما را خواهش اوست. او را به خدمت شما بفرستم.»

امام حسن عسکری فرمود: «ای عمّه. این نگاه تند از روی تعجّب بود، زیرا که در این روزها حقّ تعالی از نرجس خاتون، فرزندی به دنیا می آورد که دنیا را پر از عدل و احسان می کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.»

حکیمه گفت: «او را پیش شما بفرستم؟»

گفت: «از پدر بزرگوارم، رخصت بطلب!».

حکیمه می گوید: چادر خود را پوشیدم. به منزل برادرم علی نقی(ع) رفتم. چون سلام کردم و نشستم، بی آن که من سخنی بگویم، آن حضرت فرمود: «ای حکیمه! نرجس خاتون را بفرست برای فرزندم حسن.»

گفتم: ای سیّدی، برادر عزیزم، من از برای همین مطلب به خدمت تو آمده ام.» حکیمه می گوید: «به زودی به خانهٔ خود برگشتم و اطاق عروسی را آماده نمودم و آن دو معدن سعادت را به یکدیگر رسانیدم. و پس از اینکه زفاف انجام پذیرفت، پس از چند روز عروس و داماد را به خانهٔ برادرم امام علی نقی(ع) بردم.»

حکیمه می گوید:

«بعد از گذشتن چند روز، حضرت امام علیّ نقی(ع) از دنیای فانی رحلت فرمودند و به سرای باقی شتافتند. حضرت امام حسن عسکری(ع) جانشین او گردید و من همیشه مثل سابق به خانهٔ برادر زاده ام می رفتم. روزی از خدمت

امام حسن عسکری(ع) خواستم مرخّص بشوم و به خانهٔ خود بیایم.»
فرمود: «عمّه جان، امشب به نزد ما باش که در این شب فرزند گرامی من متولّد می شود و این همان فرزند است که خداوند او را برای ما ارزانی می دارد. این همان فرزند است که زمین را به علم و ایمان و هدایت او زنده می گرداند بعد از آن که به شیوع کفر و ضلالت مرده باشد.»

گفتم: «این فرزند از چه کسی متولّد می شود؟»

جواب فرمود: «از نرجس، زیرا من اثر حمل و زادن فرزند را در نرجس می بینم و این در موقع صبح خواهد بود وَ مَثَلِ او مانند مثل مادر موسی می باشد که تا هنگام ولادت هیچ تغییر بر او ظاهر نشد تا هیچ کس از فرعونیان از وضع حمل او آگاه نگردد و او را به قتل نرساند.»

حکیمه می گوید: «شبی در آنجا ماندم و در نزد نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر می گرفتم و او به حال خود خوابیده بود. هر ساعت حیرت من زیاد تر می شد. برخاستم نماز شب را خواندم. ناگاه دیدم نرجس خاتون از خواب بیدار شد، وضو ساخت و نماز شب را به جای آورد. در این وقت در نرجس اضطرابی مشاهده کردم، او را در برگرفتم و نام آلهی را بر او خواندم.»

حضرت امام حسن عسکری(ع) آواز داد که: «سورهٔ إنّا انزلناه فی لیلة القدر، بر او بخوان.»

حکیمه می گوید که: «من مشغول خواندن سورهٔ «إنّا انزلناه» شدم، دیدم که آن طفل گفت و گو می کند و کودك را دیدم که به دنیا آمد و نور همه جا را فرا گرفته است.»

حضرت امام حسن عسکری(ع) فرمود: «ای حکیمه! تعجّب نکن که این قدرت خدای یگانه و بی همتا می باشد.»

اینک اشعاری بدین مناسبت از اشراقی:

ای دوست مژده بده که اندوه به سر آمد — عطری به مشامم ز نسیم سحر آمد

از باد خزان گرچه تهی بود گلستان — بر بلبل افسرده بهار دگر آمد

هرسو که نظر می فکنم عشرت و شادی است — از کوی سعادت مگر از تو خبر آمد

گویی مگر امروز بود نیمهٔ شعبان — کز بطن صدف لؤلؤ لالا به در آمد

آن مهدی موعود که فرمود پیمبرّ — از بهر خلایق به جهان جلوه گر آمد

این ماه چه ماه است که غم از دل ما رفت — وین روز چه روز است که شامم به سر آمد

هرگز نتوان گفت که او طفل رضیع است — کاین نور خدایی است که از پرده در آمد

والسّلام علی من اتبّع الهدی

* * * * *

۱- گلزار سخن و سخنوری: جلد دوّم، چاپ دوّم، تهران، ۱۳۵۳ هـ. ش.ص ۲۳۵-۲۴۷

تصویر خیالی امیر کبیر میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان و حواری کشمیر
(اصل آن در موزهٔ سرینگر)

غلام حسن حسنو
استاد دانشکدهٔ دولتی - خپلو

دو ارشاد نامهٔ میر سیّد علی همدانی
(رسالهٔ داؤدیه و رسالهٔ فقریه)

پیشگفتار:

ارشاد نامه و خرقه هر دو چیزهایی است مهم که درمیان صوفیاء و عرفاء رائج بوده و تا هنوز متداول مانده است. و پیران طریقت و مرشدان حقیقت مریدان باصفای خود را خرقه می پوشانند و ارشاد نامه می دهند مقصود آنها این بود که مرید بعد از طیّ منازل مقامات عرفان و تصوّف باین استعداد نائل شده که تبلیغ و اشاعت در امور شریعت و طریقت انجام دهد و طالبان حق را توبه و انابت دهد و آنها را اجازهٔ سلوك دهد. (۱)

میر سیّد علی همدانی مردی کامل و مکّمل ، و از همهٔ اوصاف و کمالات بشری موصوف بوده، دربارهٔ وی تا هنوز سیزده کتاب بمنصّهٔ شهود آمده است(۲) و او عارفی حق می باشد که از عرفای ایران بوده ولی جنبه های حیات مردم شبه قارّه را عموماً و کشمیریان و بلتستانیان را خصوصاً خیلی متأثر کرد. در ممالك آسیای میانه و کشمیر و بلتستان آثار علمی و ادبی و فرهنگی و تمدّنی و تهذیبی و ثقافتی .... آن قدر دیده می شود که هیچ کس از بزرگان دیده و یافته نمی شود.

میر سیّد علی همدانی یکی از بسیار نویسان عرفای ایران می باشد

تحائف ابرار، تعداد آثار همدانی ۱۷۰ مجلّد منثور و منظوم نوشته است (۳) و خوشبختانه آثار وی بیش از ۱۰۰ مجلّد در کتابخانه های جهان نگهداری می شود.

همدانی زنجیرهٔ طریقت خود را در بعضی آثار خود آورده است، یکی در رساله فتوّتیه که چندین بار از ترکیه و ایران و پاکستان و فرانسه بچاپ رسیده، زنجیرهٔ فتوّت و جوانمردی را محمد بن محمد اذکانی مرید میر علاء الدوله سمنانی، نقل کرده است. (٤)

دوّم الطالقانیه باستدعای میر سیّد محمد طالقانی همدانی که مرید و شاگرد باصفای میر سیّد علی همدانی بود، نوشته در این رساله زنجیرهٔ طریقت توسّط شیخ محمود مزدقانی نقل کرده است. زیرا که این کتاب در تازی است ما ازین صرف نظر می کنیم ولی باید گفت که مطالب این رساله همین می باشد که همدانی در رساله های ذیل نوشته است ولی همدانی مطالب عارفانه را واضح تر شرح داده است. سوّم داوّدیه برای داوّد که مرید همدانی بوده نوشته است (٦) او از همدانی التماس این وصیّت کرده بود ولی متأسفانه زندگانی نامهٔ وی بر ما روشن نیست.

چهارم فقریه بالتماس ملك شرف الدین خضر شاه نوشته شده است(۷) و خضر شاه همان مرید باصفای همدانی بوده است که وی با همدانی مکاتبت نموده در مجموعه های مکتوبات همدانی بنام خضر شاه هم چندین نامه وجود دارد او حاکم بلخ و بدخشان بوده و یکی از ارادت مندان همدانی شناخته شده است. (۸)

این نکته هم جالب نظر می باشد که درمیان هر دو ارشاد نامه اختلاف فاحش یافته نمی شود غیر از زنجیرهٔ طریقت که از همدانی تا شیخ معروف کرّخی اختلافی ندارد ولی بعد از کرّخی در رسالهٔ فقریه بتوسط داؤد طائی تا علی مرتضیٰ آمده و در داؤدیه بتوسط امام علی بن موسی الرضاؑ تا علی مرتضیٰ آمده است.

چنانکه گفتیم که در متن هر دو رساله اختلاف فاحش دیده نمی شود و مطالب هر دو یکی می باشد ولی بانکات ارزش مند با شیوهٔ عرفانی که مشتمل است بر اوصاف کمالیهٔ بشری و اخلاق مَلَکی.

داؤدیـه:

ایـن رسـالـهٔ هـمـدانـی بـاسـتـدعـای داؤد کـه مـریـد وی بـوده ولـی متأسفانه زنـدگـانی وی بـرما روشن نیست، نوشته. نسخه های خطّی زیر در حیطهٔ علم ماست.

۱- دو نسخه در کتابخانهٔ ملی ملك شماره ۴۲۵ و ۴۲۷۴

۲- کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران شماره ۳۲۵۸

۳- موزهٔ بریطانیا شماره ( )

٤- فرهنگستان ترکستان شماره ۲۳۵۷ و ۲۳۵۸ (۹)

۵- برات لائبریری بلتستان بدون شماره

٦- گنج بخش (مرکز تحقیقات فارسی) اسلام آباد شماره ٤٤.٩

۷- انجمن ترقیٔ اردو کراچی شماره ۲ ق ف ٤۳ (۱۰)

فقریه:

این رساله غیر از نام فقریه بانامهای آداب و سیراهل کمال و نسبت خرقه پوشی هم در بین همدانی شناسان شهرت دارد بلکه بعض نسخه های آن بنام آداب و سیر اهل کمال دیده می شود.(١١) نسخه های زیر را سراغ داریم.

١- کتابخانۀ مجلس شورای ملّی تهران شماره ٣٨٧١

٢- ملّی ملك تهران شماره ٤٢٧٤

٣- موزۀ بریطانیا شماره

٤- فرهنگستان تاشقند شماره ٢٣١٢ و ٢٣١٤ (١٢)

٥- گنج بخش (تحقیقات فارسی) اسلام آباد شماره ٩. ٤٤

٦- انجمن ترقیٔ اردو کراچی ، شماره ٢ ق ف ٤٣

٧- گنجینۀ نظامانیان حیدرآباد بدون شماره (١٣)

٨- کتابخانۀ نوریه چهوار بلتستان بدون شماره

حواشی:

١- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید بعوارف المعارف ص ١٣٥

٢- تاریخ بلتستان ١٦٤ در ضمن مختصر زندگی نامۀ میر سیّد علی همدانی

٣- احوال و آثار میر سیّد علی همدانی ص ١٣

٤- کتاب الفتوة ص ٦٥

٥- سیّد علی همدانی، ص ٢٩٢

٦- احوال و آثار میر سیّد علی همدانی، ص ١٢٧

٧- ایضاً محولّه بالا ص ١٥٥

۸- سیّد علی همدانی، ص ۲۱۱

۹- احوال و آثار میر سیّد علی همدانی، ص ۱۲۷

۱۰- فهرست مشترک ج سوّم ص ۱٤٤٥

۱۱- احوال و آثار میر سیّد علی همدانی، ص ۱۵۵ و ۱۵٦

۱۲- ایضاً محوله بالا ص ۱۵۵

۱۳- فهرست مشترک محوله بالا ج سوّم ص ۱۷٦۰

اینك مجموعهٔ دو ارشاد نامهٔ همدانی در خدمت علاقمندان میر سیّد علی همدانی و پژوهشگران فرهنگ اخلاق و عرفان اسلامی عرضه می شود. امیدوارم ارباب عرفان و سلوك را به پسند آید.

(۱) رسالهٔ داؤدیه

بسم الله الرحمٰن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والسّلام علی الّذین اصطفی

امّا بعد چون خلاصهٔ اهل عالم بعد انبیاء اعیان اولیاء اند که ریاض قلوب ایشان مظهر انوار الهی و فضای صدور ایشان مهبط اسرار ذات نامتناهی است طائفه که در راه طلب نفس امّاره را در بوتهٔ ریاضت بگداختند و جمال روح قدس را از کدورات هوا بمصقلهٔ ارادت پاك ساختند و سرمایهٔ عمر عزیز را بمقام ندم بآب کرم در باختند و در انتظار تجلیٔ جمال محبوب و تعرض نفحات الطاف مطلوب بظمای هواجر و دسهر دیاجر را شعار و دثار خود ساختند تا چون آفتاب ولایت از مشرق عنایت طلوع کرد مهبط و منزل غروب آن جز نفس زاکیه و قلوب طاهرهٔ این قوم نبود که رجال یحبّون ان یتطهروا والله یحِبّ المطهّرین چون مراد حضرت قدسی از نشر بساط کون و مکان و مقصود جناب خلاقی از ایجاد اِشخاص مراتب عالم امکان ، ظهور وجود این (قوم) مزیّن بود لاجرم بجهت تنبیه حبیب و تعلیم بعید و قریب توقیع عفاف و تشریح خطاب و اصبر نفسك مع الّذین یدعون ربّهم بالغدات و العشی یریدون وجهه بر الواح ضمائر و صحائف سرائر ثبت فرمودند و باشارت و ان استنصرو کم فی الّدین فعلیکم النصرّ تقویت طالبان راه و تربیت

متعطشان درگاه بر ذمهٔ ارباب احوال و سلاک منهاج کمال واجب گردانید.

پس بموجب اشارت ربانی متعطشان این میدان و مستسقیان بادیهٔ بی پایان را بورود زلال حیاض معارف دلالت کردن و تشنگان بادیه طلب را از مصانع اسرار الهی استفاضه نمودن از مهمّات دین و مقامات ارباب یقین است.

وچون شاهبازان عالم وحدت از لوث سگ سیرتان جیفهٔ دنیا دامن همّت در کشیدند و از تنگ تر دامنان مغرور در قلّه قاف غیرت متواری گشتند و خسیس همتان بی حاصل در جهان منتشر شدند و هوا پرستان غافل خود را بصورت کاملان و اصل ظاهر کردند «و آنها» بفضائح اعمال و قبائح اقوال عامهٔ خلق را از مبانی احکام دین و جادهٔ شریعت دور انداختند و بمالوفات حسی و عادات رسمی را مقصد حقیقی تصور کردند و لذات نفسانی و راحات جسمانی را قبلهٔ خود ساختند و طامات دعوی و ترهات بی معنی را معرفت نام کردند و الحاد و زندقه را فقر خواندند و سرود و رقص را سماع و وجد پنداشتند و تحصیل حرام را غنیمت و فتوح بپنداشتند مگر شرذمهٔ از طالبان صادق و راغبان موافق که بتائید عنایت ربّانی دامن همّت ایشان بلوث خباثت صحبت این قوم آلایش نیافت بلکه بواطن اسرار آن مقبلان از لوث تعلق و الفت این قوم خسیس هم آلایش نیافت.

و برادر عزیز طالب راغب داؤد اصلح الله حاله ازین جمله بود، ازین ضعیف التماس وصیّتی کرد که متضمّن آداب و سیراهل کمال بود و متبرک بذکر نسب بیعت شریفهٔ ارباب احوال کثر هم الله فی الایّام و ادام الله برکات انفاسهم بین اهل الاسلام «می باشد» بحکم اشارت والعصران الانسان لفی

خسر الاّ الذّین آمنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر ، وصیت کرده شد آن برادر را بتقوی که آن شرف دنیا و زاد آخرت است و امتثال او امر حق و عمارت دل بمداومت ذکر و ملازمت طاعات و اجتناب مخالفات و صبر برشدائد و مصائب و توقّف در حالت ظهور شبهات و توزیع اوقات در انواع طاعات و قطع علائق و نفی عوائق و نگاه داشتن برامرمعروف و نهی منکر و تعظیم فرمان حق و شفقت بر خلق اللّه و صدق در اقوال و انصاف در افعال و معاملات در دین بجمعیت ، در دنیا بقناعت، در طاعت بغیرت، در سکوت بفکرت، در سخن بامانت، در حرکت بصیانت، در عهد بوفا، در نعمت شاکر، در بلا صابر، در خیر سابق، با اهل و با خلق بنصیحت و با نفس بعداوت باتن بمجاهدت با دوست بمخالطت، با همسایه بمعاونت، با خویش بمواصلت، با ضعفاء بمساعدت، با فاجران بمخاصمت، با فاسقان بمقاطعت، با زیر دستان برحمت، با یتیمان بشفقت، با مسکینان بمودّت، با درویشان بمروّت ، با اهل حق بمودّت و صفا.

چون طالب صادق بدین صفات متّصف شود و از مراعات اوقات و مراقبهٔ لحظات غافل نماند و جمالِ روحِ قدسی را بزیور این خصائل مزیّن گرداند نسیمِ روائحِ اسرارِ روحانی از جناب سبحانی دمیدن گیرد و حقائق آثار این معانی سبب ترقّی سالك گردد و در اطوارِ مقامات مقرّبان و استکشافِ احوالِ صدیقان چون تذکّر و تفکّر و اعتصام و خوف و حُزن و اخبات و خشوع و زهد و ورع و رجاء و اخلاص و توکّل و تفویض و تسلیم و صبرورضا و شکر و حیا و صدق و ایثار و فتوّت و انبساط و ادب و یقین و

فراست و بصیرت والهام و سکینه و محبّت و شوق و وجد و سرّ و غیبت و تمکین و توحید و فنا و بقا وغیر ازین مراتب سنیهٔ ارباب قلوب و درجات عالیهٔ اهل کشف و شهود که این ضعیف بعضی از آثار ثمرات آن در صحبت شیخ خود سیّدی و سندی قدوة الواصلین ، حجّة العارفین، سلطان المحقّقین، برهان المدقّقین ، شرفه اللّه تعالی في الارضین، ابوالمعالی شرف الحق و الدین محمود بن عبداللّه المزدقانی افاض اللّه علی وجهه الکریم سجال العفو والغفران، یافته و مشاهده کرده است و او از صحبت شیخ «خود» شیخ الاسلام و المسلمین، عارف، عالم الربّانی شیخ رکن الملّة والدین احمد بن محمد المعروف بعلاؤالدوله سمنانی اخذ طریقت کرده است و او از شیخ عارف نورالدین عبدالرّحمن اسفرائنی و او از شیخ احمد ذاکر گورفانی «جوزجانی» و او از شیخ علی لا لا و او از شیخ محقّق، کامل ، مکمل، ابوالجناب احمد بن عمر الخیوقی المعروف به نجم الدین کبری و او از شیخ عمار یاسر بدلیسی و او از شیخ ابوالنجیب سهروردی و او از شیخ احمد غزالی و او از شیخ ابوبکر نسّاج و او از شیخ ابوالقاسم گرکانی و او از شیخ ابو عثمان مغربی و او از شیخ ابو علی کاتب و او از شیخ ابوعلی رودباری و او از شیخ سیّد الطّائفه ابوالقاسم جنید بغدادی و او از شیخ سری سقطی و او از شیخ معروف کرّخی و او از امام الانس والجن علی بن موسی الرّضا و او از امام موسیٰ کاظمؑ و او از امام جعفر صادقؑ و او از امام محمد باقر(ع) و او از امام علی زین العابدینؑ و او از امام حسین شهید و او از امام اولیاء ، سلطان اتقیاء باب مدینهٔ علم، منبع کرم و حلم،

اسدالله الغالب علی بن ابی طالبؑ و او از حضرت سیّد المرسلین ، امام المتّقین ، رسول ربّ العالمین محمد علیه افضل الصلواة و اکمل التحیّات اجازت داده شده.

اجازت داده شد او را که طالبی از طالبان راه حق خواهد که از معاصی و مناهی توبه کند و بر قاعدهٔ سلوك اهل الله بجناب حضرت صمدیت «از مالوفات و محبوبات دنیا» انقطاع کند و ملازم بساط عبودیت شود ، او را توبه دهد و تعلیم ذکر گوید و بوظائف و اوراد اهل طریقت دلالت کند و بشرط محافظتِ آداب اربابِ قلوب طریقت کند. الحمدلله وحده والسّلام علی من اتّبع الهدی.

(۲) رسالهٔ فقریه امیریه
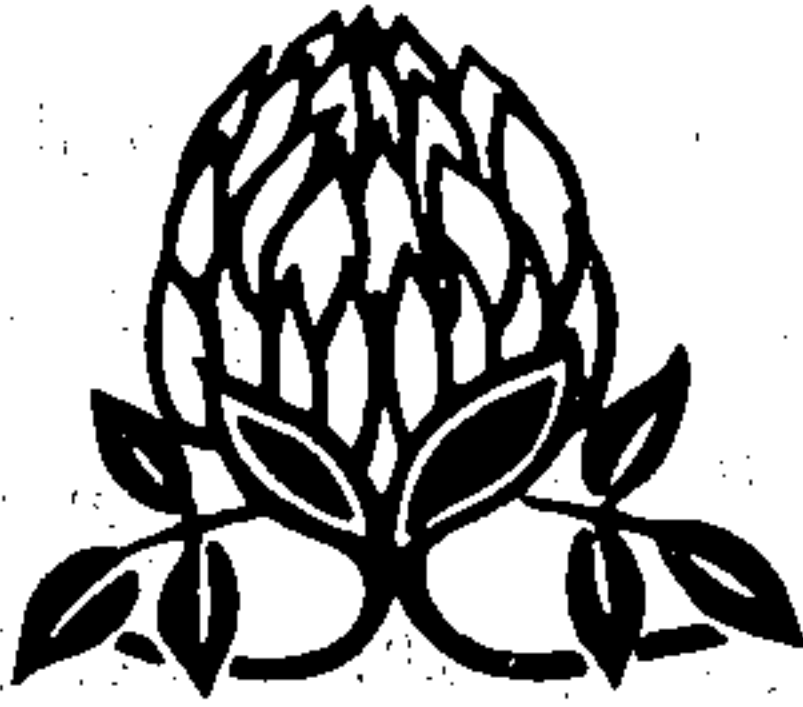
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمد واله اجمعین امّا بعد قال الله تعالیٰ للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئك هم الصّابرون.

و قال الله تعالیٰ:

الا انّ اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

و فی الاخبار:

ان موسیٰ علیه السّلام قال ای من اخیارك من خلقك حتی احبهم من اجلك؟ قال کل فقیر برزقه رضی من الله

وقال علیه السّلام لاخبرکم بملوك اهل الجنة؟ قالوا بلی یا رسول الله قال کل ضعیف ضعف اغبراشعت ذی طمرین لا یوبدله لواقسم علی الله لایرّده و قال علیه السّلام اکثروا معرفة الفقراء و اتخذوا عند هم الایادی فان لهم دولة قالوا ما دولتهم یارسول الله؟ قال اذا کان یوم القیامة قیل لهم انظروا من اطعمکم کثیرة و سقاکم شربة و کساکم لباسا فخذوا بیده و ادخلوا الجنة صدق یارسول الله

چون خلاصهٔ اهل عالم بعد انبیاء علیهم السّلام اعیان اولیاء اند که ریاض دلهای ایشان مظهر انوار الهی و سینه های ایشان مهبط اسرار ذات نامتناهی است طائفهٔ که در راه طلب نفس امارّه را در بوتهٔ ریاضت بگداختند و جمال

روح قدسی را از کدورات هوا، بمصقلهٔ ترک لذات پاک ساختند و در انتظار تجلّی جمال محبوب و تعرض نفحات الطاف مطلوب ظمای مواخر و سپهر دثار خود ساختند و سرمایهٔ عمر عزیز بر درگاه جناب کبریا، بادبان فرع بآب کرم در باختند تا چون آفتاب ولایت از مشرق عنایت طلوع گردد بر مدارج اوج فلک عالم عرفان گذر ساخت مهبط و منزل غروب این نفس زاکیه و ارواح طاهرهٔ این قوم نمود که رجال یحبّون ان یتطهروا والله یحبّ المطهّرین.

و چون مراد از حضرت قدوسی از نشر کون و مکان و مقصود جناب خلاقی از ابرز و ایجاد افراد و اشخاص، مراتب عالم امکان، ظهور وجود این فریق بود که منظور آن نظر عنایت مخصوصان جذبات هدایت اند لا جرم بجهت تعلیم حبیب و تنبیهٔ «بعید» و قریب، توقیع واصبر نفسك مع الذّین یدعون بالغداة والعشی برالواح ضمائر و «بر» صحائف سرائر ثبت فرمود پس متابعت سنت الهی متعطشان این میدان و مستسقیان این راه بی پایان را بود و زلال حیاض معارف ربانی دلالت کردن و وتشنگان بادیهٔ طلب را از مصانع اسرار الهی تادیب فیض گرفتن و نصرت کردن، از مهمات دین و مقامات ارباب یقین است.

و چون شهبازان عالم وجدت از لوث صحبت سگ سیرتان جیفهٔ دنیا دامن همت در کشیدند و از ننگ رعونت تر دامنان مغرور و خود پرستان می شود در قلهٔ قاف غیرت متواری گشتند و خسیس همتان جاهل و هواپرستان غافل در جهان منتشر «بودند» و خود را بصورت آن عزیزان نمایان کردند و شو می فضائع اعمال و قبائع اقوال آن قوم تیرهٔ روزگار، در عقائد اکثر عامهٔ

مسلمانان اثر کردند تا از منابع احکام دین و جادهٔ شریعت بکلی دور افتادند و مالوفات حسّی و لذات نفسی را مقصد حقیقی تصوّر کردند و نفس و هوا و دنیا را قبلهٔ خود ساختند و طامات و ترهات بیمعنی را «که» از نتیجهٔ القای شیطان و تسویلات نفس است، معرفت خواندند والحاد و زندقه را فقر نام کردند.

مگر شرذمهٔ از طالبان صادق و راغبان موافق بتائید عنایت ربّانی دامن همت ایشان بلوث صحبت این قوم آلائش نیافت بلکه بواطن اسرار ایشان از تعلق الفت این جماعت آلائش نیافت و بنور توفیق «ایزدی» میان حق و باطل تمیز کردند.

طالب صادق ملك شرف الدین خضر شاه اصلح الله شانه که ازین زمره است، التماس وصیّتی کرد که متضمّن آداب و سیر اهل کمال بود و متبرك ذکر نسبت خرقهٔ شریف ارباب کشف و احوال کثّر هم الله فی الانام و ادام الله برکاتهم بین اهل الاسلام بحکم اشارت والعصران الانسان لفی خسر الاّ الذّین آمنوا وعملوا الصّالحات وا تواصو بالحقّ وا تواصوا بالصّبر، وصیّت کرده شد آن عزیز را، بتقوی که آن شرف دنیا و زاد آخرت است، و امتثال اوامر حق و عمارت دل، بمداومت ذکر و ملازمت طاعات و اجتناب مخالفات و صبر بر شدائد و مصیبات و توقّف در حال ظهور شبهات و توزیع اوقات در انواع طاعات و عبادات و قطع علائق و نفی عوائق و امر معروف و نهی عن منکر و تعظیم فرمان حق و شفقت بر خلق الله و صدق در اقوال و انصاف در افعال و نظر کردن بدنیا بعین زوال.

بدانکه مجموع ایّام اوقات عمر که ایّام فرصت و آوان مهلت است، موزّع گرداند بجهت اکتساب سعادت اخروی و از مراعات اوقات و انفاس غافل نماند تا در هر نفس معاملهٔ او با حق موافقت بود بانفس بعداوت و باتن بمجاهدت، با دوست بمخالطت، با همسایه بمعاونت باخویش بمواصلت، با آشنا بموافقت، با بیگانه بملاطفت، با ضعفاء بمساعدت، با فاسقان بمخاصمت، با زیر دستان برحمت، با یتیمان بشفقت، با مسکینان بمودّت، با درویشان بمروّت، با اهل حق بمودّت و صفا، در دین بجمعیت، در دنیا بقناعت، در طاعت بغیرت، در نظر بعبرت، در سکوت بفکرت، در سخن بامانت، در حرکت بصیانت، در عهد بوفا، در نعمت شاکر، در بلا صابر، در خیر سابق (باشد).

چون طالب صادق این صفات حمیده را ورد خودسازد و جمال طلعت روح قدس را بزیور این خصال پسندیده مزین گرداند و نسیم روائح طیّب این صفات از شهر بدن منتشر گردد و حقائق این معانی سبب ترقی سالك گردد و در اطوار مقامات مقرّبان و استکشاف احوال صدیقان چون تذکّر و تفکّر و اعتصام و تفویض و تسلیم و رجا و حزن و اخبات و زهد و ورع و اخلاص و توکل و تفویض و تسلیم و صبر و رضا و شکر و حیا و صدق و ایثار و قوّت و انبساط و ارادت و یقین و انس و ذکر و فقر و حلم و حکمت و فرصت و بصیرت و الهام و سکون و محبت و شوق و وجد و غیرت و سرّ و غیبت و تمکین و توحید و فنا و بقا وغیر[ه] ازین از مراتب سنیهٔ ارباب قلوب و درجات عالیهٔ اهل کشف و شهود که این ضعیف بعضی از آثار و ثمرات آن در

صحبت شیخ «خود» سیّدی و سندی قدوة الواصلین حجّت العارفین سلطان المحقّقین برهان الموحدین سرالله فی الارضین ابوالمعالی شرف الحق والدین محمود بن عبدالله المزدقانی افاض الله علی روحه الکریم سجال الرحمة والغفران مشاهده کرده است و اخذِ طریقت ازان حضرت کرده است و او از صحبت شیخ عارف عالم قطب رکن الحق والدین ابوالمکارم احمد بن محمد البیابانکی المعروف بعلاءالدوله والدین السمنانی و او از شیخ نورالحق والدین عبدالرحمن اسفرائنی و او از شیخ رضی الدین علی لالا و او از شیخ کامل مکمّل مهبط انوار القدسیة مظهر الاسرار الصمدیه احمد بن عمر الخیوقی المعروف بشیخ نجم الدین کبری و او از شیخ عمّار یاسر بدلیسی و او از شیخ ابونجیب سهروردی و او از شیخ احمد غزالی و او از شیخ ابوبکر نسّاج و او از شیخ ابوالقاسم گورگانی و او از شیخ ابو عثمان مغربی و او از شیخ ابوعلی کاتب و او از شیخ ابو علی رودباری و او از شیخ سیّد الطّائفه جنید بغدادی و او از خال خود شیخ سری سقطی و او از شیخ معروف کرّخی و او از شیخ داؤد طائی و او از حبیب عجمی و او از حسن بصری و او از امام ابرار و سیّد اخیار و حبیب ... امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و او از سیّد المرسلین و امام المتقّین و رسول ربّ العالمین محمّد «علیه» افضل الصّلوات و اکمل التحیّات. والحمدلله وحده والسّلام علی من اتّبع الهدی

* * * *

فهرست مصادر مآخذ:

۱- احوال و آثار میر سیّد علی همدانی از دکتر محمد ریاض چاپ دوّم اسلام آباد ۱۹۹۱م

۲- تاریخ بلتستان از غلام حسن (مقاله نگار) میرپور آزاد کشمیر ۱۹۹۲م

۳- سیّد علی همدانی از خانم دکتر سیّده اشرف ظفر بخاری، لاهور، ۱۹۷۲م

٤- عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی، ترجمهٔ اردو از پروفسور رشید احمد ارشد چاپ سوّم لاهور ۱۹۸۲م

۵- فهرست مشترك از احمد منزوی، اسلام آباد، ۱۹۸٤م

٦- کتاب الفتوة از سیّد علی همدانی باهتمام دکتر محمد ریاض، لاهور، سال ندارد.

کتیبه های فارسی
و خانقاه نوشاهیه

در سالهای اخیر سه کتاب وزین دربارهٔ کتیبه ها و سنگ نوشته های فارسی در پاکستان منتشر شده است:

۱- میراث جاویدان:

به اهتمام سیّد کمال حاج سید جوادی و با همکاری گروه پژوهش، از انتشارات رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد، ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱م ، ۷۷۹ + ٦٩٦ ص ، در دو مجلّد.

جلد اوّل مربوط به سنگ نبشته ها و کتیبه های فارسی در استان پنجاب و جلد دوّم متعلق به آزاد کشمیر، مناطق شمالی پاکستان و استانهای بلوچستان و سرحد و سند می باشد. این کتاب به سه زبان فارسی ، اردو و انگلیسی تدوین شده است و توضیح هر کتیبه با عکس رنگی آن داده شده است. درین دو مجلّد جمعاً ٤١۳ کتیبه و لوح نقل و معرّفی شده است. تا آنجا که راقم این سطور اطلاع دارد، این نخستین گامیست که در راه شناساندن کتیبه های فارسی در پاکستان برداشته شده است و چون با متانت و ظرافت انجام داده شده است باید از مساعی افراد دست اندر کار قدردانی نمود.

۲- خفتگان کراچی(۱):

محمد اسلم ، از انتشارات ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۹۱م ، ۱۲ + ۳۷۲ ص ، بزبان اردو

۳- خفتگان خاك لاهور(۱):

محمد اسلم، همان ناشر، ۱۹۹۳م، ۱۶ + ۵۲۴ص، بزبان اردو

در این دو کتاب کتیبه های مزارات کراچی و لاهور با مختصری از شرح حال صاحب مزار و محل وقوع قبر او درج شده است. بیشتر کتیبه ها به زبانهای فارسی و اردوند به استثنای چند کتیبه که به عربی و انگلیسی و پنجابی می باشند. مؤلف شخصاً به یکایك مزارات رفته و کتیبه ها و الواح را نقل کرده و از بعضی کتیبه ها عکس نیز برداشته است.

درین سه کتاب توجه مؤلفان فاضل به کتیبه های شهرهای پاکستان بوده است و به دیهات و قصبات پاکستان عنایت نداشته اند. در حالی که در روستاهای پاکستان نیز آثار فرهنگی از قبیل نسخه های خطی و کتیبه ها و بناها و.... موجود است. بلایای طبیعی منطقه مخصوصاً سیل و هوای مرطوب وجود این آثار نایاب را در معرض خطر و نابودی قرار داده است و باید بجدّ تمام برای نجات این آثار کوششی به عمل آید و گرنه تا چند سال دیگر از بین رفتن این آثار قطعیست . چنانچه بنده ملاحظه کرده ام. من در تاریخ ۵ دی ماه ۱۳۷۲ سفری به روستای خود به نام "ساهن پال" (SAHANPAL) کردم و دیدم که برخی نسخه های خطی کتابخانهٔ نیاکانم به علت رطوبت هوا بهم چسپیده و برخی دیگر را موریانه خورده و همچنین به

سبب شور بودن خاك آنجا کتیبه های مزارات در حال خراب شدن اند. خدا را شکر که راقم این سطور چندی پیش فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ خود را تدوین و نشر نموده بودم(۲) و لااقل اسامی نسخه های خطی موریانه خورده و نم دیده را ضبط کرده ام. درین سفر چندی عبارات کتیبه ها را نقل کردم که اینك با توضیحات لازم درینجا به چاپ می رسانم.

تاریخچهٔ آبادی ساهن پال:

این روستامیان سالهای ۱۰۰۱هـ - ۱۰۰۷هـ به دستور حضرت نوشه گنج بخش (۹۵۹ - ۱۰۶٤هـ) سرسلسله نوشاهیان به دست شخصی به نام ساهن پال فرزند مهمان فرزند ابوالخیر بنیان نهاده شد و به اسم همان شخص موسوم گشت و تا به امروز به اسم او با قیست. شعرای فارسی گوی قرن دوازدهم منظومه هایی در وصف این روستادارند ، از انجمله:

ملبّب است به فیض و به عشق مالا مال
بهشت روی زمین است چك ساهن پال
ز هی مکان چه مکان کو به چشم بخشد نور
ز هی زمین چه زمین کو به دل بخشد حال
ز ساکنان چه بزرگ و چه خرد گر بینی
به باطن اند پر از سوز ظاهر آب ز لال(۳)

(سرودهٔ میرزا احمد بیگ لاهوری)

شهرت و اهمیت این روستا که از اسلام آباد پایتخت پاکستان تقریباً صد و شصت کیلومتر به طرف جنوب و از لاهور حدود صد و بیست کیلومتر

به طرف شمال در حوزه مندی بهاءالدین واقع است بخاطر مسکن و مد فن حضرت نوشه گنج بخش در آن محل است. مزار او مرجع خلائق است.

کتیبه های که در اینجا نقل می شود در دو بخش است، یکی کتیبه هایی که در گورستان نوشاهیه بر مزارات نصب شده است و دیگری کتیبه هایی که در مساجد و مقابر ساهن پال نصب می باشد، کتیبه های مزارات بر حسب تاریخ فوت صاحب مزار آورده می شود با هر کتیبه سطر به سطر (با ذکر شمارهٔ سطر) نقل شده است؛ قطعاتی که روی سنگها نوشته شده است بیشتر سرودهٔ شعرای معاصر پاکستانی اند و ازین امر بوضوح پیداست که فارسی حیثیت خودش را به عنوان زبان فرهنگی شبه قاره تاکنون حفظ نموده است.

i – کتیبه های متعلق به مزار نوشه گنج بخش و گورستان نوشاهیه

[۱]

۱/ بسم الله الرحمن الرحیم
۲/ لا اله الاّ الله محمّد رسول الله
۳/ الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
٤/ مرکز تجلیات
٥/ قدوة السالکین زبدة العارفین سلطان العاشقین برهان الواصلین قطب الاقطاب
٦/ فرد الاحباب فخر الانام شیخ الاسلام السّر الاظهر المجدد الاکبر امام سلسلهٔ عالیه نوشاهیه قادریه

۷/ اعلیحضرت حافظ حاجی محمد نوشه گنج بخش قدس سرّه العزیز

۸/ تاریخ وصال ۸ ربیع الاوّل ١٠٦٤هـ

۹/ کتبه خاکپای اولیا اللّٰه حافظ محمد یوسف السدیدی لاهور

* خط: نستعلیق

* چگونگی: روی سنگ مرر

* محل نصب: به طرف سر صاحب قبر به صورت عمودی

[۲/]

قطعه تاریخ وفات

نوشه گنج بخش قطب زمان + یافت در خلد عز و جاه و جلال

از شرافت بدان تو تر حیلش + خاتم پاک و فیض قدسی سال

١٠٦٤ ١٠٦٤

قطعه تاریخ تعمیر روضه

خانقاه جناب نوشه پیر + گشت تیار چون بفضل اله

سال تعمیر وی شرافت جست + هاتفش گفت روضهٔ نوشاه

* خط: نستعلیق

* امضاء: کتبه شریف احمد شرافت نوشاهی

* چگونگی: روی دیوار خوشنویسی شده

* محل تحریر: به طرف سر صاحب قبر روی دیوار گنبد

به علت آیینه کاری روی دیوار های گنبد اکنون این قطعات دیده نمی شود، از سال ١٣٩٠ ق تا ١٤٠٣ ق این قطعات در آنجا بوده است.

[۳]

۱/ گنج بخش قطب اعظم نوشۂ عالم پناہ

۲/ وارث علم نبوت اولیا را قبلہ گاہ

* خط: نستعلیق

* چگونگی: آیینه کاری

* محل تحریر: داخل گنبد

گنج بخش قطب اعظم نوشۂ عالم پناہ + وارث علم نبوت اولیا را قبله گاه

* خط: نستعلیق

* چگونگی: کاشی کاری. روی کاشیهای سفید
با کاشیهای مشکی تحریر شده

* محل نصب: بالای در ورودی گنبد

[٤]

۱/ بسم الله الرحمن الرحیم

۲/ دربار عالیه

۳/ حضرت حاجی محمد نوشه گنج بخش رحمة الله علیه

٤/ تعمیر کرده صاحبزادگان

۵/ حافظ محمد برخوردار رحمة الله علیه فرزند اکبر

٦/ حافظ محمد هاشم دریا دل رحمة الله علیه فرزند اصغر

* خط: نستعلیق

* چگونگی: روی سنگ مرمر

* محل نصب: به طرف راست در ورودی گنبد، روی دیوار

[۵]

۱/ بسم اللّٰہ الرحمن الرحیم

۲/ الا ان اولیاء اللّٰہ لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

۳/ مرکز تجلیّات

٤/ زبدة العارفین قدوة السالکین مخزن فیوضات لامتناهیه وارث مسند نوشاهیه

۵/ محدث اعظم حضرت صاحبزاده سیّد حافظ محمد هاشم شاه دریا دل قدس سرّه

٦/ فرزند اصغر و سجاده نشین اوّل

۷/ امام سلسلهٔ نوشاهیه محدد اعظم حضرت نوشه گنج بخش قدس سرّه

۸/ تاریخ وفات

۹/ ۱۵ ذی قعد ۱۰۹۲هـ

۱۰/ قطعهٔ تاریخ وصال

۱۱/ از سیّد ابو الکمال برق نوشاهی هاشمی بحرالعلومی

۱۲/ پیر هاشم شاه سجاده نشین + شیخ عالم وارث نوشاه دین

۱۳/ آن محدث اعظم و قطب زمان + عارف حق دستگیر بی کسان

۱٤/ ناصر ملّت امام اصفیا + عاشق حق مخزن جود و سخا

۱۵/ عالم و فاضل، فقیهه و راز دان + نائب نوشاه عالم بی گمان

۱٦/ گشت چون آن ماه تابان زیر خاک

۱۷/ وصلش آمد "وارث نوشاه پاک" ۱۰۹۲هـ

۱۸/ مورخه [۲۲] مئی ۱۹۷۳ - تعمیر کننده خادم درگاه عالیه

۱۹/ چوهدری محمد اسلم بی-ای نوشاهی بحرالعلومی

* خط: نستعلیق

* چگونگی: روی سنگ مرمر

* محل نصب: به طرف سر صاحب قبر به صورت عمودی

[٦]

۱/ یاالله - بسم الله الرحمن الرحیم - یامحمد

۲/ الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون

۳/ مزار اقدّس

٤/ قطب العارفین امام السالکین پیشوای کاملین

۵/ حضرت حافظ سیّد شاه عظمت الله نورشاهی قدس سرّه سجاده نشین ثانی

حضرت مجدد اعظم سیّد نوشه گنج بخش قادری قدس سرّه

٦/ فرزند ارجمند

۷/ محدث اعظم حضرت حافظ سیّد محمد هاشم شاه دریا دل قدس سرّه

۸/ تاریخ وصال

۹/ از سیّد ابو الکمال برق نوشاهی هاشمی

۱۰/ سیّد والا نسب سلطان دین + عظمت الله شاه سجاده نشین

۱۱/ وارث شاه هاشم دریا دلی + هادی راه هدایت کاملی

۱۲/ نیّر تابان طریقت ذی جمال + قطب عالم منتِ کاسات الوصال

۱۳/ برق وصل آن شه فرخ شیم

۱٤/ گفت هاتف گو "زکی ذی حشم" ۱۰۹۵

۱۵/ تعمیر کننده

۱٦/ چوهدری محمد اسلم بی-ای

* خط: نستعلیق

* چگونگی: روی سنگ مرمر

* محل نصب: به طرف سر صاحب قبر به صورت عمودی

[۷]

۱/ بسم الله الرحمن الرحیم

۲/ لا اله الاّ الله محمد رسول الله

۳/ آخری آرام گاه

٤/ قدوة السالکین امام العارفین حضرت شاه عصمت الله صاحب

۵/ حمزه پهلوان

٦/ فرزند پنجم و خلیفه اکرم حضرت حافظ شاه محمد برخوردار صاحب بحرالعشق

۷/ علوی عباسی قادری نوشاهی قدس اسرارهما

۸/ تاریخ وصال

۹/ شب سه شنبه بوقت نماز شام بتاریخ دوازدهم رجب ۱۱۳۷ھ

۱۰/ قطعهٔ تاریخ

۱۱/ ز عالم شد چو در خلد معلی + جناب شیخ صادق عصمت الله

۱۲/ ز دل جُستم چو سال ارتحالش + خرد فرمود عاشق عصمت الله

۱۴/ بنا کردهٔ صاحبزاده محمد شریف صاحب، صاحبزاده الطاف حسین صاحب اولاد حضور

۱۵/ رحمة الله علیه در ۱۳۷۱ هـ

* خط: نستعلیق

* چگونگی: روی سنگ مرمر

* محل نصب: به طرف سر صاحب قبر به صورت عمودی

[۸]

۱/ بسم الله الرحمن الرحیم

۲/ مرکز جمال

۳/ قدوة السالکین زبدة العارفین صاحب مقام بقا بالله

٤/ سیّدنا و مولانا حضرت حافظ جمال الله علیه الرحمة

۵/ فقیه اعظم فرزند سعادت مند و خلیفه ارجمند

٦/ سیّدنا و مولانا حضرت حافظ محمد برخوردار نوشاهی بحر العشق قدس سرّه

۷/ المتولد ۱۰۷۸ھ المتوفی ۱۲ ربیع الآخر ۱۱٤۲ھ

۸/ قطعه تاریخ وصال

۹/ از مفتی غلام سرور لاهوری صاحب خزینة الاصفیا

۱۰/ گشت چون روشن بباغ جنتی + آن جمال باکمال معرفت

۱۱/ سال ترحیلش به سرور شد عیان + قبلهٔ عالم جمال معرفت

۱۱٤۲

۱۲/ تعمیر نو ۱۳۹۳ه = انجمن خاندان نوشاهیه لاهور
* خط: نستعلیق
* چگونگی: روی سنگ مرمر
* محل نصب: به طرف سر صاحب قبر به صورت عمودی

[۹]

۱/ بسم الله الرحمن الرحیم
۲/ الاان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون
۳/ مرقد پاك
٤/ شهریار خطهٔ ولایت قافله سالار جادهٔ هدایت نگین خاتم اعتبار
٥/ قطب زمان شبلی دوران جامع معقول و منقول واقف فروع و اصول
نوشاه زمان
٦/ حضرت سیّد محمد سعید شاه دو لا قدس سرّه
۷/ سجاده نشین ثالث
۸/ حضرت سیّد نوشه گنج بخش قادری نور الله مرقده و
۹/ فرزند سوّم حضرت محدث اعظم سیّد محمد هاشم شاه دریا دل قدس سرّه
۱۰/ تاریخ وفات
۱۱/ ۲۹ ذی قعد ۱۱٤۸ه
۱۲/ قطعه تاریخ
۱۳/ از سیّد ابو الکمال برق نوشاهی بحرالعلومی

۱۴/ سیّد عالی نسب روشن جبین + پیر دو لا پاك سجاده نشین
۱۵/ ناصر دین قطب عالم مقتدا + صاحب دستار شیخ اولیاء
۱۶/ چون بجنت رفت آن مرد رشید + گفت وصلش برق "خورشید وحید" ۱۱۴۸
۱۷/ برق سال انتقال آن مرد پاك + گو "جناب وارث نوشاه پاك" ۱۱۴۸
۱۸/ مورخه ۲۲ مئی ۱۹۷۳م
۱۹/ غلام غلامان دربار نوشاهیه
۲۰/ تعمیر کننده چوهدری محمد اسلم بی-ای-نوشاهی بحرالعلومی
* خط: نستعلیق
* چگونگی: روی سنگ مرمر
* محل نصب: به طرف سر صاحب قبر به صورت عمودی

[۱۰]

۱/ بسم الله الرحمن الرحیم
۲/ الاان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون
۳/ مزار اقدس
۴/ قطب العارفین امام السالکین فخر خاندان نوشاهیه فقیهه اعظم وارث مسند نوشه گنج بخش
۵/ حضرت حافظ سیّد محمد ابراهیم شاه هاشمی نوشاهی قدس سرّه
۶/ فرزند اکبر
۷/ سلطان العارفین حضرت سیّد محمد سعید شاه دولا نوشه ثانی قدس سرّه
۸/ تاریخ وفات

۹/ ۹ ربیع الاوّل ۳ . ۱۲هـ بوقت فجر

۱۰/ قطعه تاریخ وصال

۱۱/ از سیّد ابوالکمال برق نوشاهی

۱۲/ سیّد ابراهیم نور کبریا + مخزن عرفان قطب الاتقیا

۱۳/ چون بگفتم هاتفا وصلش بجو + گفت "سیّد افضل الفقها" بگو

۱٤/ تعمیر کننده

۱۵/ الحاج قاضی محمد کاظم نوشاهی بحرالعلومی نگران اعلی بزم نوشاهی مکّه مکرمه

۱٦/ سعودی عرب مئی ۱۹۸٤م

* خط: نستعلیق

* چگونگی: روی سنگ مرمر

* محل نصب: به طرف سر صاحب قبر به صورت عمودی

*****

توضیحات لازم:

کتیبه هایی شماره ۱ تا ۱٤ در گورستان نوشاهیه که تقریباً یك کیلومتر به طرف شمال روستای ساهن پال واقع است، نصب شده است. و کتیبه هایی شماره ۱۵ تا ۲۲ در خود روستای ساهن پال موجود است. درینجا برخی توضیحات لازم پیرامون کتیبه های مذکور و صاحب کتیبه ها داده می شود.

* کتیبه ۱ تا ٤: متعلق است به مزار حضرت نوشه گنج بخش. شرح حال او در تذکره های فارسی همچون رساله میرزا احمد بیگ، تذکرهٔ نوشاهی از محمد حیات نوشاهی، ثواقب المناقب از محمد ماه صداقت کنجاهی،

کنزالرحمت سرودهٔ محمد اشرف منچری و ... آمده است. نسخه های خطی منابع مذکور در کتابخانهٔ نوشاهیه، ساهن پال موجود است.

* کتیبه ۱ : کاتب این کتیبه، حافظ محمد یوسف سدیدی (۱۹۲۷ - ۱۹۸۶م) یکی از خوشنویسان و کتابه نویسان طراز اوّل پاکستان بود و فی الواقع خطّاط هفت قلم بود. در میراث جاویدان و خفتگان خاك لاهور مکرّر از کتیبه های او یاد شده است. او مردی وارسته و درویش صفت بود و معمولاً در برابر کار خوشنویسی کتیبه های مساجد و مقابر و حتی صفحهٔ عنوان کتابهای عرفانی حق الزحمه نمی گرفت. خدا روح او را شاد نگهدارد. کتیبه شماره ۱۵ نیز بخط اوست.

* کتیبه ۲ : سرایندهٔ قطعه تاریخ، سیّد شریف احمد نوشاهی متخلص به شرافت (۱۳۲۵ - ۱٤۰۳هـ) یکی از مؤرخان سلسله نوشاهیه است و تاریخ این سلسله را در سه جلد مشتمل بر حدود هشت هزار صفحه به نام شریف التواریخ به زبان اردو نگاشته است. وی در مادّهٔ تاریخ گویی و قطعه سرایی مهارت داشت. مجموعهٔ قطعات تاریخی فارسی او به اهتمام اینجانب به نام منتخب اعجاز التواریخ چاپ شده است. در این مقاله کتیبه های ۱۳، ۱٤، ۱۵، ۱۷، ۲۲ سرودهٔ اوست. قبر او در ساهن پال واقع است و عبارت کتیبه ۱٦ متعلق به قبر اوست.

* کتیبه ٤ : این کتیبه چند سال پیشتر نصب شده است. مفهوم کتیبه اینست که مقبره حضرت نوشه گنج بخش به همت اخلاف و اولاد دو فرزند او حافظ محمد برخوردار و حافظ محمد هاشم بنا شده است.

* کتیبه ۵ : محمد هاشم فرزند دوم نوشه گنج بود. علوم منقول و معقول را در محضر مولانا عبدالحکیم سیالکوتی فرا گرفته بود. برای شرح حال او ر.ک به : شرافت نوشاهی ، شریف التواریخ ۲ : ۱۱۶۰ - ۱۱۷۱؛ ۱/۳: ۵۳۸ - ۵٤۰ . سرایندهٔ قطعهٔ تاریخ وصال یعنی برق نوشاهی (۱۳٤۳ - ۱٤۰۵ق) از مؤلفان و شاعران خانوادهٔ نوشاهیه بود. قطعات شریف التواریخ ۲: ۱۲۹۹.

* کتیبه ٦ : عظمت الله نوشاهی در ۱۰۸۲هـ متولد و در دوازده سالگی فوت شد. ر.ک به : شریف التواریخ ۲: ۱۱۷۲-۱۱۷۳.

* کتیبه ۷ : عصمت الله نوشاهی، برای شرح حال او ر.ک به : شریف التواریخ ۲ : ٤۹٦-۵۲۷.

مفتی غلام سرور لاهوری سراینده قطعه تاریخ این کتیبه در ۱۲٤٤هـ در لاهور متولد شد در حین سفر حج به سال ۱۳۰۷ هـ در حجاز درگذشت. از تألیفات فارسی او خزینة الاصفیا شهرت بسزا دارد. قطعه کتیبه ۸ نیز سروده اوست. برای شرح حال او ر.ک به : اختر راهی، تذکره علمای پنجاب ۲: ٤۵۹ - ٤٦۳.

* کتیبه ۸ : برای شرح حال جمال الله ر.ک به : شریف التواریخ ۲ : ۵۲۷-۵۳۰؛ ۲/۳ : ۹۲-۹۳.

* کتیبه ۹ : برای شرح حال محمد سعید ر.ک به : شریف التواریخ ۲ : ۱۱۷۳-۱۱۸۹، تاریخ وفات او ۱۱۳۸هـ می باشد.

* کتیبه ۱۰ : تاریخ وفات ابراهیم شاه به قول صحیح ۱۱۵۱ می باشد. ر.ک. به : شریف التواریخ ۲ : ۱۱۹۳ - ۱۱۹٤.

پاورقی ها

۱- فارسی زبانان ایران دقت فرمایند که هنوز مؤلفان فارسی دان و فارسی دوست شبه قاره برای عناوین تألیفات خود از ترکیبات دلنشین فارسی استفاده می کنند. هر دو ترکیب و عنوان فوق الذکر با موضوع کتاب تناسب زیبای دارند. مؤلفی دیگر حکیم حبیب الرحمان (متوفی ۱۳٦٦ق) کتابی بزبان اردو به نام آسودگان دهاکه نوشته و به سال ۱۹٤٦م منتشر کرده است که در تاریخ و جغرافیای مزارات داکا و پیرامون آن است. در زبان اردو ترکیباتی همچون "آسوده خاک شدن" و "سپردخاک کردن" به مفهوم دفن شدن و دفن کردن رایج است.

۲- عارف نوشاهی، فهرست مخطوطات کتاب خانه نوشاهیه ، مجلّه کتابشناسی، شماره ۳، ۱۹۸۹م، اسلام آباد

۳- شرافت نوشاهی، تذکره نوشه گنج بخش، لاهور، ۱۹۷۸م، ٤۸-٤۹.

* * * * *

دکتر سیّد حسن عباس
تهران (ایران)

غالب شناسی در ایران

غالب از هندوستان بگریز فرصت مفت تست
در نجف مردن خوش است و در صفاهان زیستن

میرزا اسد الله خان غالب دهلوی (۱۷۹۷-۱۸۶۹م) نه فقط بزبان اردو بلکه بفارسی نیز شاعر چیره دست و نثار ماهری بوده و خود نیز به این حقیقت پی برده و به فارسی دانی خود افتخار می نموده است، چنانکه می گوید:

فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ
بگذر از مجموعۀ اردو که بیرنگ من است

باوجودیکه غالب آثار گران بهایی به زبان فارسی بیادگار گذاشته است ولی متأسفانه در مهد زبان فارسی یعنی در ایران، شهرت و مقبولیت شایسته ای نصیب وی نشد که حق او بود، و مقالاتی که دربارهٔ وی در ایران نوشتهٔ شده بسیار اندك و در حدّ معرّفی ساده می باشد. این هم واقعیت است که شعرای پارسیگوی شبه قاره آنچنان که مستحق بودند در ایران شناخته نشده اند و غالب یکی از آنان می باشد. البته دواوین بعضی شعراء منجمله امیر خسرو دهلوی، بیدل، فیضی، داراشکوه، غنی کشمیری، زیب النساء مخفی و علامه اقبال وغیره چاپ شده است.

غالب در نامه ها و اشعار خود آرزوی زیارت ایران را کرده و برای خود مملکت ایران را جایگاه اصلی دانسته است. امّا متأسفانه تا بحال این آرزوی غالب برجای خود مانده و جامهٔ عمل نپوشیده است. در این مقال قصد داریم به کارهایی که راجع به غالب دهلوی در ایران انجام شده است اشاره بکنیم. کار ما برسه محور استوار است.

۱- تحقیقات و پژوهشهایی که در دانشگاههای ایران دربارهٔ غالب صورت گرفته است.

۲- ذکر غالب در تذکره ها و فرهنگها

۳- مقالات متفرقه درباره غالب

۱- تحقیقات دربارهٔ غالب:

اوّلین تحقیق:

اطلاعات ما راجع به کارهای تحقیقی که در دانشگاههای دیگر ایران انجام گرفته است، محدود است امّا در دانشگاه تهران در ۱۳٤۰ش/۱۹٦۱م مرحوم سیّد غلام اکبر نقوی پاکستانی براهنمائی استاد دکتر حسین خطیبی پایان نامهٔ دکتری ادبیات فارسی را بعنوان «کلیات نظم فارسی اسد الله خان غالب دهلوی» برشتهٔ تحریر در آورد. این رساله که در ١٤٨ صفحه ماشین شده می باشد، اوّلین تحقیق دربارهٔ غالب دهلوی در کشور ایران محسوب می شود. ولی جای بسیار تأسف است که لااقل در ایران این پایان نامه باوجودیکه شایستگی چاپ را داشته تا بحال همچنان در قفسه های رساله های تحصیلی دانشگاه تهران مانده است.

مرحوم دکتر غلام اکبر نقوی این رساله را در چهار فصل مستقل تألیف نموده است بدینقرار:

فصل اوّل: عصر غالب

در زیر این عنوان، مباحث کلی بدینگونه مطرح نموده شده است.

الف: مختصری در تاریخ زبان فارسی تا عهد سلاطین مغولی

ب: نثر فارسی در هند

ج: اوضاع سیاسی، نفوذ انگلیسها و تحوّل در وضع فرهنگ در هند

د: ورود انگلیسها در خاک هند

فصل دوّم: شرح احوال و زندگانی غالب

۱- ولادت و خاندان	۲- تحصیلات مقدماتی
۳- شباب	٤- کلام اولیه
٥- ازدواج	٦- در دهلی
۷- اوضاع نامساعد	۸- مسافرت به لکهنو و کلکته
۹- مراجعت به دهلی	۱۰- حبس
۱۱- در دربار بهادر شاه	۱۲- مرگ عارف
۱۳- شورش سپاهیان هند	۱٤- فوت میرزا یوسف خان
۱۵- در دربار والیان رام پور	۱٦- قاطع برهان
۱۷- نواب کلب علی خان و غالب	۱۸- وفات غالب
۱۹- سیرت و اخلاق غالب	۲۰- زندگی خانوادگی

۲۱- مزاح و بذله سنجی ۲۲- شراب خواری

۲۳- مذهب غالب ۲٤- بدبینی و خوش بینی غالب

۲۵- علاقهٔ غالب به ایران

۲٦- مربیان و ممدو حین و شعرای هم عصر و شاگردان غالب: بهادر شاه ظفر، نصیر الدین حیدر، واجد علیشاه اختر، و نواب کلب علی خان

۲۷- امراء، حکماء، و علما مربوط به غالب: نواب مصطفی خان شیفته، مولانا مفتی صدرالدین آزرده، شیخ نصیرالدین، حکیم احسن الله خان، نواب ضیاء الدین احمد خان، مولوی فضل حق خیرآبادی.

۲۸- شعرای هم عصر: ذوق، امام بخش ناسخ و ۵۸ شاعر دیگر.

۲۹- شاگردان غالب: در ذیل این عنوان ذکر ۸۳ شاگرد غالب بمیان آمده است.

فصل سوم:

بخش اول: بحث مفصل در کلیات نظم فارسی غالب، در زیر این عنوان دربارهٔ ترجیع بند، ترکیب بند، مخمس، مثنوی، ساقی نامه، مغنی نامه، غزلیات و رباعیات غالب بحث شده است.

بخش دوم: سبك شعر غالب

در زیر این عنوان موضوعات زیر مورد بحث قرار گرفته است.

الف: ۱- مطالب و موضوعات ۲- سبك شعر

۳- شعر و شاعر ٤- غالب و سبك هندی

۵- ابتکار در تشبیهات ۶- ابتکار در اجزای قصیده خاصه در موارد دعا

۷- مختصات سبك شعر غالب ۸- ابتکار در مضامین

۹- ترکیبات و اصطلاحات ۱۰- اصطلاحات علمی

۱۱- سلاست و روانی کلام ۱۲- غالب و شعرای فارسی گوی هند: ظهوری، عرفی، کلیم، نظیری، صائب، بیدل، حزین و شفائی.

۱۳- شعرای ایران و غالب ۱۴- تتبع از شعرای دیگر

۱۵- معایب شعر غالب

ب: صنایع شعری؛ حسن تعلیل-سیاقة الاعداد-لف و نشر-جناس-تنسیق الصفات-ترصیع-تضاد-مراعات النظیر-تضمین-ارسال المثل-سوال وجواب

ج: مبالغه در کلام غالب:

د: مطالب و موضوعات غالب:

وصف الحال شاعر-شوخی و طنز-خودستائی و تفاخر- اصل و نسب-تفاخر به سخن (لفظ و معنی)- عشرت عید- آن رشحه-سپاسی-نسیمش و صباحش-چشم-خواب-رشك-تغافل.

-تأثیر آیات قرآن مجید در کلام غالب

- کلام شعرای ایران و سخنان غالب

در تهیهٔ این پایان نامه نویسنده ۸۳ کتاب اردو و فارسی و ده کتاب انگلیسی را مأخذ خود قرار داده و از آن استفاده نموده است و برای آن کتاب نامه ای در آخر رسالهٔ خود اضافه نموده است.

دومین تحقیق:

حدود بیست سال بعد از آن دکتر محمد حسن حائری نیز در سال ۱۳۵۸ش/۱۹۷۹م برای رساله فوق لیانس در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران براهنمائی دکتر اسماعیل حاکمی استاد دانشگاه تهران، غالب دهلوی را موضوع تحقیق خود قرار داد و بعنوان «نقد و بررسی غزلیات فارسی میرزا اسدالله خان غالب دهلوی» پایان نامهٔ خود را که مشتمل بر ۱۳۵ صفحه (دست نویس) بود، در دانشگاه ارائه نمود. موضوعاتی که در این رساله مورد بحث قرار گرفته است از ینقرار می باشد:

۱- مقدّمه

۲- نگاهی بر تاریخ شبه قاره هند و پاکستان و اوضاع سیاسی و اجتماعی آن

۳- گسترش شعر و ادب فارسی در شبه قارّه هند و پاکستان

٤- مختصری در زندگانی میرزا اسد الله خان غالب دهلوی

٥- مقام غالب در شعر و ادب

٦- نقد و بررسی غزلیات فارسی غالب دهلوی

۷- توضیحات

۸- مقالاتیکه در مورد غالب نوشته شده است

۹- منابع

این بود تحقیقاتی که در مورد غالب دهلوی در دانشگاه تهران انجام شده است.

سومین تحقیق:

دربارهٔ غالب دهلوی سوّمین کتاب مستقل و اوّلین کتاب چاپی کتابیست که آقای محمد علی فرجاد بعنوان «احوال و اثار میرزا اسد الله خان غالب» تألیف نموده است. این کتاب باهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد در سال ۱۹۷۷م بچاپ رسیده است و دارای ۲۵۷ صفحه می باشد. در این گفتار ذکر این کتاب بخاطر ایرانی بودن مؤلف آن درمیان آمده است. دکتر جعفر محجوب استاد دانشگاه تهران در پیشگفتار مختصر خود دربارهٔ غالب چنین نوشته اند.

«غالب می بایست شهرت اصلی خویش را در مهد زبان پارسی ایران می یافت امّا تا آن که بنده آگاهی دارد تاکنون کتابی به فارسی درباره وی نوشته نشده است» [احوال و آثار غالب ص ۱۲]

کتاب به دو بخش تقسیم شده است. در بخش اوّل مؤلف اوضاع و احوال مملکت هند و کیفیت زبان فارسی را مورد بررسی قرار داده است و در بخش دوّم شرح حال میرزا غالب و نمونهٔ اشعار وی را آورده است. باید گفت که این اوّلین گامی بود در شناساندن غالب دهلوی به ایرانیان که مؤلف آن نیز ایرانی است.

۲- ذکر غالب در تذکره ها و فرهنگها

در باب غالب شناسی در ایران اینک ذکر کتابهایی را می آوریم که در آن تذکرهٔ غالب آمده است. این کتاب شناسی بر مبنای سال چاپ کتاب می باشد.

برهان قاطع تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی، به تصحیح و مقدمه: دکتر محمد معین، تهران، کتابخانهٔ زوار، ۱۳۳۰ش/۵۲-۱۹۵۱م

در جلد اول این کتاب (ص۱۱۱-۱۱۶) ذکر «قاطع برهان» تألیف غالب دهلوی و کتابهایی که در حمایت و ردّ آن نوشته شده، آورده شده است. همین نوشته دکتر معین دربارهٔ غالب، در لغت نامهٔ دهخدا شماره مسلسل ٤ ص ۲۱٤-۲۱۷ درج گردیده است.

نقش پارسی بر احجار هند تألیف دکتر علی اصغر حکمت، تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۷هـ.ش.

موضوع این کتاب کتیبه های فارسی روی آثار تاریخی و قدیمی در هند می باشد. در صفحه ۱۲٦ بعنوان «آرامگاه اسد الله خان غالب» دربارهٔ مزار وی چند سطر نوشته شده و بر صفحه ۱۲۷ عکسی از آرامگاه غالب چاپ شده است. این کتاب در سال ۵۷-۱۹۵٦م در مجله ایندو ایرانیکا از کلکته در چهار قسط بچاپ رسیده بود.

گنج سخن (جلد سوّم) تألیف دکتر ذبیح الله صفا، از فغانی تا بهار، ۱۳٤۰ش/٦۲-۱۹٦۱م.

در صفحه ۲۳۰ این کتاب، ذکر غالب فقط در هفت سطر آمده است. سپس تا صفحه ۲۳۳ گزیده ای از اشعار وی آورده شده است.

فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان

تألیف دکتر شهریار نقوی، تهران، انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳٤۱ش/۶۳-۱۹۶۲م

در باب دوم این کتاب معرفی تألیفات غالب از آنجمله: نامهٔ غالب (ص۱۲۱-۱۲۳)، قاطع برهان (ص۱۳۱-۱۳۵)، درفش کاویانی (ص۱۳٤)، تیغ تیز (۱٤۱-۱٤۲) نیز در باب پنجم همان کتاب معرفی قادر نامهٔ غالب (ص۲۰۵) انجام شده است.

فرهنگ معین تألیف دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ش

در جلد ششم (اعلام) آن فرهنگ در ص ۱۲۳۸ ذکر غالب آمده است.

الذّریعه الی تصانیف الشّیعه (عربی) تألیف علامه آقا بزرگ طهرانی، چاپخانهٔ دانشگاه تهران، ۱۹۶٤م

در مجلدهای مختلف این کتاب ذکر غالب و تألیفات وی بدینگونه آمده است.

جلد اوّل	ص ۵۰۷	اردوی معلی
جلد نهم	ص ۷۸٤	دیوان غالب
جلد هفدهم	ص۶	قاطع برهان
جلدهیجدهم	ص ۳۰	مثنوی درد و داغ
جلد نوزدهم	ص ۱۷۶	کلّیات نثر فارسی

فرهنگ ادبیات فارسی تألیف دکتر زهرا خانلری «کیا»، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ش/ ۷۰-۱۹۶۹م

در این فرهنگ تحت حرف «غ» ذکر غالب در پنج سطر آمده است.

شعر فارسی در هند و پاکستان تألیف مظفر حسین شمیم، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۴۹ش/ ۷۱-۱۹۷۰م

در واقع کتاب مزبور گزیده ای از اشعار شعرای پارسیگوی هند است که از مسعود سعد سلمان آغاز می شود و به یاس یگانه چنگیزی به پایان میرسد. درص ۱۳۴ تا ۱۴۳ اشعار منتخب میرزا غالب دهلوی آمده است.

پارسی گویان هند و سند تألیف دکتر هرومل سدارنگانی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۵ش- در این کتاب از ص ۲۲۵ تا ۲۳۱ ذکر غالب و گزیده ای از اشعار وی آمده است.

دائرة المعارف فارسی (جلد دوّم) تألیف غلام حسین مصاحب، ۱۳۵۶هـ.ش/۷۷-۱۹۷۶م

در این دائرة المعارف دربارهٔ غالب مقاله ای ۱۷ سطری درج گردیده است که بیشتر جنبهٔ معرّفی احوال و آثار وی را در بردارد (ص۱۷۹۹).

«آرامگاه اسد الله خان غالب»

در دائرة المعارف تشیّع جلد اوّل ص ۳۴ دربارهٔ «آرامگاه غالب» مطلبی در هشت سطر آمده است. این دائرة المعارف در ۱۳۶۶ هـ.ش از تهران منتشر شده است.

فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز تألیف عبدالرفیع حقیقت «رفیع»، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران چاپ اول اسفند ۱۳۶۸هـ ش. درین کتاب در ص ۴۱۱-۴۱۲ ذکر غالب و نمونهٔ اشعار وی آمده است.

۳- مقالات متفرقه دربارهٔ غالب

اکنون مقالاتی که دربارهٔ غالب دهلوی در مجله های مختلف ایران بزبان فارسی چاپ شده است، با ذکر نام نویسنده، عنوان مقاله، اسم مجله و شماره آن و سال چاپ نیز شمارهٔ صفحات آورده می شود.

همچنانکه گفته شد مقالاتی که درباره غالب دهلوی در ایران نوشته و بچاپ رسیده است بیشتر دارای شرح حال و ذکر تعداد آثار و معرفی آن می باشد. آقای مصطفی طباطبائی رایزن فرهنگی سفارتخانهٔ ایران در دهلی نو درسال ۵۳-۱۹۵۲م/۱۳۳۱ش نخستین بار در مجلهٔ "مهر" بعنوان «اسدالله غالب» مقاله ای راجع به غالب نوشت و آغاز آن از این شعر غالب نموده بود.

گفتنی نیست که بر غالب ناکام چه رفت
می توان گفت که این بنده خداوند نداشت

مقالهٔ مذکور نیز جنبهٔ معرفی غالب به ایرانیان داشت.

طباطبائی، مصطفی: اسدالله غالب، تهران، مجله مهر۸: ۶۱۳-۶۱۵ و

۷۲۵-۸۲۸ (شماره . ۱-۱۲) سال ۱۳۳۱هـ.ش.

دکتر شفیعی کدکنی، محمد رضا: غالب دهلوی، تهران، مجلهٔ هنر و مردم دورهٔ جدید ش ۶۹ سال ۱۳۴۷ش، ص۲۴-۲۹

دکتر کدکنی که برجسته ترین شخصیت ادبی و شعری در این برهه زمان در ایران محسوب می شود ،علاقهٔ فراوان به ادبیات فارسی که در هند در قرون متمادی بوجود آمده است، دارد. ایشان تحقیقات خوبی راجع به شیخ علی حزین حدوداً بیست و پنج سال پیش انجام داده و همچنین کتاب ایشان دربارهٔ بیدل نیز خواندنی است. ایشان همواره سعی نموده اند که دانشجویان رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران راجع به ادبیاتی که در سرزمین هند بزبان فارسی به منصهٔ شهود آمده، توجه خود را معطوف بدارند و به مطالعهٔ خود قرار بدهند. بنده شاهد هستم که در حضور اینجانب و چند نفر از دانشجویان گروه ادبیات فارسی در دانشگاه تهران ایشان تقاضای خود را دربارهٔ گذاشتن چند واحد در مقطع فوق لیسانس و دکتر ای ادبیات فارسی در آن دانشگاه راجع به ادبیات فارسی هند نوشته و به گروه ادبیات تقدیم کرده اند. دکتر کدکنی به شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند بسیار علاقمند و خواستار چاپ آثار آنان در مهد زبان فارسی (ایران) هستند. همین علاقه فراوان ایشان را وادار کرد که سلسلهٔ مقالات را بعنوان «شعر پارسی در آنسوی مرزها» در مجله "هنر و مردم" آغاز نمایند و چندین مقاله دربارهٔ شعرای پارسیگوی هند نوشتند که غالب دهلوی نیز یکی از آنان می باشد.

دکتر کدکنی دربارهٔ غالب می نویسد:

«... او را باید غزل سرای برجسته ای در شیوهٔ هندی بشمار آورد و شاید بزرگترین سخنوری باشد که از قرن سیزدهم به بعد در شبه قارّه هند غزل سروده است» (مجله هنر و مردم ش ۶۹: ۱۳٤۷ ص ۲٤-۲۹)

دکتر شفیعی کدکنی، محمد رضا: صدمین سال درگذشت غالب دهلوی، مجله سخن ۱۸: شماره ۱۱-۱۲، ص ۱۱۷۳-۱۱۷۵ (سال ۱۳٤۸ش)

دکتر کدکنی این مقاله مختصر را به مناسبت صدمین سال درگذشت غالب دهلوی نوشت و بر این حقیقت ابراز تأسّف نموده است که شاعری نام آور مثل غالب در ایران ناشناخته مانده است. در آخر این مقاله ایشان غزلی از غالب به مطلع زیر نقل نموده اند:

بیا که قاعدهٔ آسمان بگردانیم
قضا بگردش رطل گران بگردانیم

عبدالحئی حبیبی: خضایص و ارزشهای شعر فارسی غالب دهلوی، مجلّه یغما ۲۲ (۱۳٤۸ش) شماره پنجم ص۲٤۹-۲۵۵ و شماره ششم ص ۳۰۸-۳۱٤

آقای حبیبی احتیاج به معرّفی ندارد. کسانیکه مشغول به کارهای پژوهشی هستند بخوبی می دانند که عبدالحئی حبیبی در زمینهٔ تاریخ و ادبیات فارسی کارهای بسیار شایسته و ارزنده در دنیای علم و ادب ارائه نموده و داد تحقیق وصول کرده است. راجع به غالب دهلوی غالباً این اوّلین مقالهٔ

مفصّل است که در آن دربارهٔ خصوصیات شعری غالب بحث شده است. این مقاله همراه با عکس غالب، عکس تحریر وی و عکس منزل وی در بلیماران چاپ گردیده و یك عکس تمبر نیز چاپ شده است که به مناسبت صدمین سالگرد وفات غالب از طرف ادارهٔ پست و تلگراف پاکستان چاپ شده بود.

دکتر شهریار نقوی: میرزا اسد الله خان دهلوی، تهران مجله وحید ۶-سال ششم شماره هفتم ص ۵۵۹-۵٦٦، ۱۳٤۸ش/ژوئن ۱۹٦۹م

الله دتا چودهری: میرزا اسد الله خان غالب، تهران، مجلهٔ وحید سال ششم شماره دوّم و سوّم، ص ۱۱۹-۱۲۳-۱۲٦

این مقاله نیز به حد معرّفی غالب محدود است البتّه از یاد داشت مدیر مجله که بر این مقاله نوشته است، معلوم می شود که استاد محیط طباطبائی در رسالهٔ «تهران مصّور» سال ۱۳۲۹ ش دربارهٔ غالب مقاله ای نوشته بود که باوجود سعی بسیار بنده نتوانستم آن شماره را بدست بیاورم.

دکتر ایرج افشار: خطابه دربارهٔ غالب، مجلّه راهنمای کتاب ۱٤ (فروردین - خرداد . ۱۳۵)، شماره ۱-۲-۳ ص ۱۲۵

این خطابه ای است که آقای ایرج افشار در سیمنار بین المللی غالب در لاهور خوانده بود. در شماره های . ۱-۱۲ «راهنمای کتاب» گزارشی دربارهٔ سیمنار مزبور نیز بچاپ رسیده است.

نصیر احمد صدیقی: مثنویات غالب، مجلّه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد شمارهٔ اوّل، سال نهم بهار ۱۳۵۲ش (۷٤-۱۹۷۳م ص ۱۷۹-۱۹٦

آقای صدیقی در این مقالهٔ خود یازده مثنوی فارسی غالب دهلوی را معرفی نموده است و پس از مطالعه و بررسی مثنویات غالب به این نتیجه رسیده است که مثنویات فارسی غالب به هیچ عنوان از مثنویات فیضی و عرفی کمتر نیست.

دکتر ضیاء الدین سجادی: بحثی دربارهٔ شعر غالب دهلوی مجلهٔ "پیوند دوستی". شمارهٔ اول اسفند ۱۳۵۵ش (۷۶-۱۹۷۵م) ص ۷۹-۸۷

مجله مزبور بدست نیامد.

دکتر محمد علی فرجاد: رنگ رنگ و بیرنگ، نامواره دکتر محمود افشار، جلد دوم، تهران ۱۳۶۵ش.

دکتر محمد علوی مقدم: سیری در اندیشه های غالب دهلوی، مشهد، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، شمارهٔ چهارم، سال ۲۱: زمستان ۱۳۶۷ش/۱۹۸۸م

گاه گاهی دربارهٔ غالب در ایران مقالاتیکه نوشته شده است در آن میان دکتر علوی مقاله ای دربارهٔ غالب بسیار خوب نوشته اند و این بار دربارهٔ نثر غالب شاید اولین بار در ایران مطالعهٔ خوب ارائه شده زیرا که قبل از این هرچه راجع به غالب بصورت مقاله نوشته شده است بیشتر جنبهٔ شعری او دارد. دکتر علوی غالب را پس از امیر خسرو دهلوی و علامه اقبال بزرگترین شاعر پارسیگوی شبه قارهٔ می داند و پنج آهنگ وی را مورد بررسی قرار داده است. به همین خاطر راقم سطور مقالهٔ ایشان را بزبان اردو ترجمه نموده که در

مجلهٔ «غالب نامه» آرگان آکادمی غالب دهلی نو سال ۱۲ شماره ۲ (ژوئیه ۱۹۹۱م) بچاپ رسیده است(۱)

الس ساندره بوزانی: سبك شعر بیدل و غالب دهلوی، مترجم: ضیاء الدین ترابی، تهران، مجلهٔ کیهان فرهنگی (ویژه فرهنگ هند) سال دهم، شماره ٤ تیر ماه ۱۳۷۲ ص ۲٤-۲٦

دکتر محمد حسن حائری: سومنات خیال، سخنی در سخن غالب، تهران، مجلهٔ آشنا شماره دهم- فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲ از ص ۳۸ تا ٤٥

دربارهٔ غالب همین قدر مقالات در مجله های فارسی زبان ایران بطبع رسیده است. ممکن است که دو سه مقاله دیگر هم باشد ولی از هیچ منابعی بیشتر از این معلوم نشده و جا دارد که دربارهٔ غالب و شعر و نثر وی در ایران کتابی مستقل نوشته و علاقمندان را بیش از پیش مطّلع ساخته شود. خوشبختانه اخیراً به سعی و کوشش دکتر محمد حسن حائری، استاد دانشگاه علامه طباطبائی کتابی بنام «میخانهٔ آرزو» بطبع رسیده است که دارای احوال و آثار و گزیده ای از اشعار غالب دهلوی می باشد. این کتاب از طرف نشر مرکز در تهران در سال ۱۳۷۱ ش چاپ شده است. فهرست مطالب این کتاب بقرار زیر است.

۱- سخن نخست	۲- مقدّمه	۳- مقدّمهٔ شاعر
٤- قصیده	٥- غزل	٦- مثنوی
۷- مخمّس	۸- قطعه	۹- رباعی

۱۰- گزارش ۱۱- فهرست مقاله ها

۱۲- کتابنامه ۱۳- اعلام

امید می رود که باچاپ این کتاب راهی درمیان ایرانیان برای مطالعه و تحقیق راجع به غالب دهلوی که بزرگترین شاعر فارسیگوی شبه قاره هند در قرن گذشته بشمار می رود، گشوده خواهد شد.

حواشی:

۱- لازم به ذکر است که همین مقالهٔ دکتر محمد علوی مقدم در مجله «دانش» اسلام آباد بعنوان «غالب کیست؟» و در مجلهٔ «بیاض» دهلی سال دهم ش ۱ (۱۹۹۰) بعنوان «زبان فارسی و عرفان در سرزمین هند» پس از ترمیماتی چاپ شده است.

* * * * *

بے بس مگر ذہین ہیں ان کی مدد کرو

سچے ہیں بہترین ہیں ان کی مدد کرو

مضمر بقا ہے اس میں بناؤ تجربہ گاہ

جو بھی محقّقین ہیں ان کی مدد کرو

سجّاد

سید فیض الحسن فیضی
معاون رئیس انجمن فارسی - اسلام آباد

خیر مقدم نامہ بخدمت حضرت علی اکبر ناطق نوری

ای خوشا قسمت کہ امروزی شدہ مهمانِ ما
آن رئیس مجلس شورای ایران ما

از قدومش مفتخر هم شادمان خاک وطن
نطقِ ناطق نور افزاید بقلب و جانِ ما

علم و حکمت راست نوری چشمۂ فهم و خرد
هست بر رویش عیان هر ظاهر و پنهانِ ما

هر چمن بینی از و تازہ بهار اندر بهار
نکهتی گیرد ز ایران هر گل و ریحان ما

مردم ایران و پاکستان چو یک قالب دو جان
دوستیٔ هر دو ملت عهدِ ما، پیمانِ ما

تجربہ کردند و ثابت شد بہ اقوام و ملل
درکفِ ساحل نیاید موجۂ طوفانِ ما

ما کہ مانند دو جُو هستیم از دریا کنار
از یکی سرچشمہ زاید قوت و هیجانِ ما

همدمی محکم شود فیضیؔ ز فیض ذوالمنن
زندہ و پائندہ باد ایران و پاکستانِ ما

شعر فارسی:

شعر اردو:

حکیم محمد یحییٰ خاں شفاؔ مرحوم

مناجاۃ بہ درگاہ قاضی الحاجات

اُحداً! کافی المہمّاتی | صمداً سامع المناجاتی
زیر و بالا ہمی توانم گفت | خالق الارض والسّمٰواتی

بر درت سرفگندہ محتاجم | رحم فرمائی واقض حاجاتی
فضل تو دستگیر بندہ شود | در ظروفِ تمام آفاتی
حامی و ناصر و معین و حفیظ | اے خدا در جمیعِ حالاتی
اے کریما! حصار من باشد | من شرور الدھور احفظنی
رحمت تو بکلّ اوقاتی | وقنی از ھمہ بلیّاتی
اعطنی ما سألت من خیرٍ | وفّنی فضلھا بما تأتی
یا الٰہی مرا بکعبہ رساں | نذرِ تُو می کنم تحیّاتی
عرضہ دارم بروضۃ الجنّۃ | ہدیہ ہائے سلام وصلواتی

دل و جانِ شفاؔ منوّر کن
ایکہ تُو بی مثیل مشکواتی

دکتر محمد اکرم "اکرام"
استاد دانشگاه پنجاب، لاهور

"یک موی تو"

این منظومه روزی سروده شد که یک نفر گفت: در "مسجد حضرت بل" در کشمیر این همه هنگامه و کشت و کشتار سر یک مو (موی حضرت پیغمبر ص) چه معنی دارد؟

دهر برهم گردد ار برهم شود گیسوی تو
هست صد هنگامه در کشمیر از یک موی تو

صد هزاران عاشق روی دل افروزت به شوق
جان بیفشانند بر یک جنبش ابروی تو

ای گل یکتای هستی تا فشاندی عطر خویش
آمدیم از نیستی پروانه وش بر بوی تو

صورت زیبای تو معیار زیبایی بود
هست میزان نکویی سیرت نیکوی تو

سایهٔ تو روشنی بخشِ جهانِ تیره است
مهرِ عالمتاب را باشد فروغ از روی تو

زنده گرداند دمِ پاکت جهانی مرده را
می کند برپا قیامت قامتِ دلجوی تو

بی نیاز هفت دریای جهان گردد همی
تشنه یی کان می خورد یک قطره آب از جوی تو

کبک صحرای تو گیرد شاهبازان را به زور
صید شیران دلاور می کند آهوی تو

جملهٔ عالم بندگان و خواجهٔ عالم تویی
ترک و تاجیک و عراقی و عرب، هندوی تو (۱)

(۱) مصرع اول این شعر از جامی و مصرع دوم از علامه اقبال است با تغییرات لفظی.

صد هزاران ملک دل گیری به یک لبخندِ لطف — خُلقِ والای تو باشد جوهرِ نیروی تو

رجعتِ مهر و شکستِ ماه از انگشتِ تست — برتر از اندیشه باشد قوت بازوی تو

تیر بارانِ فساد و فتنه باشد هر طرف — کو پناهی در جهان غیر از حریم کوی تو

چشمهٔ آبِ حیاتی در کویرِ کائنات — خضر هم بهرِ حیاتِ خویش آید سوی تو

مرسل و محمود و منصور و منیر و مصطفیٰ — جمله قرآن است در وصفِ خصال و خوی تو

گفت و گویت بر لب ما هست اگر اکرامِ تست
بر زبانِ ایزدِ پاک است گفت و گوی تو

اگر دانی که عالی خاندانم
نظر بر خاندانِ مصطفیٰ کن
وگر گوئی که گشتم در بلائے
نظر بر کشتگانِ کربلا کن
به دنیا گر کسے پائنده بودے
ابوالقاسم محمدؐ زنده بودے

(عطیهٔ استاد دکتر زوار حسین زیدی)

غزل غالب

بیا که قاعدهٔ آسمان بگردانیم — قضا بگردش رطل گران بگردانیم

ز چشم و دل بتماشا تمتع اندوزیم — ز جان و تن بمدارا زیان بگردانیم

بگوشه ای بنشینیم و در فراز کنیم — به کوچه بر سر ره پاسبان بگردانیم

اگر ز شحنه بود گیر و دار نیندیشیم — وگر ز شاه رسد ارمغان بگردانیم

گل افکنیم و گلابی به رهگذر پاشیم — می آوریم و قدح درمیان بگردانیم

گهی بلا به سخن با ادا بیامیزیم — گهی ببوسه زبان در دهان بگردانیم

نهیم شرم بیکسو و باهم آویزیم — بشوخیی که رخ اختران بگردانیم

ز جوش سینه سحر را نفس فرو بندیم — بلای گرمی روز از جهان بگردانیم

بوهم شب همه را در غلط بیندازیم — ز نیمه ره رمه را با شبان بگردانیم

بجنگ باج ستانان شاخساری را — تهی سبد ز در گلستان بگردانیم

بصلح بال فشانان صبح گاهی را — ز شاخسار سوی آشیان بگردانیم

ز حیدریم من و تو ز ما عجب نبود — گر آفتاب سوی خاوران بگردانیم

بمن وصال تو باور نمی کند غالب

بیا که قاعدهٔ آسمان بگردانیم

سرودهٔ روانشاد
پروفیسر سید وزیر الحسن عابدی

نغمهٔ پاک

ای پاک زمین، ای کشور من، ای مولد من، منشأ من
ای مسکن من، ای مأمن من، ای سایهٔ فضل خدای من
رحمت بتو بادا، سایه فکن دائم، بطفیل شاه زمن
آن خسرو بطحا، سرور من، آقای من، مولای من
این بزم زتو گلشن بادا، آفاق زتو روشن بادا
ای دین من، آئین من، ای نور دل دانای من
خواهم که کشم محکم ببرت، ای جان دلم قربان سرت
ای پرچم نجم و هلال من، ای نقش فلک آرای من
از چرخ چه ترسم، مهر توئی، از بخت چه نالم ماه توئی
ای مهر روز سیاه من، ای ماه شب یلدای من
سرسبز بود، شاداب بود، در کام عدو زهراب بود
این وادی و کوه و دامن من، این دشت و درو دریای من

ای صبح وطن ، ای شام وطن ، ای آب وطن ، ای خاکِ وطن
سلمای من ، لیلای من ، شیرین من ، عذرای من

ای بزم وطن ، ای عشق وطن ، ای جان و دلم ، ای آب و گلم
میخانۂ من ، صهبای من ، پیمانۂ من ، مینای من

ای مزرع من ، ای مسجد من ، ای محفل من ، ای معبد من
ای کشتۂ من ، ای حاصل من ، دنیای من ، عقبای من

ای هستی من ، ای همت من ، ای کوشش من ، ای کاوش من
ای ساز من ، مضراب من ، ای نغمۂ جان افزای من

ای رنگِ چمن ، ای بوی چمن ، ای سروِ چمن ، ای جوی چمن
همراز من ، دمساز من ، ملجأ من ، ماوای من

از رنج و محن آزاد نما ، هر مرغ چمن را شاد نما
ای ذوق چمن پیرای من ، ای شوق طرب افزای من

من عابدی ، غمخوار توام ، دلسوز تو ام ، بیمار توام
ای باغ چمن افروز من ، ای یار چمن آرای من

دکتر الیاس عشقی

بیاد دکتر زبیده صدیقی[۱]

ای دوست ای یگانه سخنور چگونه ای
با من بگو به عالم دیگر چگونه ای

پروانه وار زیستی در گلستان پاک
دور از بهار ما تو گل تر چگونه ای

نایاب گشت بعد تو آن صدق و آن صفا
با آن دل چو شیشه منوّر چگونه ای

وجه غبار خاطر تو بود بوی گل
در خاک گور ساخته بستر چگونه ای

با وضع احتیاط و بخود داری که بود
ای در نگاهِ خویش فروتر چگونه ای

جهدِ تو بود جهد مسلسل تمام عمر
چون ساختی چرا به مقدر چگونه ای

۱ـ بمناسبت اولین سالگرد وفات زبیده صدیقی (وفات ۳ جنوری ۹۳ در ملتان)

شایان تو کجاست خذف ریزه های من
بی گوهرم تو صاحب گوهر چگونه ای
سر داشتی کشیده تو بر دوش نازکت
هستی تو سرگران که سبک سر چگونه ای
بالا تو کردی رتبهٔ زن را چو رابعه[1]
ویرا، تو ای تولد دیگر چگونه ای
ای وای من برای من آغوش باز نیست
ایستاده ام بکوی تو ششدر چگونه ای
از منزلت جواب نیاید به دستکم
بیرون درمنم تو پس در چگونه ای
نی شعر تازهٔ نه کتابی نه نامهٔی
دارم نه از تو این همه باور چگونه ای
عشقی کند زبیده به ملتان ترا تلاش
در ابر تیره ای مه انور چگونه ای

---

[1] ۔ رابعه خضداری زن فارسی گوی بلوچستان که در خضدار پاکستان چشم بجهان کشود و در آن شهر می زیست و درهمان خاک خوابیده است ۔

سید فیضی

انقلاب اسلامی ایران
و
رہبر انقلاب

سلام ما برسد آن زعیم ملت را
که از مساعیٔ او
نظام کہنہ لباس نظام نو پوشید
بفیض عصر روانی بکام مشرقیان
چہ روح تازہ دمید
مثال شعلۂ رخشاں و تابش خورشید
بروح گرمی و در دیدہ روشنی بخشید
از دست نقش بدل آیت نکو نامی
کہ لمحہ لمحہ تراود ازو پیامِ حیات
سکوتِ شب چو شکست
سحر بجلوہ گرفت انقلاب اسلامی

یعقوب علی رازی، پشاور

نصیحت

ارتقا از اتحاد و اتفاق — نیستی و پستئ و غم در نفاق
گر تو خواهی زندگیٔ با وقار — نفس اماره بکن در اختیار
بهتر از خود هر بنی آدم بدان — تا که دانی خوبیٔ خود در جهان
ہوشیار از حلقۂ شیطانیت — پخته تر کن رشتۂ انسانیت
خدمت انسانیت را کن شعار — تا که یابی تمغۂ خدمت گزار
بر بدان تبلیغ کن نیکو سرشت — در جهنم کار گلزار بهشت
ہر که بر خود می پسندی یاد باد — بر دگر ہم گر پسندی شاد باد
رحم کن تا بینی رحم از کردگار — رحمت حق بر تو باشد پائیدار

این سخن ہائے نصیحت یاد باد
زنده باد و شاد باد آباد باد

سرور انبالوی

غزل

زدستش بر دلم تیری کشیدن آرزو دارم
که در خونِ تمنا آرمیدن آرزو دارم

غم تو یار دار از شادی رمیدن آرزو دارم
زنقدِ جان غمِ تو هم خریدن آرزو دارم

دلم با نغمه و چنگ و ربابی هم نمی سازد
حکایت از لب لعلین شنیدن آرزو دارم

نسیم صبح بیتابانه می بوسد به زلفانت
من دیوانه پیراهن دریدن آرزو دارم

زمام بیخودی گیرم، بصحرا میل می خواهم
که از دنیای رنگ و بو رمیدن آرزو دارم

ندارد التفاتی با من دیوانه بی مهری
همه شب در فراق او تپیدن آرزو دارم

زروز اولین قصرِ اُمید و بیم می سازم
ترا ای جان جان در قصر دیدن آرزو دارم

نه دارم هیچ کاری با گلستانِ تمنای
به پیش آن نگاری سر بریدن آرزو دارم

گدایانه سرور انبالوی در بزم می آید
دو حرفی از زبان تو شنیدن آرزو دارم

خواجہ منظر حسن منظر

غزل

ندرت بہ نقاب اندر، حکمت بہ حجاب اندر
گوہر بہ صدف دادہ قطرہ بہ سحاب اندر

قاری کہ نمی داند معنی بہ کتاب اندر
بی علم و عمل جوید منصب بہ نصاب اندر

آن آبلہ پائم من، آن خاک نشینم من
لرزد بہ سر مرکب راکب بہ رکاب اندر

مضراب نگون کردہ جوئم کہ نوا سنجے
تار نفسے خیزد نغمہ بہ رباب اندر

آن جرعہ کہ جاں بخشد منت کش بارانی
آن برق کہ جاں سوزد لرزد بہ سحاب اندر

از کنج گراں خوابی یک لحظہ بروں آید
لغزیدہ قدم دارد منظر بہ شتاب اندر

کیائی نژاد
تهران

بیادِ دکتر سیّد حسن سادات ناصری

قوی رای و صاحبدل و راد بود — نکومشرب و رند و آزاد بود
سخندان و دانشور و نکته سنج — خصال و کمالش خدا داد بود
عروس هنر را بصد زیب و فر — بواقع، برازنده، داماد بود
بچشم خرد بین او، در جهان — بجز علم، هر چیز، بر باد بود
گهی می نوشت و گهی می سرود — گهی بذله پرداز دلشاد بود
گهی نرم و آرام همچون نسیم — گهی همچو طوفان بغد باد بود
بهنگام الفت، بسی شوخ طبع — بوقت جدل، سخت نقّاد بود
بنزد خسان سرکش و سخت گیر — به پیش کسان رام و منقاد بود
تو گویی که مانند جدّش علی — وجودش همه جمع اضداد بود
سخن کوته او، در فنونِ ادب — "کیائی" گرانقدر استاد بود
پی عشق شیرین نظم دری — چه، جان باخت، گوئی که فرهاد بود
دریغا چه زود از جهان دیده بست — مگر سیر از این محنت آباد بود
بگفتم دریغای من گوید، او — که من گفتم این درد، بیدار بود

شب یاد او، یاد او، یاد باد
که هر چند پیوسته در یاد بود

حضرت مہر علی شاہؒ کا عارفانہ کلام

کتھے مہر علی، کتھے تیری ثناء

اَج سِک متراں دی ودھیری اے کیوں جندڑی اداس گھنیری اے
لُوں لُوں وچ شوق چنگیری اے اَج نیناں لائیاں کیوں جھڑیاں

مکھ چندر بدر شعشانی اے، متھے چمکے لاٹ نورانی اے
کالی زُلف تے اکھ مستانی اے مخمور اکھیں ہن مدھ بھریاں

ایسی صورت نوں میں جان آکھاں جاناں کہ جانِ جہاں آکھاں
سچ آکھاں تے رب دی شان آکھاں جس شان توں شاناں سب بنیاں

دِسّے صورت راہ بےصورت دا جھیڑا راہ اے عینِ حقیقت دا
پر کم نئیں ایہہ بے سوجھت دا کوئی ورلیاں موتی لے تریاں

لاہو مکھ تھیں مخطط بُردِ یمن من بھانوری جھلک دکھاؤ سجن
خوبا مٹھیاں گالیں اَلاؤ سجن جو حمرا وادی سن کریاں

حجرے تھیں مسجد آؤ ڈھولن نوری جھات دے کارن سارے سکن
دو جگ اکھیں راہ فرش کرن سب انس و ملک حوراں پریاں

ایہا صورت شالا رہے پیش نظر وقت نزع تے روزِ حشر
وچ قبر، تے پل تھیں جد ہوسی گزر سب کھوٹیاں تھیسن تدکھریاں

انہاں سکدیاں تے کرلاندیاں تے لکھ واری صدقے جاندیاں تے
انہاں بردیاں مفت وکاندیاں تے شالا آون وت وی اوہ گھڑیاں

سُبْحَانَ اللہ ! مَا اَجْمَلَکَ مَا اَحْسَنَکَ مَا اَکْمَلَکَ
کتھے مہر علی، کتھے تیری ثناء گستاخ اکھیں کتھے جا اڑیاں

قمر یزدانی۔ سیالکوٹ

نعت ختم المرسلینؐ

صبح جنّت عارضِ تاباں ختم المرسلیںؐ
شام اسریٰ گیسوئے پیچانِ ختم المرسلیں

غیرتِ فردوس ہے بستانِ ختم المرسلیں
رُوکشِ عرشِ علیٰ ایوانِ ختم المرسلیں

دو جہاں ہیں تابعِ فرمانِ ختم المرسلیں
دہر میں کوئی نہیں ہمشانِ ختم المرسلیں

ہے غلام بُوذرؓ و سلمانؓ ختم المرسلیں
جس کو حاصل ہو گیا عرفانِ ختم المرسلیں

آپ کی عظمت پہ شاہد ہے یہ قرآن حکیم
ہے خدائے پاک مدحت خوانِ ختم المرسلیں

سطوتِ شاہی کو خاطر میں کبھی لاتے نہیں
بے نیازِ خلق ہیں مستانِ ختم المرسلیں

شفقت و خلق و مروّت، شانِ عفو و درگذر
زندگی میں تھا یہی سامانِ ختم المرسلیں

ہر زماں یَارَبِّ اِغْفِرْ اُمَّتِی لب پر رہا
مغفرتِ اُمّت کی ہے ارمانِ ختم المرسلیں

قدسی و جنّ و بشر، حُوران و غلمانِ جناں
ہیں سبھی پروردۂ احسانِ ختم المرسلیں

ہیں سلاطینِ زمانہ آپ کے در کے گدا
اور جبریلِ امیں دربانِ ختم المرسلیں

گرمئ روزِ قیامت کا قمرؔ کو غم نہ ہو
گر عطا ہو سایۂ دامانِ ختم المرسلیں

پروفیسر محمد سعد سراجی دوستی مرشد بابا
موسیٰ زئی شریف ضلع ڈیرہ اسماعیل خان

غزل

غیر سے رسم و راہ تمہاری ہے
صورت حال کیا ہماری ہے

تیری ساقی گری کے کیا کہنے
جس کو دیکھا خرد سے عاری ہے

ایک شب خواب میں تھے آ نکلے
کیف اب تک وہ دل پہ طاری ہے

اک جھپک آنکھ کی ہو جو اوجھل
مدتوں پر وہ وقفہ بھاری ہے

محض اس کا کرم ہے فتح الباب
زور و زر کا گذر نہ زاری ہے

شعر اپنے ہیں سب نشان شعور
فیض مرشد مدام جاری ہے

سلطان ارشد القادری
کوئٹہ

ہائیکو

کتنی دوری ہے
شہ رگ سے نزدیک ہے لیکن
"مَیں" مجبوری ہے

رب کو بھایا ہے
سارے جہاں پر سایہ جس کا
خود بے سایہ ہے

کوئی نہ پہچانے
دل دریا ہے بحر سے گہرا
کون اس کی جانے

دیکھ مسلماں کو
عہدے اور دولت سے تولے
یہ بھی انساں کو

یادوں کا موسم
صحراؤں جیسا چہرہ ہے
اور آنکھیں پُرنم

ٹکڑے چُنتا ہوں
کرچی کرچی خوابوں کے، پھر
سپنے بُنتا ہوں

ارضِ پاکستان
عظمت، رفعت، شان، حُرّیت
اور اپنی پہچان

جگ کو ہنسنا تھا
جاگتی آنکھوں بُنے گئے
خوابوں نے ڈسنا تھا

معرّفی مطبوعات

کتاب: بزم انیس (انتخاب مراثی انیس)
مقدمه و انتخاب: پرفسور نیر مسعود رضوی
صفحات: ۵۳۳ ص
ناشر: پیکیجز، لاهور

این کتاب انتخاب از مراثی میر ببر علی انیس (۱۸۰۳-۱۸۷٤م) است که به همت آقای افتخار عارف مدیر اکادمی ادبیات پاکستان و سابق مدیر"اُردو مرکز "لندن به چاپ رسیده است. دکتر نیر مسعود رضوی فرزند خلف مرحوم سیّد مسعود حسن رضوی ادیب است. سیّد مسعود حسن رضوی سابقاً رئیس بخش فارسی و اردو در دانشگاه لکهنو بود و خدمات ادبی و فرهنگی او شهرت جهانی دارد. وی انیس شناس بزرگ بود و هفت مرثیه انیس را با فرهنگ و حواشی و مقدّمه بنام "روح انیس" از "اندین پریس" اله آباد (هند) در سال ۱۹۳۱م بچاپ رسانیده بود. دکتر نیر مسعود رئیس بخش فارسی و اردو در دانشگاه لکهنؤ است و انتخاب دوازده مرثیه میرانیس را پس از تصحیح با یك مقدّمه و زندگی نامه بعنوان "بزم انیس" ترتیب داده است.

میر انیس در شبه قارّه پاك و هند شهرتی بسزا دارد و او را شیکسپیر شرق و فردوسی زبان اردو می نامند. وی بیشتر از صد هزار بیت مرثیه و سلام و رباعیات و غزل سروده است و چون در مکتب شاعران فارسی پرورش یافته است و از فردوسی و نظامی و مولوی و رومی و محتشم کاشانی استفاده نموده، ترکیبات تازه و جالب را در مراثی خود آورده است اگر مراثی انیس را با دقّت بخوانیم بعضی از آنهاباترجمه های آیات قرآنی و احادیث نبوی مطابقت دارد و مراثی را بطور یك درس اخلاقی در نظر خوانندگان و شنوندگان جلوه گر می کند.

کتاب: بیّنات حصّه اوّل و حصّه دوّم
مؤلف: عرفان رضوی
ناشر: رهبر پبلشرز- اردو بازار - کراچی
صفحات: ٨٤٨ ص

کتابی است در دو مجلّد، جلد اوّل شامل سیرت انبیای کرام از حضرت آدم(ع) تا حضرت موسیٰ(ع) و جلد دوّم دارای احوال حضرت یوشع تا حضرت عیسیٰ (ع) می باشد. مؤلف قایل به عصمت انبیاء است و روایات اسرائیلی را یا نقل نکرده است یا باحسن تأویل و قوت دلیل صبغهٔ دیگر داده است.

آقای عرفان رضوی اصولاً مردی شاعر، نعت گو، مدح سرا و منقبت خوان پیامبر اسلام و اصحاب کبار و اهل بیت اطهار اولیاء الله و دیگر مقدسان می باشد. کتاب "سحاب فیضان" و "صباح آرزو" نمونهٔ شعر گویی و نعت گویی ایشان است آثار نظم و نثر فراوان دارد که به نام عرفانیّات چاپ شده است. کتاب بیّنات پراز اطلاعات ارزنده است.

کتاب: تعلیمی مثلثین (روش نو در آموزش)
مصنف: دکتر انعام الحق کوثر
صفحات: ۱۲۰ ص
سال ناشر: ۱۹۹۳م
ناشر: ناشاد پبلشرز - صندوق پستی ۱۹۷ - کویته

دانشمند بزرگ و محقق کم نظیر جناب دکتر انعام الحق کوثر در موضوعات مختلف از جمله "آموزش" انجام داده است. ذوق سرشار ایشان در تبیین موضوعات مختلف مذهبی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و بعبارتی دیگر هر آنچه انسان به آنها نیاز دارد بصورت مثلثات، راه طولانی و پرپیچ و خم بسیاری از بحثهای خسته کننده را کوتاه نموده ضمن اینکه بر جاذبهٔ موضوعات نیز افزوده است. کتاب «تعلیمی مثلثین" گواه بر این است که استاد در دوران تدریس، تمامی قوانین روانشناسی تربیتی کودك و نوجوان را خوب می دانسته و به آن عمل می نموده است. چرا که برای آموزش یك کودك و نوجوان تنها آموزش مسائل علمی کافی نیست بلکه آنچه مهم است پرورش ابعادِ مختلف روحی روانی، فکری اوست که در صورتِ رشدِ ناهماهنگ ضایعه آفرین خواهد بود.

دربارهٔ روش تعلیم، سه روش تقریری، استفهامی و مختلط توسّط دانشمندان قدیم و جدید بیان شده که هر کدام ویژگی خاص خود را دارد. روشِ تعلیمِ تقریری که متأسفانه عده ای از معلّمین ما هنوز ازین روش استفاده می کنند. روشِ کهنه و دور از ذوق و سلیقه است که کلاس را به

مجلس خطابه تبدیل و شاگردان را دچار خستگی می نماید. در روش تعلیم استفهامی که روشِ سقراطی نیز گفته شده درس بصورت مکالمه بین استاد و شاگرد در می آید و معلّم شاگردان را برای کشفِ حقیقت و پاسخ سئوال مطروحه توسّط وی کمك می کند و این شاگردان هستند که در نهایت با تشویق و کمك معلّم جواب را می یابند. این روش در بسیاری از دروس قابل اجرا و سودمند است و مهمترین فایده آن تحریك هوش دانش آموزان و بالابردن سطحِ فعالیتهای ذهنی آنان است. بهترین روشِ "شیوهٔ تعلیم مختلط" است یعنی ضمن آنکه معلّم مطالبِ لازم را بیان می کند در وقتِ مقتضی از طرحِ سؤالات برای رفعِ خستگی دانش آموزان و نیز تشویقِ آنان به یافتنِ مجهولات استفاده نماید. امّا روشِ استاد در این کتاب فوق العاده است، ایشان موضوعاتِ تدریس را به زبانِ ریاضیات که دقیقترین زبانِ علمی است برای دانش پژوهان و مربیان بیان نموده، عناوینِ سه زاویه مثلثات بگونه ای تنظیم شده که ناخود آگاه برای خواننده ایجادِ سؤال می نماید و خواننده را در پی کشفِ ارتباطِ دقیق بینِ سه عنوان و عنوانِ کلّی آنها که در وسطِ مثلث قرار گرفته تشویق می کند. این روش فوایدِ بی شماری دارد.

علاوه براین استاد دانش آموز را بطور ظریف به اهمیّت ایمان، تقدس قانون، نرمش دربارهٔ آنچه خداوند مجاز شمرده، پرهیز از خشونت و تجاوز، انجامِ وظیفه و عهد و پیمان، کسبِ شجاعت و شهامت، عزت نفس پاکدامنی و اخلاص، وطن دوستی و بسیاری از جنبه های دیگر اخلاقی و وظایف اجتماعی توجه داده است و کودك و نوجوانی که تحت چنین سبكِ آموزش قرار گیردبطور طبیعی و بدونِ هیچگونه حسّاسیتی فضایل و کمالات را

می آموزد. بهرحال سبکِ ایشان سبکِ بسیار جالبی است و قابلیّت آنرا دارد که برای همهٔ اندیشمندان الگو واقع شود. بخصوص که الهام گرفته از روشِ اولیاء و بزرگانِ دینِ مبینِ اسلام بخصوص حضرت رسول(ص) و حضرت علی(ع) می باشد و روایات و احادیثِ اسلامی زیادی بهمین سبک وجود دارد که موضوعات را بسیار منظم تقسیم بندی نموده است.

امید است اندیشمندان این سرزمین از وجود گرانمایهٔ استاد عالیقدر استفادهٔ شایان بنمایند.

(محمد اسعدی)

داستان تولّد بودا (به روایت سغدی) (فارسی)

کتاب «و سنتره جاتکه» داستان تولد بوداست بروایت سغدی که گوتیو و بنونیست آنرا بفرانسه برگردانده و (خانم) دکتر بدرالزمان قریب استاد بخش زبانهای باستانِ دانشگاه تهران آنرا بعد از تحقیق فراوان بفارسی ترجمه کرده است. چاپ اوّل این ترجمه فارسی در پاییز ۱۳۷۱ش/۱۹۹۳م صورت گرفته است. بقول دکتر قریب از نظر جغرافیایی و تاریخی زبان سغدی شاخه ای از گروه شرقی خانواده زبانهای ایرانی و در دوره میانه آن قرار دارد و در هزارهٔ اوّل میلادی در قسمتی از شرق ایران (به معنی ایران بزرگ) و درمیان مستعمره های بازرگانی سغدی پراکنده در طولِ شاهراهٔ ابریشم زبان زنده بوده است... اغلب مستعمرات سغدی پیرو دین بودایی یا مانوی یا مسیحی بودند، نوشته های آنها متاثر از متونِ اصلی سه دین نامبرده می باشد. در متون سغدی بودایی اصطلاحاتِ فراوان از سنسکریت... و در متونِ سغدی مانوی... واژه های بسیاری از فارسی میانه و پارتی... و متون سغدی مسیحی نیز بشدت متاثر از اصل سریانی خود می باشند.

ترجمه فارسی متن این کتاب ارزنده (که اوّل و آخر اصل آن افتاده است) در ۴۹ صفحه آمده است وسپس به علّت کمبود منابع فارسی دربارهٔ زبان سغدی ، مترجم فاضل فصلی دیگر در بارهٔ مآخذ و منابع تاریخی موجود و نکته های برجستهٔ تاریخ سغد به رشتهٔ نگارش در آورده و همچنین گزارشی از مدارک کشف شده، موضع کشف و محل نگهداری دست نوشته های سغدی همراه مطالبی دربارهٔ متن کتاب و «و سنتره جاتکه» و نیز یادی از نخستین پیشگامانِ تحقیق و پژوهش دراین اثر را به نظرِ خوانندگان رسانیده است. این

کتاب دارای حدود ۱۳۵ صفحه می باشد در آخر آن ۷ تصویر آمده که مترجم در صفحات ۱۵-۱۷ کتاب شرح این عکسها را آورده است. بهای این کتاب ذکر نشده است.

خلاصهٔ کتاب است بسیار جالب و سودمند برای کسانی که به ادیانِ باستانی بویژهٔ مذهب بودایی علاقمند باشند.

شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان (فارسی)

عبدالرحیم خان خانان از برجسته ترین امرای ادب پرور و ادب دوستِ عصرِ اکبر و جهانگیر و خودش هم شاعر و نویسنده دارای دیوان شعری بوده و «بابر نامه» را بفارسی برگردانده و در تربیت و نوازشِ اهل فضل و کمال از مهم ترین امرای عصر خود و به عقیدهٔ محمد عبدالغنی مؤلف کتاب "تاریخِ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول". او بزرگترین مربی اهل هنر و پرورش ادب و ادیان ایران در مشرق زمین بود. دکتر حسین جعفر حلیم کتابی در شرح احوال و آثار این مردِ بزرگ به نگارش در آورده است که اصلاً رساله دکتری وی از دانشگاهِ تهران بود و اینك بعد از بیست سال در نتیجه عنایتِ خاص مدیر فاضل مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در ۴۸۰ صفحه بسال ۱۳۷۱ش/۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م چاپ و منتشر شده است. بهای این کتاب ۲۲۰ روپیه است.

این کتاب شاملِ چهار بخش است. بخشِ اوّل راجع به رشد فرهنگ و توجه به زبانِ فارسی در دورانِ اکبر شاه و بخش دوّم در معرّفی خان خانان و دودمان وی و ذکر احوال او و باز ماندگان و معاصرانِ نامی و فضایلِ اخلاقی

وی. بخش سوّم در ذکرِ آثارِ منثور و منظومِ وی و بخش چهارم دربارهٔ خدمات وی به ادب فارسی در سه فصل. فهرست منابع و مراجع که در پایانِ کتاب آمده است نشان می دهد که مؤلفِ فاضل از ۱۵۰ کتاب فارسی، ۳۰ کتابِ اردو و ٤ کتاب عربی، دو کتاب ترکی و ۸ مجلهٔ فارسی و ۷ مجلهٔ اردو و ۳۹ کتاب انگلیسی در تألیفِ این کتاب استفاده کرده است.

این کتاب دارایِ مطالب بسیار مهم تاریخی و شرحِ حالِ شعرا و نویسندگانِ معاصر خان خانان و گزیده ای از آثارِ منظومِ خان خانان که مؤلف محترم از کتاب «مآثر رحیمی» و سی و پنج کتاب و تذکره های چاپی و خطّی گرد آورده است، می باشد و ازین لحاظ چه از نظرِ تاریخی و چه از نظرِ ادبی فوق العاده ارزشمند می باشد و نتیجه تتبع و تحقیقِ چندین ساله مؤلف می باشد. ما از درگاهِ خداوندِ متعال موفقیت های بیشترِ مؤلفِ محقّق را خواستاریم.

(دکتر علیرضا نقوی)

مجلّهٔ ثقلین (اردو)

اخیراً مجمعِ جهانی اهل بیت مجلّه ای سه ماهی را به زبانهای فارسی و انگلیسی و اردو منتشر کرده است. مجله های فارسی و انگلیسی از تهران و مجـلـه اردو (کـه قسـمـتی ازان بـه انگلیـسی اسـت) از اسـلام آباد منـتـشر می گردد. شماره اول آن بابت ژانویه تا مارس ۱۹۹٤ (رجب المرجّب تا رمضان المبارك ١٤١٤) به ما رسیده است.چنانکه از محتویات آن واضح و لائح است این مجلّه دارای مقالاتِ تحقیقی و اطلاعاتِ ذیقیمتی دربارهٔ دین اسلام و دنیای اسلام می باشد. سرمقاله آن به عنوان " بین السّطور" نتیجه فکر مدیر فاضل آن (سرهنگ) سید غلام حسن نقوی است که طیّ آن نهضت آزادی فکر و وحدت اسلامی که در بعضی کشورهای اسلامی بوجود آمده است و توطئه های استعمار و قوای ضد اسلام که از آغاز طلوع اسلام تاکنون برای ازبین بردن دین اسلام و پیروان آن آغاز گردیده مورد بحث و تتبّع قرار گرفته است. همچنین عالمِ یگانه و فقیهِ فرزانه جناب شیخ محسن علی تحتِ عنوان " ذلك الكتاب " سوره فاتحه را تفسیر کرده و مقاله ای بسیار ارزشمند دربارهٔ جمعِ قرآن تالیف کرده است که قسمتی از هردو درین شماره آمده است. در زیرِ عنوان "انوار رسالت" مقالاتی به عنوان "سهم تشیّع در "تکامل علم حدیث" از دکتر مصطفی اولیائی و "حضرت ابوذر غفاریؓ" از سید غلام حسین نقوی و" افکار عالیه حضرت امام موسی کاظم (ع)" از ریحان کاظمی و "علم فقه" از علامـه ناصـر مکـارم شـیرازی و "مخدّره عصمت حضـرت فـاطمـه زهـرا (ع)" از سـیده حسنین بتول و زیر عنوان "ن و القلم" مکتوبِ آنحضرت (ص) به نامِ قیصرِ روم" از علامه سیّد طیّب جزائری و

"قرآن و اهل بیت (ع)" از سید ابوالعباس و شعر "طلوع فکر" از شاعر انقلاب جوش ملیح آبادی (مرحوم) و ذکر حسین (ع) یك سنّتِ زنده ای از استادِ گرانمایه جناب کرار حسین و زیرِ عنوان "دُنیای اسلام" "مسلمانان آسیای مرکزی "از احمد الواسطی و "الاخبار" (حاوی اخبار مهم کشور های اسلامی) از سرگرد باز نشسته سجاد حیدر زیدی.

قسمتِ انگلیسی این شماره غیر از سر مقالهٔ مختصری، سه مقالهٔ ارزشمندی دارد به عنوان " اقتصاد سیاسی پاکستان" از دکتر علی محمد خان و "شطّ العرب" (بررسی اجمالی جنگها و پیمان نامه های مربوط به آن) از س . غ مهدی و " تشیع و اعتراض اجتماعی در لبنان" از اوگستوس ریچارد نرتن.

آبونمان (بهای اشتراك) برای یك سال این مجله که دارای ۱۳۷ + ۳۷ صفحه است صد روپیه پاکستانی ، ۲۰۰۰ تومان ایرانی و ۸۰۰ روپیه هندی و ۲٤ دلار آمریکایی و ۱۲ لیره انگلیسی است. آدرس اداره آن بقرارزیر است عالمی مجلس اهل بیت پاکستان، پوست بکس ۱٦۱۳ ، اسلام آباد پاکستان، خلاصه می توان گفت که این مجله مقالات تحقیقی درباره تعلیمات و مفاهیم دینی و اطلاعات مفیدی درباره دنیای امروز اسلام دارد و از بعضی مجله های دینی که گاهی مطالب غیرتحقیقی و زهرناکی علیه فرق دیگر اسلامی دارند و موجبِ ایجاد افتراق و اختلاف بین گروههای مذهبی می باشند، به کلّی فرق دارد و بنابراین امیداواریم موردِ استقبالِ قاطبهٔ مردم روشنفکر جهان اسلام قرار گیرد. انشاء الله موجب خوشوقتی است که گروهی از افسرانِ بازنشسته ارتش نیز درفعالیتهای دینی مجمعِ جهانی اهل بیت و انتشار این مجلّه همکاری دارند. ماموفقیت مجمع جهانی اهل بیت و همکارانِ آن را در راه اشاعه و تبلیغِ افکار دینِ اسلام از درگاهِ خداوندِ متعال خواستاریم.

دکتر سید علیرضا نقوی

میرزا بیدل (اردو)

میرزا عبدالقادر بیدل (۱۰۵٤ -۱۱۳۳ هـ .ق) الحق از بزرگترین و محققا" مشکل ترینِ شاعرِ سبك هندی بوده است. دکتر نبی هادی استادِ بازنشسته بخش فارسی دانشگاهِ علی گر کتابی در ۲۱٦ صفحه در معرفی آن شاعر بزرگ فارسی گوی شبه قاره تألیف نموده وطیّ آن شرح حال میرزا را در ٦۰ صفحه " نقد بر آثار منثور وی را در ۱۸ صفحه و نقد بر آثار منظوم و افکار و اصطلاحات میرزا را در ۱۰۲ صفحه و گزیده ای از اشعار میرزا را در ۲۲ صفحه آورده است .مولّفِ فاضل نه تنها در بارهٔ بعض موارد شرح حال میرزا تحقیق دقیقی را انجام داده بلکه در شرح افکار و بعضی اصطلاحاتِ عرفانی و توضیح دربارهٔ نکاتِ نهفته در ده غزلِ منتخب میرزا نیز دست به تحقیق و تدقیق خاصی زده است که نظیرش کمتر بچشم می خورد . خلاصه این کتاب باوجودِ اختصار از لحاظِ مطالب و محتویاتِ دارای اطلاعات ذیقیمتی دربارهٔ شرح حال و افکارِ عارفانهٔ میرزا بیدل می باشد و درین زمینه بعض گوشه هایی را که تا این دم مکتوم مانده بود، روشن ساخته است و گویی ارمغانیست بسیار ارزشمند برای دوستدارانِ بیدل مخصوصا" و برای دلدادگانِ ادبیاتِ عموما". این کتاب برای اولین بار در سال ۱۹۸۱م بچاپ رسید(که اخیرا" بوسیلهٔ مؤلفِ محترم بدستِ مارسیده است) و باهتمامِ شعبه فارسی، دانشگاهِ علیگر باهمکاریِ اکادمیِ اردو لکهنو طبع و نشر گردیده و در پاکستان ظفر حیدر لطیف آباد ، حیدرآباد (سند) دارای حق انتشار آن می باشد. بهای این کتاب ۲۱ روپیه است.

است که باهمکاریِ نیشنل بک فاوندیشن (بنیاد ملی نشر کتاب) اسلام آباد در زمستان ۱۳۷۲/۱۹۹٤م بطبع و نشر رسیده است. بهای این فرهنگ که دارای بیش از ۱۲۰۰ صفحه است باجلدِ کاغذی پانصد روپیه و جلدِ مقوائی ششصد روپیه می باشد.

اداره **"دانش"** موفقیت های بیشتر استاد دکتر نقوی را در راهِ خدمتِ زبان و ادبیات فارسی آرزومند است.

(اداره)

ہمارا ثقافتی ورثہ

مہدی قلی رکنی کی کتاب "ہمارا ثقافتی ورثہ" ایک معرکہ آرا تالیف ہے، جس میں تہذیب، تمدن اور ثقافت کی معنویت، تفریق اور اہمیت کو بطور مبحث پیش کیا گیا ہے۔ بالخصوص ثقافت کی تعریف و تعارف اور تشخص و تعین کی یہ ایک لائق صد تحسین کوشش ہے۔ اس میں ثقافت پر، از منۂ قدیم سے لے کر دور حاضر تک کے افکار و نظریات کے ضروری حوالے بھی ہیں اور ان کا بکمال خوبی علمی تجزیہ بھی۔ اگر دو جملوں میں اس گرانقدر کاوش کی تلخیص ممکن ہے تو وہ یہ ہے کہ تہذیب و تمدن جسم ہے اور ثقافت اس کی روح یا تہذیب و تمدن تعلیم ہے اور ثقافت تربیت۔ اس کتاب میں یونان، مغرب اور عالم اسلام کے مستند، معتبر اور قدآور مفکرین کی علمی آرا اور فلسفیانہ خیالات نیز مغربی اور اسلامی معاشروں کی روشنی میں پوری دنیا کی اجتماعی ثقافت کو توحیدی اور غیر توحیدی ثقافت کی اصطلاحات میں سمو دیا گیا ہے جسے میرے الفاظ میں اسلامی اور غیر اسلامی ثقافت یا صحیح اور غیر صحیح ثقافت کا نام بھی دیا جا سکتا ہے میں سمجھتا ہوں کہ یہ کتاب مقصدیت اور فکری اعتبار سے نہایت دقیع و رفیع حیثیت کی حامل ہے اور اس کا سنجیدہ، غیر جانبدارانہ اور بغور

مطالعہ پوری بشریت کے لئے باعث فلاح واصلاح ہے۔ آج جب کہ پوری دنیا کو ایک "گلوبل کلچر" کی لپیٹ میں سمیٹا جارہا ہے یہ کتاب افراد واقوام کے لئے تدبر وتفکر کے بہترین مواقع فراہم کرتی ہے، ان پر فراست وبصیرت کے نئے دروازے کھولتی ہے اور انہیں اچھے اور برے، کھرے اور کھوٹے میں اختصاص وامتیاز کی صلاحیت وقوت عطا کرتی ہے۔ بلاشبہ یہ کتاب عالمی سطح پر ایک مستحکم، خوبصورت، فلاحی، صالح اور جنت نظیر معاشرے کے لئے ایک فکری دعوت، ایک علمی تحریک اور ایک قلمی جہاد ہے۔ یقیناً ایسی کوئی بھی ثقافت انسانیت کے لئے قابل قبول نہیں جس کی بنیاد، جہل، تباہی، حیوانیت، خودغرضی، وحشت، عیاری، بدی اور بدکاری پر رکھی گئی ہو۔ جو فکری جمود اور سفلی خواہشات کی نشو ونمود پر منحصر ہو۔ المختصر! میری رائے میں اسی ثقافت میں معاشرے کا حسن وامن اور بنی نوع انساں کی بقاوارتقاء ہے جو مثالی روایات، اعلیٰ اقدار اور بلند اخلاقیات کا شائستہ مرقع ہو اور وہ ثقافت بلاخوف تردید، اسلامی ثقافت ہے جو مذکورہ کتاب کا بنیادی موضوع اور اصل ماحصل ہے!!!

سعید گوہر
اسسٹنٹ ڈائریکٹر۔ ڈائریکٹوریٹ آف ریسرچ اینڈ ریفرنس
وزارت اطلاعات ونشریات۔ حکومت پاکستان
اسلام آباد

قطعۂ تاریخِ وفات علامہ کوثر نیازی (مرحوم)

اپنے دامن میں لیا ہے رحمتِ باری نے آج
دیکھنا یہ کس قدر ہے لطفِ باری دیکھنا
حور و غلماں نے کیا ہے خیر مقدم آپ کا
"پہنچا جو فردوس میں کوثر نیازی دیکھنا"
۱۴۱۴ھ

(نیساں اکبرآبادی)

شکر خدا کہ فرصتِ شعر و سخن نہیں
اب لب پہ صبح و شام درود و سلام ہے
کوثر ہے دل میں ایک ہی اعزاز کی ہوس
کہہ دیں وہ حشر میں یہ ہمارا غلام ہے
(کوثر نیازی)

حالِ ما در هجرِ رهبر کمتر از یعقوب نیست
آن پسر گم کرده بود و ما پدر گم کرده ایم
(کوثر نیازی)

وفیات

درگذشت دانشمند فرزانه مولاناکوثرنیازی

خبر تأسف بار درگذشت دانشمند فرزانه، ادیب سخنور، محقق سخن گستر و خطیب آگاه و باخبر مولانا کوثر نیازی ایران شناس و نویسنده بزرگ جامعه علم و ادب و فرهنگ را در دو کشور ایران و پاکستان به سوگ نشاند. وی تمامی عمر شریفش را وقف اتحاد بین المسلمین نمود و آثار بسیار نفیسی از خود بجای گذاشت که هم اکنون منبع و مرجعی پرارج برای محققین و دانش پژوهان محسوب می شود.

فقید سعید عمر پر برکت خود را وقف ایجاد حسن تفاهم بین فرق اسلامی نمود و در مقام وزیر اطلاعات و وزیر امور دینی دولت جمهوری اسلامی پاکستان به فعالیتهای بی سابقه ای پرداخت. اخیراً هم به ریاست مجلس شورای اسلامی و عقیدتی منصوب شده بود و می کوشید تا سلسله های مختلف مذهبی را در مسیر و هدف مشترک اسلامی مجتمع کند ولی متأسفانه اجل مهلت نداد و در اثر سکته مغزی بتاریخ نوزدهم ماه مارس ۱۹۹٤ در اسلام آباد به عالم جاودانی شتافت.

«دانش» فقدان استاد بزرگوار و شریف و آزاده را که نمودار روشنی از سجایای عالی اخلاقی مردم دانش دوست و فاضل و ایرانشناس پاکستان محسوب می شود، به عموم باز ماندگان و همکاران و دوستان آن شخصیت وارسته تسلیت عرض می کند و رجاء واثق دارد که مشعل پرفروغ مودّت و دوستی روز افزونی که به همّت چنین بزرگان صافی ضمیر و باایمان فرا راه دو ملّت مسلمان و همجوار ایران و پاکستان افروخته شده است، همواره روشن

خواهد ماند و به لطف و عنایت ذات اقدس الهی و تعالیم عالیه و شکوهمند اسلامی روزاروز تابناکتر و درخشانتر می گردد. اینك خاصه از اعضای مجلس مشاورتی اسلامی توقع می رود که جنبش وحدت فکر اسلامی را که آن شادروان آغاز نموده، دوام بخشند.

وی آثار بسیار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته است که بخش عمده ای از آنها در تاریخ اسلام و سیرت رسول پاك(ص) و موضوعات مختلف سیاسی و دینی و فرهنگی می باشد و بعضی از آنها هم به زبانهای فارسی و انگلیسی ترجمه شده است. وی چندین بار به کشور اسلامی ایران مسافرت کرده بود و باز آرزوی زیارت عتبات عالیه و ملاقات با دانشمندان و علمای عظام آن کشور را داشت. مغفرت آن راد مرد فرزانه را ازدرگاه ایزد منان مسئلت داریم.

بعضی از آثار وی به قرار زیر است:

۱- ذکر رسول
۲- ذکر حسین
۳- اسلام دین ما
٤- اسلام راهنمای ما
٥- مشاهدات و تاثرات
٦- آئینه تثلیث
۷- مطالعه تاریخ
۸- انداز بیان
۹- ثقافت ما
۱۰- اقبال و جهان سوّم
۱۱- مقام مسجد
۱۲- انیس شاعر انسانیت
۱۳- تخلیق آدم
۱٤- نقش رهگذر
۱٥- زرگل
۱٦- بصیرت
۱۷- دیده ور

درگذشت دکتر سدارنگانی:

روز ٦ دسامبر ١٩٩٢ مطابق ١٥ آذر ماه ١٣٧١ دکتر هرومل ایسرداس سدارنگانی به سنّ ٧٩ سالگی در دهلی (هند) بدرود حیات گفت. وی ادیب اریب و محقق مدقق و شاعر ماهر فارسی بود. دکتر سدارنگانی از دانشکده دی . جی. سند کراچی فوق لیسانس گرفت و در سال ١٩٤٦ از دانشگاه بمبئ باخذ دکتری در ادبیات فارسی نائل آمد. موضوع رسالهٔ وی شعرای فارسی گوی سند (Persian poets of Sind) به انگلیسی بود. وی در زمان اقامت خود در کراچی از محضر استاد معروف عربی دکتر داؤد پوته نیز کسب فیض کرد و تنها کسی بود که براهنمایی دکتر گور بخشانی رسالهٔ دکتری خود را بپایان رسانید. اوّل در دانشکدهٔ دی . جی سند کراچی بتدریس فارسی آغاز کرد امّا پس از تشکیل پاکستان به دهلی (هند) رفت و آنجا عضو بخش فارسی دانشگاه دهلی شد. سپس برای ادامهٔ تحقیقات خود در زبان و ادبیات فارسی با بورس دانشگاه تهران رهسپار ایران شد و آنجا رساله فارسی خود را به عنوان "پارسی گویان هند و سند" برای اخذ دکتری فارسی ازان دانشگاه با موفّقیت گذراند. پس از مراجعت از تهران وی رئیس بخش فارسی در رادیو دهلی و عضو "اکادمی ساهتیه" شد.

دکتر سدارنگانی شاعر نامور سندی هم بود و خادم تخلص می کرد. آثار شعری وی بزبان سندی چاپ شده است که ترجمه فارسی اسامی آن بدین قرار

است: رباعیات رنگین، جواب روح، طلوع صبح، فریاد، سفر عطر خوشبوی.

همچنین دکتر سدارنگانی بزبان سندی مقالاتی ادبی هم داشته که مجموعهٔ ای از مقالات وی بزبان سندی به عنوان "پرهای کاهی و نی ها" بطبع رسیده است. بعلاوه وی چهار کتاب بنام بابر نامه و گر و گو بند سنگه و امراؤ جان ادا و ولتهول مارکت را ترجمه کرده که از جمله دو کتاب اوّل تاریخی و تحقیقی است و باهتمام آکادمی ساهتیه دهلی چاپ و منتشر شده است.

رسالهٔ دکتری وی در خصوص "شعرای فارسی گوی سند" بزبان انگلیسی در سال ۱۹۵٦ م/۱۳۳۵ش توسّط انجمن ادبی سند انتشار یافت و چاپ دوّم این کتاب به همّت آقای عبدالحمید اخوند بسال ۱۹۸۷م/۱۳٦٦ش منتشر شد. این کتاب جزو مآخذ و منابع کتاب مستطاب "ادب فارسی در پاکستان" در پنج جلد تألیف دکتر ظهورالدین احمد "و تاریخ ادبیات شبه قارّه" بخش فارسی در ۳ جلد از انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور قرار دارد.

همچنین وی کتابی به عنوان "ریشه های نیلوفر فرود آب های عمیق" نوشته است که نتیجه مطالعه و تحقیقات بیست و پنج سالهٔ وی درباره تأثیر شاه عبداللّطیف بر آثار شعرای پنجابی و هندی و سندی می باشد. کتاب دیگر وی بفارسی به نام "پارسی گویان سند و هند" نیز از تهران منتشر شده است که بقول خودش ترجمه کتاب سابق وی به انگلیسی به عنوان "Persian Poets of Sind" (شعرای پارسی گوی سند) می باشد که کلمه "هند" به عنوان آن اضافه شده است.

مدیر دانش

درگذشت صوفی حافظ محمد افضل فقیر

صوفی محمد افضل فقیر نویسندهٔ خوش بیان و شاعر شیرین زبان پس از عمری تلاش در راه خدمت به زبان و ادبیات فارسی به سنّ ۵۷ سال و اند، روز شنبه ۱۸ دی ماه ۱۳۷۲هـ.ش ۸ ژانویه ۱۹۹٤م/ ۲۵ رجب ۱٤۱٤هـ در دهکده ای نزد لاهور ازین جهان فانی به جهان باقی شتافت. اناللّه و انا الیه راجعون. با نهایت تأثر و تأسف در گذشت نیکوکاری والا مقام و انسانی شایسته شادروان آقای صوفی محمد افضل فقیر را بحضور دوستان و خانوادهٔ محترم تسلیت عرض نموده از ایزد منّان علو درجات برای آن مرحوم و صبر و شکیبائی برای بازماندگان مسئلت داریم.

شادروان صوفی محمد افضل فقیر یکی از نوابغ پارسی و اردو گویان پاکستان بود، که آثارش مورد توجهٔ همهٔ سخنوران و سخن سنجان است، بتاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۳٦م چشم بجهان گشود. پس از تحصیلات مقدماتی خودش برای تحصیلات عالی به لاهور آمد و از دانشگاه پنجاب موفقیت ممتازی در امتحان فوق لیسانس به دست آورد و باخذ مدال طلائی نائل آمد. او به سمت استاد زبان و ادبیات فارسی دانشکده های مختلف استان پنجاب تا پنج سال کار تدریس را ادامه داد. در آن جا بود که یك تحوّل درونی در روحیهٔ شاعر معلم پدیدار گردید و او درس و تدریس را رها کرده قلندرانه دست از امور دنیاوی برداشت و به صوفیان صافی دل پیوست و حلقه ای ترتیب داد که در آن محافل ذکر و فکر و درس منعقده می شد.

صوفی محمد افضل فقیر دارای ذوق سرشار بود، مردی بود خوش ذوق، خوش مشرب، خوش کلام، خلیق و بی پروا از علایق و آلام روزگار در شعر هایش مضامین عرفانی و عشق حقیقی بیشتر به چشم می خورد.

صدیق تأثیر
شیخوپوره

افضل فقیر

صاحب فکر و نظر روشن ضمیر، افضل فقیر
رفت آن سوی جنان بلبل صفیر، افضل فقیر

یک جهان علم و عرفان، تشنگان را سلسبیل
مرد رشکِ قدسیؒ و صایب ظهیر، افضل فقیر

معنی و الفاظ را طرز نوین آموخت او
شاعری، صاحبدلی، بیدل نظیر، افضل فقیر

سالکی خود نقش پائی راهی خود هم منزلی
راهروی هم کاروانی، هم امیر، افضل فقیر

خسرو شیرین زبان اے طوطی شکرستان
ختم شد بر تو سخنها دلپذیر، افضل فقیر

نیست رسم دلبری، این شیوهٔ دلداری
رفتی و تنها شدند تایب نصیر، افضل فقیر

از تو آموزد کسی این بندش مضمون ها
کلبهٔ شعر از خیالت مستنیر، افضل فقیر

درجهان تابنده ام تأثیر از فیضان او
من ستاره، بود آن ماه منیر، افضل فقیر

---

* برای تفصیل احوال و آثارش رجوع شود به مقاله "صوفی محمد افضل فقیر" از آقای نجم الرشید در دانش شماره ۳۵، پاییز ۱۳۷۲.

قطعه مادهٔ تاریخ

در رثاء درگذشت شادروان صوفی محمّد افضل فقیر

صوفی محمّد افضل آمد فقیر دوران رفت از جهان فانی، سوی خدای منّان

افسوس و ای دریغا از فوت آن سخنور غمگین و دل شکسته، روحم شده پریشان

در راه دین و دانش، پیوسته در تکاپو همواره دل سپرده، در راه حقّ و قرآن

آثار فقر و صفوت، در روح او شناور گوهر شناس دانش، سوی خدا شتابان

فارسی زبان روحش، اردو زبان قلبش اشعار نغز و زیبا، دارد بسی فراوان

راه خدا سپرده، صوفی محمّد افضل پیک محبّت ما، رفته به سوی جانان

در شوق و جذبهٔ حقّ، گویای عشق اللّه از جلوه های فکرش، سرو ادب غزل خوان

نعت رسول اکرم(ص)، از فکر خود سروده چون گلبن شکوفان، دارد حدیث ایمان

«قرآن و اهل بیت صوفی محمّد افضل» تاریخ عیسوی شد، از بهر او نمایان

کوکب اهل عالم، صوفی محمّد افضل» هجری شده به تاریخ، لطف خدای رحمان

۱۹۹۴م

بادا غریق رحمت، صوفی محمّد افضل آمد «رها» دعاگو، برگور او ثناخوان

۱۴۱۴هـ. ق

سروده دکتر محمّد حسین تسبیحی «رها»

استاد و شاعر فارسی کرم حیدری درگذشت

روز دو شنبه ژانویه ۱۹۹۴م/۱۸ شعبان ۱۴۱۴ه/۱۱بهمن ۱۳۷۲ ش پروفسور کرم حیدری در ۷۹ سالگی درگذشته است. او شاعر و نویسنده فارسی هم بوده و دوستداران ادب فارسی براستی درگذشت وی را زیان بزرگ ادب و فرهنگ اسلامی قلم داد نموده اند.

استاد شادروان کرم حیدری (نام کامل وی کرم داد خان بوده) در ۱۹۱۵م در دهستان تریت بخش ییلاقی و کوهستانی مری دیده بجهان گشود، در سال ۱۹۳۵م سند فوق لیسانس فارسی را از دانشگاه پنجاب لاهور بدست آورد. او لیسانس آموزش و پرورش هم بوده و بزبانهای اردو و فارسی و پنجابی شعر می گفت و کتب عدیده پیرامون ادب و فرهنگ و نهضت پاکستان و بانی پاکستان و علامه اقبال وغیره تألیف و تصنیف نموده و جوایز و مدالها را دریافت داشته است. اشعار اردو هم در صورت دیوانها چاپ گردیده و کلام وی به پنجابی و فارسی هم قابل ملاحظه است. مصرع وی را دوستان وی بخاطر دارند که:

هر فرد ایرانی بهر ما پیرمغانی

استاد کرم حیدری مرحوم دبیر بسیاری از دبیرستانهای در بخش مری بوده و از سال ۱۹۵۴م تا باز نشستگی خود، استادیار زبان فارسی در دانشکده های دولتی اتك و پند دادنخان و راولپندی و مری بوده است. اخیراً او در وزارت اطلاعات و اداره تحقیقات اسلامی، اسلام آباد مشغول خدمت بوده و مجله زکواة دولتِ پاکستان هم زیر نظارت وی چاپ می گردیده است. او نویسندهٔ خوب در زبان انگلیسی بوده و زبان عربی هم نیکو می دانست. از مؤلفات وی که چاپهای متعدد هم دارند، بعضی ها بقرار زیر می باشند و

اینها را از منزل شماره ۹-بی سیتلائت تاؤن راولپندی می توان دریافت:
۱- داستان مری (تاریخ) ۲- سرزمین پوتوهار (تاریخ و ادب)
۳- سیّد مهر علی شاه گولروی (ترجمه اشعار فارسی و پنجابی به اردو)
٤- سیرت و کردار محمد علی جناح قاید اعظم
۵- اقبال دین و دانش (اقبال شناسی) ٦- پاسبان ملّت قاید اعظم
۷- ترجمه اردو کتاب سوانحی نخست وزیر و رئیس جمهوری پاکستان، فقید ذوالفقار علی بوتو ۸- تصنیفهای زنان پوتوهار
۹- سایۀ گل (مجموعه غزلهای اردو) ۱۰- دوش و فردا (ایضاً)

پرفسور کرم حیدری مقالات تحقیقی متعدد تألیف و چاپ نموده است. اینها هنوز جمع آوری و یکجا نگردیده است. او به برنامه های رادیو و تلویزیون اکثراً دعوت شده و او شرکت جسته است. یاد این شخصیت بزرگ دانش و ادب گرامی و روانش شاد باد.

مجلس تنظیم الاعوان اسلام آباد که رئیسش آقای محمودالحق علوی است باتعاون دکتر غضنفر مهدی دبیرکل «دائره ادبی» بریاست جناب ملك محمد قاسم سیاستمدار بزرگ پاکستان و رئیس حزب مسلم لیگ مجلس بزرگداشت در هتل اسلام آباد منعقد گردید که در آن دوستان آن مرحوم از خدمات علمی و ادبی شادروان کرم حیدری سخنرانی کردند. منجمله دکتر سیّد سبط حسن رضوی مدیر «دانش» که سالها با آن مرحوم همکاری در ترویج زبان و ادبیات فارسی داشت، خاطرات یاد داشتنی را بیان نمود. شادروان کرم حیدری یکی از بنیان گزاران انجمن فارسی در راولپندی بود و برای ترویج این زبان زحمتها کشید.

(یکی از تلامیذ وی دکتر محمد ریاض خان، اسلام آباد)

درگذشت استاد دکتر سیّد نظیر حسنین زیدی

استاد گرانمایه و ادیب و شاعر فارسی گوی و دبیر سابق انجمن وظیفه سادات و مومنین پاکستان روز سوّم نوامبر ۹۳ میلادی بر اثر سکته قلبی رخت از جهان بربست. این انجمن که از کوششهای حاجی سیّد جلال الدین حیدر و نواب سیّد محسن میرزا موسوی در آوریل ۱۹۱۲م در لاهور تأسیس شده بود، صدها دانشجو را به زیور علم آراسته کرد. طبق گزارش های سالیانه در سال ۹٤-۱۹۹۳م ۳۳ . ٥ دانشجو (پسر و دختر) کمك هزینه ماهیانه ای به مبلغ . ٤۲۸ . ٦۱ روپیه از انجمن دریافت کردند. مرحوم دکتر سیّد نظیر حسنین زیدی باوجود پیرانه سالی شب و روز برای انجمن خیریه زحمت می کشید و با فعالیتهای خستگی ناپذیر خود روح تازه ای به انجمن می دمید. ارتحال او برای انجمن ضایعه اسفناکی است. اداره دانش به خدمت سیّد ابرار حسین شیرازی نماینده انجمن در لاهور و سیّد ضیاء الحسن نقوی نماینده انجمن مزبور در راولپندی تسلیت عرض می کند و از ایزد متعال خواستار مغفرت آن شادروان است:

قیصر میرزا درگذشت

شخصیت ممتاز عاشق رسول (ص) و آل رسول و بانی انجمن ظفر الایمان کراچی در ماه دسامبر ۱۹۹۳م در ٦۳ سالگی درگذشت. مرحوم باتعاون برادرخود دلاور میرزا درسال ۱۹٥۱م این انجمن را تأسیس نمود و با کمك شاعر معروف پاکستان مجاهد لکهنوی چندین جلد کتاب و مجلّه را برای

اشاعه دین مبین اسلام و پیغام امام حسین(ع) به چاپ رسانید که تحت عناوین "تنظیم، توحید، تقلید، تعمیر، تفسیر و تطهیر" است. انجمن ظفر الایمان انجمنی قدیمی است که در لکهنو (هند) بسال ۱۹٤٤ در مجتهد هاؤس، رکاب گنج تأسیس شده بود و مولانا سیّد سکندر حسین و مولانا سیّد محمد صادق پسران محقق هندی علامه سیّد محمد حسین سرپرست آن بودند.

این انجمن بسیاری از نوحه گویان معروف شبه قارّه را تربیت کرد که از آنان صادق حسین شهید و عالم واسطی و آغا عزت الزمان و میرزا مجاهد لکهنوی و حسن میان و دلاور میرزا مقبول و مشهور شدند.

درگذشت این مرد مؤمن را به خانواده آن مرحوم و اعضای انجمن ظفرالایمان کراچی تسلیت می گوییم.

«دانش»
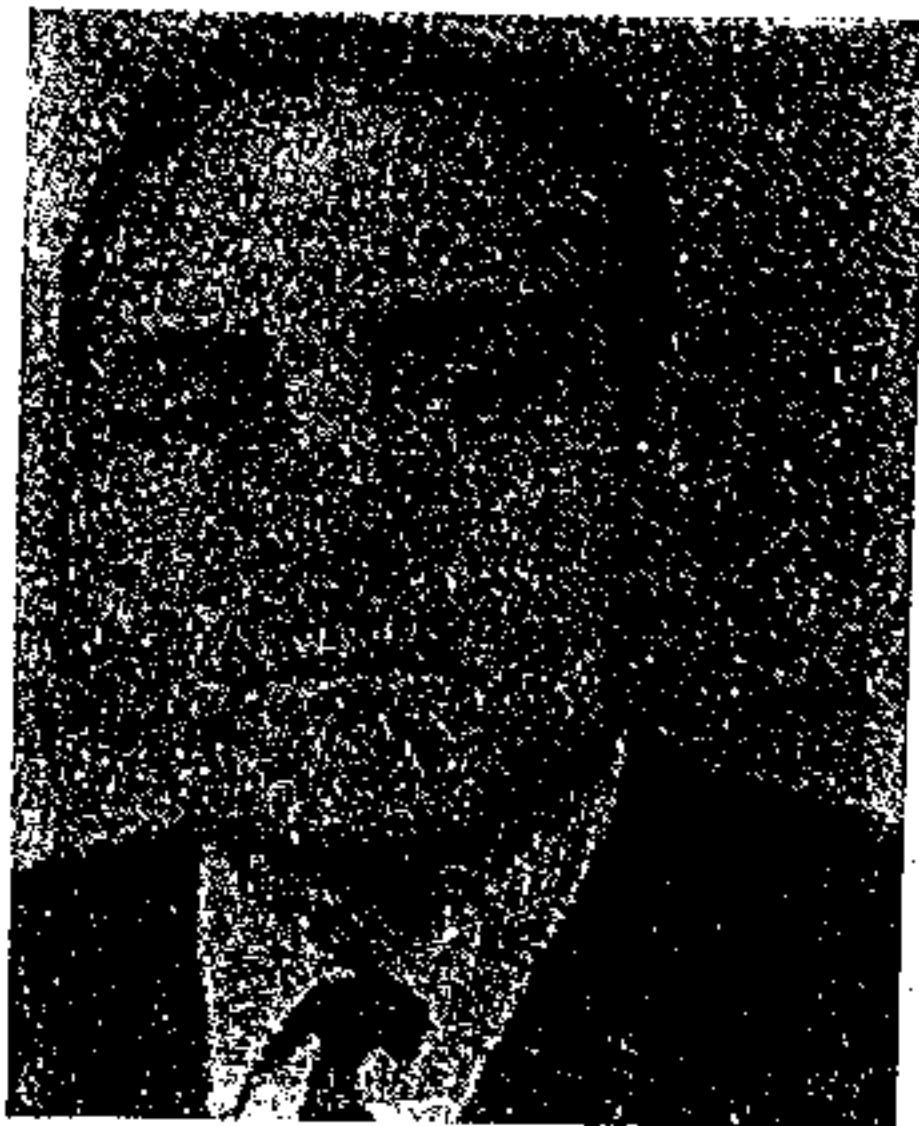
ملاقات به آقای کوثر نیازی رئیس شورای ایدئولوژی اسلامی

این دیدار بنا به خواست آقای کوثر نیازی در منزل ایشان انجام شد. ابتدا جناب آقای دکتر احمدی تجربیات انقلاب اسلامی در دگرگون ساختن فرهنگ، قوانین کشور و برنامه های درسی را مفصّل بیان نمودند و اعلام آمادگی کردند که این تجربیات را در اختیار مقامات دولت پاکستان قرار دهند.

آقای کوثر نیازی در پاسخ گفتند: «راهی را که شما پشت سرگذاشته اید ما تازه آغاز نموده ایم و تلاش می کنیم قوانین کشور را با قوانین اسلامی انطباق دهیم. ایشان مراتب اخلاص و علاقه خویش را نسبت به حضرت امام امت رضوان ا... تعالی علیه بیان داشتند و انقلاب اسلامی و وجود حضرت امام در این برهه از زمان را یك معجزه و نعمت بزرگ خواندند و نقش امام را در شکستن تعصبات کور و متحجّرانه بسیار مهم تلقی نمودند. در این خصوص به فتوای حضرت امام در جواز شطرنج و موسیقی و ارتداد رشدی نیز اشاره داشتند.

معروف است که آقای کوثر نیازی در مجالس ترحیم و تسلیت امام خمینی (رح) بیاناتی مؤثر و دلگداز درباره افکار بانی انقلاب اسلامی ایران ایراد نموده و اشعاری در رثای رهبر فقید امت مسلمه سرودند و یکی از ابیات آن زبانزد خاص و عام شد که بقرار زیر است:

حال ما در هجر رهبر کمتر از یعقوب نیست
آن پسر گم کرده بود و ما پدر گم کرده ایم

سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران

بمناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران جلسه ای روز ۱۲ بهمن ماه ۱۳۷۲ برابر با اول ماه فوریه ۱۹۹٤م در محل خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کویته بریاست جناب آقای علی رضایی، سر قونصل ایران منعقد گردید که در آن جناب عبدالوحید بلوچ، رئیس مجلس شورای ایالت بلوچستان مهمان خصوصی بودند. سخنرانان سرشناس این جلسه جناب مولانا عبدالحق امیر جماعت اسلامی و پروفسور امان الله شادیزئی و آقای محمد اسعدی، سرپرست خانهٔ فرهنگ ایران در کویته بودند که همه آنان درباره جنبه های مختلف انقلاب معجز آسا و محیط سالمی که پس از انقلاب اسلامی ایران در آن کشور بوجود آمده است، صحبتهایی نمودند.

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، راولپندی

بمناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران جلسه ای با شکوه روز ۱۷ بهمن ۷۲ برابر با ٦/۲/۹٤م بریاست جناب سیّد ظفر علی شاه معاون رئیس مجلس شورای ملّی پاکستان در محل خانه فرهنگ ایران برپا گردید. آقای تقی جمشیدی کاردار سفارت پاکستان در اسلام آباد مهمان خصوصی بودند.

در ضمن خطابه مفصّل آقای جمشیدی درباره انقلاب فرمودند که علامه محمد اقبال همان نقش را در تشکیل پاکستان ایفا نموده است که امام

خمینی(رح) در پیروزی انقلاب اسلامی ایران ایفا نمود. آقای سیّد ظفر علی شاه برای موفقیت انقلاب اسلامی ایران تبریکات صمیمانه را تقدیم نمود و افزود که این انقلاب نوید استقلال است برای تمام مستضعفین جهان و ما در پاکستان از این الهام گرفته ایم و در این موقع مسعود شریك مسرّت و خوشحالی برادران و خواهران ایرانی هستیم.

محفل شعر و سخن:

در روز ۲۰ بهمن ماه مطابق نهم فوریه ۱۹۹۴م محفل شعر و سخن (مشاعره) بریاست دکتر شیر افگن وزیر دولت مرکزی پاکستان در محلّ خانه فرهنگ راولپندی منعقد شد که در آن شعرای نامدار جناب احمد فراز و آقای سیّد ضمیر جعفری مهمانان خصوصی بودند و عده کثیری از شاعران سرشناس و دانشمندان برجسته در این محفل شرکت نمودند مانند آقایان نصرت زیدی، اظهار الحق، ضمیر جذبی، اختر هوشیار پوری، محسن عباس، سرور انبالوی، علی احمد قمر، صادق نسیم، سلطان محمود بسمل، امداد همدانی، نیسان اکبر آبادی، رشید نثار، حسنین کاظمی، دکتر تسبیحی، ناصر زیدی، مقصود جعفری، سیّد فیضی، سرو سهارنپوری، توصیف تبّسم، خانم شبنم شکیل و خانم پروین فنا سیّد.

در پایان مراسم از کلیه مدعوین پذیرایی بعمل آمد.

* * * * *

اخبار فرهنگی

دوره جدید کلاسهای فوق لیسانس

بمناسبت شروع دوره جدید کلاسهای فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران-ملتان مراسم جشنی در اوائل آذر ماه سال جاری برگزار گردید.

در این مراسم که با شرکت عده ای از اساتید زبان فارسی، دانشجویان فارغ التحصیل فوق لیسانس دوره قدیم و همچنین دانشجویان ورودی دوره جدید برگزار می شد، آقای دکتر ممتاز بخاری معاون دانشگاه ملتان نیز حضور داشتند در این جلسه آقایان اسلم انصاری وعاصی کرنالی که از شعرای نامدار و فارسی گوی ملتان هستند و همچنین آقایان دکتر بشیر انور و دکتر ماهر عبدالحق در خصوص اهمیّت زبان فارسی و ضرورت توسعه و نشر آن که نهایتاً موجب بقاء و ارتقاء زبان و ادبیات اردو خواهد بود سخنانی ایراد نمودند و از اهتمام و عنایت خانه فرهنگ در تشکیل این کلاسها قدردانی بعمل آوردند. در پایان مسئول خانه فرهنگ نیز بمناسبت مطالبی ایراد کردند.

متذکر می گردد که در سال جاری در کلاس اوّل این دوره ۳۲ شاگرد و در کلاس دوّم ۱۳ نفر ثبت نام کرده اند.

*****

برگزاری مراسم اوّلین سالگرد وفات استاد زبان فارسی،
خانم دکتر زبیده صدیقی (توسط خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ملتان-پاکستان)

خفت آن دلبر و این دیدهٔ تیمار نخفت — رخت بر بست گل و نرگس بیمار نخفت

نیم شب ها که همه مست شراب خوابند — روزگاری است که این دیدهٔ خونبار نخفت

چرخ و گیتی به بر مادر شب خفت امّا — چشم نجم فلک و جان من زار نخفت

چشم بسته است «زبیده» به تکلف همه شب — هیچگه لیک ز دست دل افکار نخفت

جلسه یاد بود با تلاوت آیاتی از قرآن کریم شروع شد و پس از قرائت فاتحه ای بر ای مرحوم دکتر زبیده صدیقی دوتن از شاگردان ایشان یکی بنام خانم روبینه سلیم خاطراتی از استاد نقل کرد و دیگری خانم غزاله روحی اشعاری را از استاد خود قرائت نمود. سخنرانان دیگر ابتدا آقای دکتر بشیر انور و سپس خانم دکتر ممتاز غفور رئیس دانشکده دولتی ملتان و از دوستان قدیمی و همکلاسان مرحوم دکتر زبیده صدیقی در دانشگاه تهران بودند. سخنرانان بعدی آقای پیر رفیع الدین شاه «وکیل داد گستری»، آقای دکتر رضا شعبانی (رئیس مرکز تحقیقات فارسی در اسلام آباد) و آقای دکتر بلال سکیرا رئیس دانشگاه بهاولپور بودند. در خاتمه مسئول نمایندگی فرهنگی طیّ سخنانی به زبان اردو ضمن تشکر از حضور میهمانان، قدردانی و تجلیل از علماء و اساتید و بخصوص دوستداران فارسی را یکی از وظائف نمایندگیهای جمهوری اسلامی ایران در خارج بر شمردند.

* * * * *

دیدار هیأت پارلمانی ایران
از مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد

به طوری که خوانندگان گرامی مجله دانش آگاهی دارند که حجته الاسلام والمسلمین جناب آقای ناطق نوری ریاست محترم مجلس شورای اسلامی ایران در تماس یك هیأت هفتاد نفری از حجج اسلام نمایندگان مجلس، وزرای نفت و راه و ترا بری، معاونان وزرات خانه های فرهنگ ارشاد اسلامی و خارجه و شخصیتهای ارجمند دیگر، از تاریخ بیست ویکم لغایت بیست و پنجم فروردین ۷۳ (برابر با دهم تا پانزدهم آوریل ۱۹۹٤ء) از شهرهای مختلف اسلام آباد و لاهور و کراچی بازدید کردند. معظّم له و همراهان در روز سه شنبه بیست وسوم فروردین، از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دیدار فرمودند و در مجلس معارفه ای که بااستادان و دانشوران فارسی گوی تشکیل شده بود حضوربهم رسانیدند. در این مجلس ابتدا آقای مهندس امرندی سرپرست رایزنی فرهنگی توضیحات مفصّلی در باره اهداف فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان ایراد کردند و پس از آن آقای دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تاریخچه مرکز مزبور و خدماتی را که در خلال بیست و سه سال از آن متمشّی بوده است، برشمردند. متعاقباً آقای دکتر جمیل جالبی رئیس فرهنگستان زبان پاکستان (مقتدرهٔ قومی زبان) سخنان فصیحی درباره روابط بین زبان فارسی و زبانهای منطقه و خاصه اردو، پنجابی، سندی، سیرائیکی و بلوچی اظهار

داشت و برای تقویت هرچه بیشتر فارسی در منطقه ابراز امیدواری کردند. آنگاه آقای سیّد فیض الحسن فیضی شاعر برجسته پاکستانی شعری را که به زبان فارسی درباره مسافرت جناب آقای ناطق نوری و همراهان سروده بودند. قرائت کردند و مجلس را به وجد آوردند. در این هنگام ریاست محترم مجلس شورای اسلامی ایران، هدایائی به قریب چهل تن از استادان پاکستانی اهداء فرمودند و نطق بسیار ارزنده ای هم درباره جایگاه زبان فارسی در منطقه شبه قارّه و خاصه کشور برادر پاکستان ایراد کردند. سخنان ایشان اشاره داشت که روابط میان دو کشور برادر ایران و پاکستان تازگی ندارد و الحمدلله در همه زمینه برقرار است و منظماً هم رو به گسترش می رود. این که دیانت مقدّس اسلام از طریق ایران و ایرانیان و بربالهای زبان فارسی به این کشور وارد شده است مرتبتی خاص به روابط هر دو کشور می دهد. مردم منطقه طّی هزارسال با این زبان و فرهنگ مأنوس بوده اند. زبان سازمانهای اداری، قضائی، علمی و اجتماعی همه همین فارسی بوده است و احکام دادگاه ها تا حدود حتی اوائل قرن بیستم میلادی در بسیاری از مناطق به فارسی نوشته و صادر می شده است. حوزه های علمیه، مدارس عمومی و دانشگاهها با این زبان آشنائی کامل دارند و ما می دانیم که تا قریب نه سال پیش در مدارس پاکستان درس فارسی به صورت عام تدریس می شده است. بسیاری از شخصیتهای پاکستانی که در همین سه روز با آنان برخورد داشته ام، به این جانب اظهار می کرده اند که مایلند اقداماتی به وسیله دولت انجام گیرد و پایگاه این زبان به جایگاه نخستین آن بازگردد. حضرت علامه اقبال بزرگترین شاعر و متفکّر پاکستان همانقدر برای ما ایرانیان عزیز است که برای شما پاکستانی ها. من خود دیروز در مجلس شورای ملّی پاکستان ابیات متعددی

از ایشان را خواندم و احساسم هم این بود که شاعر بزرگوار و گوینده نامدار مسلمان برای همین امروز جوامع اسلامی و امّت بزرگ اسلام آنها را سروده اند. ما قدر شما عزیزان آرجمند را به خوبی می دانیم که همّ کثیرتان را مصروف زبان و ادب فارسی کرده اید. سخنان شما بر دلم نشسته است و آنچه که آقای دکتر جمیل جالبی فرمودند با این که به اردو بود با این همه چنان از کلمات فارسی آکنده بود که در ذهنم جای گرفت. اشعار شیوای شعرای نامدار مجلس هم برایم دلپسند بود و الحق تواناییهای بسیار گویندگان این سرزمین شریف را تقدیر می کنم. امیدوارم که با عنایت الهی و اقبالی که اولیای آمور کشور برادر ما پاکستان دارند و همّت والای شما دانشمندان عالی مرتبت، ما باز هم بتوانیم ابواب دوستی و اخّوت اسلامی را از طریق این زبان شیرین و رسا توسعه بخشیم.

بیانات جناب آقای ناطق نوری مورد توجّه شدید حضّار قرار گرفت و ایشان در دنباله امر از نمایشگاه کتابهای خطّی و چاپی که به مناسبت تشریف فرمائی معظّم له تشکیل شده بود، باز دید به عمل آوردند.

* * * * *

خانم دکتر مرضیه وحید دستجردی نماینده مجلس شورای اسلامی که در حال ایراد سخنرانی در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در راولپندی مشاهده می شوند. وی که یك پزشك می باشد توسط مردم تهران بویژه زنان و بانوان متخصص در امر پزشکی به عنوان نماینده مجلس انتخاب شد. خانم دستجردی اخیراً به همراه جناب علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس شورای اسلامی به پاکستان سفر کرده بود.

ڈاکٹر شمیمہ رضوی
شعبہ اردو
دانشگاہ لکھنؤ (ہند)

"طالب علی خان عیشی کی فارسی غزل گوئی"

(۱۱۹۷ھ، ۱۷۸۲ء - ۱۲۴۰ھ، ۱۸۲۴ء)

تیرہویں صدی ہجری کی تیسری اور چوتھی دہائی کے شاعر ہیں - وہ انشاء کے شاگردوں اور مصحفی و قتیل نیز آتش و ناسخ کے ہم عصروں میں سے ہیں - سبھی تذکرہ نویس متفق ہیں کہ عیشی کی پیدائش لکھنؤ میں ہوئی - عموماً تذکرہ نگاروں نے ان کے نام کے ساتھ لفظ "لکھنوی" لکھا ہے - عیشی کا لطف سخن، خدا داد تھا - طبعیت ابتدا ہی سے پر گو اور سخن سنج واقع ہوئی تھی - یہی وجہ ہے کہ انہوں نے اردو و فارسی دونوں زبانوں میں طبع آزمائی کی (ان کے اردو و فارسی کلیات کے قلمی نسخے ہند و پاک کے مختلف کتاب خانوں میں موجود ہیں) اور ذولسانی شعراء کی صف میں ممتاز مقام حاصل کیا ان کے ذولسانی ہونے پر تمام تذکرہ نویس متفق ہیں مصحفی تذکرہ "ریاض الفصحا" میں لکھتے ہیں -

"... شعر فارسی و ہندی را بمتانت و رزانت تمام میگوید..."

شیفتہ "گلشن بے خار" میں لکھتے ہیں۔

"... طالب علی خان لکھنوی بر سر مشق غزلہای ریختہ و فارسی است... صاحب دیوان بہر دو زبان است..."

عبدالغفور نساخ مولف "سخن شعرا" لکھتے ہیں:

"... ان سے دیوان فارسی و ریختہ و مجموعہ نثر و سرو چراغان یادگار ہیں..."

مؤلف تذکرہ "خوش معرکۂ زیبا" نے عیشی کو "استاد دو زبان" لکھا ہے کریم الدین "طبقات شعرائے ہند" میں لکھتے ہیں: -

"... صاحب دیوان ہے، غزل ریختہ اردو وفارسی دونوں میں کہتا تھا.."
کیفی چریا کوٹی نے اپنے تذکرہ "جواہر سخن" میں لکھا ہے...
" فارسی اور اردو دونوں زبانوں میں صاحب دیوان تھے " ان مختلف تذکرہ نگاروں کے بیانات کی روشنی میں یہ بات پایہ ثبوت کو پہنچتی ہے کہ عیشی کو اردو کے علاوہ فارسی زبان پر بھی مہارت حاصل تھی اور انہوں نے زمانہ کے چلن کے مطابق دونوں زبانوں میں طبع آزمائی کی اور اردو سے زیادہ ضخیم کلیات فارسی میں یادگار چھوڑے۔

فارسی کلیات دو حصوں پر منقسم ہیں اور " شعری حصہ " جس کی ابتداء میں ایک نثری دیباچہ بھی شامل ہے۔ بعد ازیں اس حصہ میں قصائد، غزلیات، قطعات، تاریخ مقطعات، ترکیب بند، تضمینات، رباعیات اور مثنویات شامل ہیں۔ اس کا دوسرا حصہ فارسی نثر پر مشتمل ہے۔

عیشی نے یوں تو سبھی اصناف سخن میں طبع آزمائی کی ہے لیکن ان کی اردو شاعری ہو یا فارسی بنیادی طور پر وہ غزل کے شاعر ہیں اور غزل میں بھی عشقیہ شاعری کے علمبردار ہیں۔ فارسی غزل میں ان کا لب و لہجہ وہی ہے جن مضامین پر اردو میں غزلیں عام طور پر کہی گئیں۔ مثلاً عاشق کی حرماں نصیبی، وصل کی جستجو، معشوق کی جور و جفا، گل و بلبل کے راز و نیاز، وحشت و جنوں کی بلاانگیزی بادہ و گلفام کی تعریف، رقیبوں کے شکوے، محبوب کا سراپا، باغ و بہار کے مناظر وغیرہ لیکن یہ مضامین عیشی کی داخلی کیفیت کے آئینہ دار ہیں۔ عیشی چونکہ نہایت زود حس اور نسبتاً ایک غم پسند شاعر ہیں لہذا ان کی شاعری پر حزن و یاس کا غلبہ ہے یوں تو کل مشرقی شاعری حزن و یاس کے مضامین سے پر ہے اور بقول ایک یورپین نقاد اہل مشرق اپنی طبعیت کی افتاد کی بنا پر افسردہ خاطر اور تقدیر پرست واقع ہوئے ہیں، تاہم عیشی کے یہاں یہ لے کچھ زیادہ ہی تیز ہے ایک فن کار کو جب اس کے شایان شان پذیرائی حاصل نہیں ہوتی تو وہ بے چین ہو جاتا ہے انہیں شدت سے اس بات کا احساس ہے کہ حرماں نصیبی ان کی قسمت بن چکی ہے۔ یہی وجہ ہے کہ ان کے "نالہ ہای آتش افشاں" شبہاے نار خویش " کو "صبح محشر" میں تبدیل کر دیتے ہیں۔

بسکہ ازدل نالہ ہای آتش افشان میکشم　　　صبح محشر کردہ ام شب ہای نار خویش را

ان کی غم انگیزی کا یہ عالم ہے کہ ان کا " چشم کاہیدہ " ، " رشک رگ یاقوت " بن چکا ہے یہی وجہ ہے کہ ہر وقت ان کے نوک مژہ سے خون کے قطرے ٹپکا کرتے ہیں

جسم کاہیدۂ من رشک رگ یاقوت است　　　بسکہ جوشید ز نوک مژہ خوناب مرا

یاد رہے کہ یاقوت کی رنگت سرخ ہوتی ہے اور خون کی رنگت بھی سرخ ہے " یاقوت " کی مناسبت سے " مژہ خون ناب " کی ترکیب کا استعمال قابل تعریف ہے۔
محرومی کی انتہا ملاحظہ ہو کہ ان کی دعاؤں کی بے اثری کی تاب نہ لاکر آسمان تک رو اٹھا اور ان کی " جبہہ سائی " کی انتہا دیکھتے ہوئے زمین تک لرز اٹھی۔

فلک بگریہ فتاد از کف دعائی ما　　　زمین بلرزہ در آید زجبہہ سائی ما

اس میں شک نہیں کہ مبالغہ غلو کی حدوں سے جا ٹکرایا ہے لیکن ہمیں یہ نہیں بھولنا چاہئے کہ انتہا اور شدت کے مضامین میں صفت غلو غزل کو جو ایمائیت بخشتی ہے اس سے شعر میں ایک نکھار پیدا ہو جاتا ہے۔ ملاحظہ ہوں اسی ضمن کے چند اور اشعار
حسرتوں کی ناکامی ملاحظہ ہو کہ " داغ حسرت گل " ان کے گلشن کی وجہ سے وجود میں آیا ہے

داغ حسرت گلی از گلشن ما　　　آرزو خار سر دامن ما

اور " شعلہ دوزخ کی شرر باری " ان کی آتشین آہوں کی وجہ سے ہے ساتھ ہی یہ شعر صنعت حسن تعلیل کی خوبصورت مثال بھی ہے۔

شعلہ دوزخ شرر آہ آتش بار ما　　　رونق باغ جہان خار سر دیوار ما

عربی کے مشہور نقاد قدامہ ابن جعفر نے اپنی کتاب " نقد شعر " میں طرز ادا کی خوبی پر سب سے زیادہ زور دیا ہے ابن رشیق نے بھی جو عربی زبان کا ایک معروف نقاد ہے مضمون

کے مقابلہ میں اسلوب کی اہمیت پر زور دیا ہے عیشی نے بھی جدت ادا کی قدرت سے مضمون آفرینی کے گل کھلائے ہیں۔ تیرہ بختی کا ذکر بہتوں نے کیا ہے لیکن عیشی نے طرز ادا کی جدت سے اس پرانے اور پامال مضمون میں نئی جان ڈال دی۔

ان کی سیاہ بختی ملاحظہ ہو کہ "چشم سپر فلک" ان کے جسم زار کی خاک کا سرمہ لگاتی ہے

سیاہ بختی من بین کہ چشم سپر فلک   خیال سرمہ کند خاک جسم زار مرا

سرمہ کی سیاہی کی مناسبت سے "سیاہ بختی" کی ترکیب قابل غور ہے

عیشی کا عشق زمینی عشق ہے ان کے عشقیہ کلام میں حسن و عشق کے جن لوازمات کا ذکر ملتا ہے اس میں " درد و فراق " کو خاص اہمیت حاصل ہے کہتے ہیں " رخ خیال یار " کی پہنائیاں دیکھئے کہ "وسعت دل "، تنگ نظر آرہی ہے جبکہ ان کا سینہ "تمنائے یار" سے چھلکا پڑتا ہے۔

بر خیال رخ تو وسعت دل تنگ آمد   بسکہ لبریز تمنای تو شد سینۂ ما

شب تنہائی کاٹے نہیں کٹتی، لوگ اس کے مختصر ہونے کی دعا کرتے ہیں لیکن عیشی اس کے دراز ہونے کی دعا کرتے ہیں، وہ آمد سحری کے خواستگار نہیں اس لیے کہ وہ نہیں چاہتے کہ صبح ہو اور یادوں کی جس زنجیر سے وہ وابستہ ہیں وہ ٹوٹ جائے۔

شب تنہای من باد دراز   اشتیاق سحری نیست مرا

"عشق" اور "افتادگی" کا چولی دامن کا ساتھ ہے۔ یہی وجہ ہے کہ عیشی جو عشق کے گلشن کا پودا ہے بلاؤں سے سینچا گیا ہے

گلشن عشقم نہالم از بلا بالیدہ است   سبزۂ خوابیدۂ من فتنۂ خوابیدہ است

عشق کی دیوانگی گریہ کا سبب بنتی ہے، عیشی نے اس مضمون کو کس طرح ادا کیا ہے ملاحظہ ہو۔

پای جنوں زدامن صحرا گذشتہ است سیلاب جوش گریہ زدریا گذشتہ است

سراپا کا ذکر شعرا کا پسندیدہ موضوع رہا ہے عیشی نے بھی خوبصورت تشبیہات و استعارات کا سہارا لے کر اس وصف کو آگے بڑھایا ہے محبوب کے بے پناہ حسن کا ذکر ملاحظہ ہو کہتے ہیں اگر اس کا شمع حسن میرے گھر میں بھڑک اٹھے تو یقین کیجئے پروانوں کے سایہ میں صبح محشر جاگ اٹھے

شمع حسن تو بر افروزد اگر خانۂ ما صبح محشر دمداز سایۂ پروانۂ ما

محبوب کے "عارض" اور "کاکل" کا ذکر ملاحظہ ہو کہتے ہیں اس کے عارض کی تب و تاب دیکھیے کہ وہ "روزن کاشانہ" میں "خورشید" کی طرح روشنی کئے ہوئے ہے اور اس کی "زلفیں، "شانہ" کے لئے "خواب پریشاں" کا سامان فراہم کرتی ہیں یعنی کنگھی بھی جس وقت اس کی زلفوں سے الجھ جاتی ہے اس کی بھی نیندیں اڑجاتی ہیں۔

عارضش خورشید سازد روزن کاشانہ را کاکلش خواب پریشاں می نماید شانہ را

"شیرینی لب معشوق" ملاحظہ ہو کہ اس "بت شکر شکن" کے نوش لب کے بغیر سارے مقاصد فوت ہیں۔

بی نوش لبش تلخ بود کام من امشب سازید سخن زان بت شکر شکن امشب

محبوب کی خوبصورت ہنسی کے لیے ان کا انداز بیان ملاحظہ ہو کہتے ہیں

دستان زن وصف گل خندان تو آید کز بلبل تصویر بہ بستان تو آید

اس کان ملاحت کی خوبی دیکھیے

شوریکہ بود مایۂ آشوب قیامت ای کان ملاحت زنمکدان تو آید

عیشی ایک خوددار اور وضعدار شاعر ہیں ۔ زخموں کے لیے مرہم کا طالب ہونا انہیں ہرگز گوارا نہیں ۔

آشفتہ مزاجم طرب از غم نشناسم سوزندہ سرم زخم زمرہم نشناسم

غیر کی احسان مندی ان کی خاطر نازک کو کسی طرح قبول نہیں کہتے ہیں

خاطر نازک من منت غیری نکشد چشم برکاسۂ خود ہمچو حباب است مرا

وہ اپنی قیمت خوب پہچانتے ہیں تبھی تو کہہ اٹھے

اندرین محفل کہ مشق نغمہ سنجی میکنم میزند طبع روان ناخن بتار ساز ما

عیشی کے کلام کو دیکھنے کے بعد اندازہ ہوتا ہے کہ وہ ابو طالب کلیم ہمدانی، عرفی شیرازی اور امیر خسرو دہلوی سے بہت متاثر ہیں ۔ انہوں نے کلیم اور خسرو کی غزلوں کی بحر میں ہم ردیف و ہم قافیہ غزلیں کہی ہیں ۔ کلیم کی مشہور غزل "نشیمن داشتم"، "گلخن داشتم"، "سوزن داشتم" کے قافیہ و ردیف میں عیشی نے بھی غزل کہی ہے اور اس میں شک نہیں کہ خوب مصرعے لگائے ہیں ۔
کلیم کی غزل کا مطلع ہے ۔

از شبات عشق دایم پابہ دامن داشتم ہم چو داغ لالہ در آتش نشیمن داشتم

اب عیشی کی غزل کا مطلع ملاحظہ ہو ۔

دوش کز داغ تو در آتش نشیمن داشتم از سر شک گرم صد دوزخ بدامن داشتم

کلیم نے کہا تھا۔

کی بہ ہر نامحری ، چاک جگر خواہم نمود من، کہ زخمش را نہان از زخم سوزن داشتم

عیشی کہتے ہیں۔

محرم دردم گلی گر باغبان چید از چمن من زحسرت ماتم مرغان گلشن داشتم

کسر نفسی کا سہارا لیتے ہوئے عیشی مطلع میں اپنی "الکن زبانی" کے معترف ہیں

عیشیا فکر م کجا و نطق اعجاز کلیم من زبان خامہ در پیش وی الکن داشتم

کبھی کبھی عیشی کی فکر و تخیل بھی کلیم کی فکر و تخیل سے جا ٹکراتی ہے کلیم نے کہا تھا۔

شعلہ بر می خاست از بی طاقتی و می نشست من نہ جنبیدم زجا، تا جا بہ گلخن داشتم

عیشی کی فکر بھی اسی کی تائید کر رہی ہے۔

من شبات رہ الفت زخس آموختہ ام پای از جا نبرد شعلہ چو سیماب مرا

امیر خسرو کی مشہور غزل ہے۔

ابر باران و من و یار ستادہ بوداع من جدا گریہ کنان، ابر جدا یار جدا

عیشی نے بھی اسی بحر و قافیہ وردیف میں طبع آزمائی کی ہے اور اچھے شعر نکالے ہیں عیشی کی غزل کا مطلع ہے۔

کرد کاوش بدلم تاشدم از یار جدا		رگ گلبرگ جدا سر زنش خار جدا

عیشی "نوگل خنداں" کی خندہ زنی پر روپڑے اور اس کی بے ثباتی پر ابر گہر بار بھی چھلک اٹھا عیشی کا یہ مضمون خسرو سے بازی لے گیا

در چمن جلوہ کن ای نوگل خندان تاچند		من جدا گریہ کنم ابر گہر بار جدا

خسرو کی غزل کا مقطع ہے:

حسن تو دیر نپاید چو ز خسرو رفتی		گل بسی دیر نہ ماند چوشد از خار جدا

عیشی کی غزل کا مقطع ہے

عیشیا روزی ما ہجر مبادا کہ گہی		بلبلی را بنمودیم ز گلزار جدا

عرفی سے عیشی کی بہت کچھ مشابہت ان کی خودداری کی بنا پر ہے، جس طرح عرفی نعت رسول میں بھی اپنی تعریف سے باز نہیں آتے عیشی بھی اس راہ میں باادب قدم رکھتے ہیں لیکن مدح رسول کے پہلو بہ پہلو اپنی مدح کرنے سے گریز نہیں کرتے۔ان کی خودداری کی یہ شان ان کی غزلوں سے بھی عیاں ہے۔اس سلسلہ میں عرفی کی غزل کا مشہور شعر ہے

تحفۂ مرہم نگیرد سینۂ افگار ما		سایۂ گل برنتابد گوشۂ دستار ما

عیشی کہتے ہیں

آشفتہ مزاجم طرب از غم نشناسم		سوزندہ سرم زخم ز مرہم نشناسم

عیشی کے دیوان میں اسد الدولہ رستم الملک، فیل جنگ، آغا تقی خاں ترقی کی مدح میں ایک قصیدہ شامل ہے ان کے دیوان میں ایک غزل بھی "غزل در تہنیت نوروز" کے عنوان سے شامل ہے جس میں انہوں نے نوروز کے موقع پر ترقی کو تہنیت پیش کی ہے۔

باد فروردین وزید فصل بہاران رسید مژدۂ صد خرمی بازبہ بستان رسید
عیشی شیرین بیان تہنیتش بر زبان بر در میر جہان بردر دوران رسید
آن اسد الدولہ کز ہمت والای او مور تنگ ظرف را بخش سلیمان رسید

عیشی کے دیوان میں ردیف "ت" میں شامل ایک غزل "فی التعزیہ" کے عنوان سے کہی ہوئی ملتی ہے یہ ظاہراً ایام عزا کے استقبال پر کہی گئی ہے۔
غزل کا مطلع ہے

بدینسان نالہ ہای حضرت خیرالنسا گرم است کہ میگوید سمندر ہم ہوای کربلا گرم است

مقطع یوں ہے

بجانم گفتگوی گرمت آتش میزند عیشی خمش کافسانہ داغ دل خیرالنسا گرم است

مرثیہ کا مضمون غزل کے فارم میں پیش کرنا بھی ان کی تخیل آفرینی کی عمدہ مثال ہے عیشی نے مختصر بحروں کا بھی خوب سہارا لیا ہے طویل بحروں کے مقابلہ میں مختصر بحروں کا انتخاب ان کے قدرت بیان کا شاہد ہے مثال کے طور پر چند غزلوں کے اشعار پیش ہیں۔

ای از تو شگفتہ عارض گل وز زلف تو پیچ و تاب سنبل
بی تو باگل نظری نیست مرا سوی گلشن گزری نیست مرا
ای نگارا تو آفت جانہا وی نصیب دل از تو حرمانہا
درد مند غم فراق ترا اثر زہر کرد درمانہا

بحیثیت مجموعی عیشی کی غزلیں داخلی کیفیات کی آئینہ دار ہیں شاعر جن کیفیوں سے گذر رہا ہے اور جن حالات سے دوچار ہوا ہے انہیں اس نے تخیل کا حسین سہارا دے کر ایسے مقام پر پہنچا دیا ہے جہاں شعر "از دل خیزد و بر دل ریزد" کا مصداق نظر آتا ہے۔ عیشی کے کلام پر ان کی شخصیت کی بھرپور چھاپ نظر آتی ہے شاعر ہو یا فنکار، مصور ہو یا موسیقار، شعر و فن و تصویر اور موسیقی میں اس کی شخصیت کی جھلک کا پایا جانا بہت ضروری ہے ورنہ تخلیق تاثیر کے جوہر سے محروم رہ جائے بلاشبہ عیشی کا کلام ان کی شخصیت کی بھرپور تصویر ہے۔

حواشی

۱۔ تذکرہ "ریاض الفصحا" مطبوعہ اترپردیش اردو اکادمی ۱۹۸۵ء ص ۲۲۶
۲۔ "گلشن بے خار" مطبوعہ منشی نولکشور لکھنو۔ ص ۱۳۸
۳۔ "سخن شعرا" مطبوعہ اترپردیش اردو اکادمی ۔ لکھنو ۱۹۷۸۵ء ص ۲۲۶
۴۔ تذکرہ "خوش معرکہ زیبا" مطبوعہ اردو اکادمی ۔ لکھنو ۱۹۸۳ء ص ۳۷۶
۵۔ کیٹلاگ فہرست نمبر ۴۲۵ مکتوبہ ۱۲۴۲ھ مخطوطہ بہار گلشن ۔ نیشنل لائبریری ۔ کلکتہ
اس نسخہ میں عیشی کی کل ایک سو پچانوے غزلیں شامل ہیں ۔
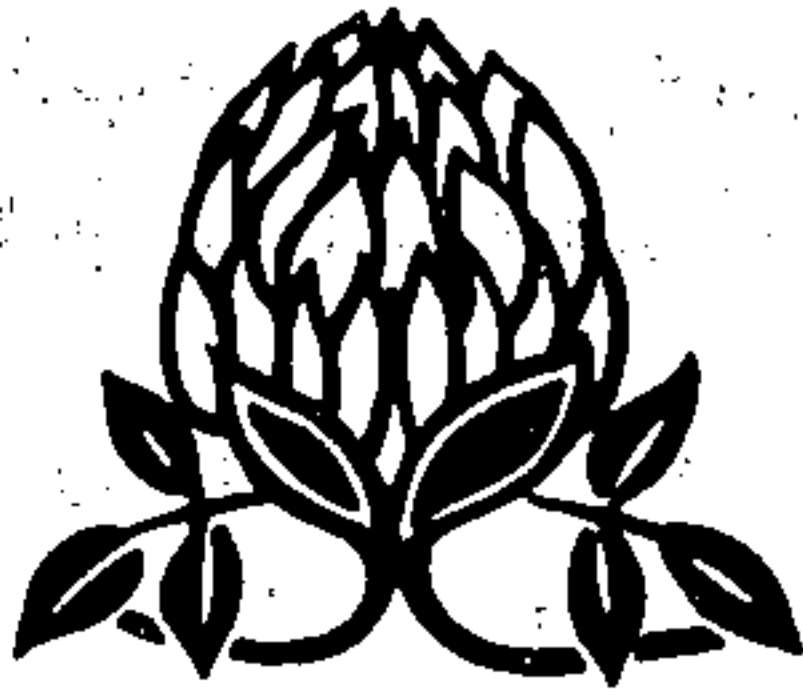
غلام محمد لاکھو
استاد شعبہ تاریخ عامہ
سندھ یونیورسٹی

ڈاکٹر ہرومل سدارنگانی

برصغیر پاک و ہند کے مشہور محقق، فارسی کے ایک بڑے اسکالر اور نامور سندھی ادیب و شاعر ڈاکٹر ہرومل سدارنگانی ۶ دسمبر ۱۹۹۲ء کو اناسی برس کی عمر میں دہلی میں فوت ہو گئے۔ ہمیں یہ اطلاع آل انڈیا ریڈیو کی سندھی سروس سے ملی۔ ان کی پیدائش سندھ کے ایک قصبے شہدادپور (موجودہ ضلع سانگھڑ) کے نامور قبیلے "سدارنگانی" میں ۲۲ اکتوبر ۱۹۱۳ء کو ہوئی۔ بھیرومل مہرچند آڈوانی نے اپنی کتاب "سندھ کے ہندوؤں کی تاریخ" جلد اول، ص ۲۱۳، طبع کراچی ۱۹۴۶ء، میں لکھا ہے کہ یہ خاندان اپنے بڑے دادا "سدارنگ مل" کے نام کی نسبت سے "سدارنگانی" پکارا گیا۔ ابتدا میں اس خاندان کے فرد تجارت کرتے تھے، تب ان کو "بھائی بند" کا لقب ملا۔ اور جب جدید تعلیم سے آراستہ ہو کر ملازمت کرنے لگے تو "دیوان" کی نسبت سے مشہور ہوئے۔ ڈاکٹر ہرومل کے والد کا نام ایسرداس تھا اس لئے آپ نے انگریزی میں اپنا نام H.I. Sadarangani لکھا۔

ان کی ابتدائی تعلیم شہدادپور میں ہوئی۔ بعد میں ان کو بی۔اے اور ایم۔اے کے لیے حیدرآباد کے سندھ نیشنل کالج، کراچی کے ڈی۔جے سندھ کالج اور بمبئی کے اسماعیل کالج میں داخلہ لینا پڑا۔ یہاں آپ کو انگریزی، فارسی اور سندھی کے دو اہم ادبا اور اساتذہ سے واسطہ پڑا۔ ایک کا نام ڈاکٹر ہوتچند گر بخشانی تھا اور دوسرے کا نام ڈاکٹر عمر بن محمد داؤد پوتہ تھا۔ ان کی صحبت میں آپ کو فارسی علم و ادب سے شغف ہوا۔ اور سدارنگانی صاحب نے ایم۔اے فارسی ادب میں کر لیا۔ ایم۔اے کرنے کے بعد ان کو ڈی۔جے سندھ کالج کراچی میں ملازمت کا موقع مل گیا اور وہ فارسی شعبے سے وابستہ ہو گئے۔ یہاں رہ

کر انہوں نے بمبئی یونیورسٹی میں Ph.D. کے لیے داخلہ بھی لے لیا۔ ان کے استاد ڈاکٹر گر بخشانی تھے جو اس وقت ڈی۔ جے سندھ کالج میں پرنسپل کے عہدے پر فائز تھے۔ یاد رہے کہ ہرومل سدارنگانی واحد اور اکلوتے شاگرد تھے، جنہوں نے ڈاکٹر ہوتچند مولچند گر بخشانی کی رہبری میں ڈاکٹوریٹ کے لیے کام کیا۔

سدارنگانی صاحب کو "سندھ کے فارسی گو شعرا" پر انگریزی میں مقالہ لکھنے پر بمبئی یونیورسٹی نے سن ۱۹۴۶ء میں پی۔ ایچ۔ ڈی کی ڈگری عطا کی۔
تقسیم ہند کے وقت ڈاکٹر صاحب ڈی۔ جے۔ سندھ کالج میں فارسی کے پروفیسر تھے۔ یہ بات بھیرومل مہرچند آڈوانی نے اپنی کتاب میں لکھی ہے (حوالہ اوپر دیا گیا ہے)۔ سن ۱۹۴۰ء میں جناب جی۔ ایم۔ سید حکومت سندھ میں وزیر تعلیم تھے، تب آپ نے سندھی ادب کی ترقی کی خاطر ایک صلاحکار بورڈ تشکیل دیا تھا۔ دوسرے اکابرین کے ساتھ ڈاکٹر ہرومل سدارنگانی بھی اس بورڈ کی مجلس عاملہ کے رکن منتخب ہوئے۔ یہ ۱۹۴۷ء تک اسی منصب سے وابستہ رہے۔ اس بورڈ نے ایک سندھی مخزن بھی شروع کیا۔ اس کا نام "مہران" تجویز کیا گیا اور ڈاکٹر ہرومل اس کے پہلے ایڈیٹر مقرر ہوئے۔ یہ ۱۹۴۶ء کی بات ہے اس وقت یہ مخزن دوماہی کی حیثیت میں نکلا۔ سدارنگانی دوسال "مہران" سے وابستہ رہے یاد رہے کہ تقسیم ہند کے بعد یہ "مخزن" پھر ۱۹۵۵ء میں سہ ماہی پرچے کی صورت میں نکلنے لگا اور اس کے پہلے ایڈیٹر محمد ابراہیم جویو بنے۔ تب سے یہ پرچہ مسلسل شایع ہو رہا ہے۔ سندھی ادب کے لیے صلاحکار بورڈ کا بھی قیام پاکستان کے بعد از سرنو تشکیل پایا اور وہ سندھی ادبی بورڈ کھلوایا۔

۱۹۴۷ء میں ہندوستان کا بٹوارہ ہوا تو بہت سے ہندو ادیبوں، شعرا اور اساتذہ کی طرح ڈاکٹر ہرومل بھی دہلی چلے گئے اور زندگی کے آخر تک یہیں قیام کیا۔ خاطری تو نہیں لیکن قوی گمان ہے کہ دہلی میں ان کو جامعہ دہلی میں فارسی شعبے میں ملازمت مل گئی اور وہ ٹیچنگ سے وابستہ رہے۔ یہاں سے آپ کو مزید حصول علم اور تحقیق کے لیے ایران کی تہران یونیورسٹی میں جانے کا موقع ملا۔ یہاں آپ نے فارسی میں تحقیقی مقالہ "پارسی

گویان ہندو سیند کے عنوان سے مکمل کیا اور D.Litt کی ڈگری حاصل کی ۔ فارسی کے پروفیسر ہونے کے علاوہ مزید دو شعبوں میں بھی ان کی خدمات کا پتہ چلتا ہے ۔ آل انڈیا ریڈیو کی فارسی سروس سے بھی ان کا تعلق رہا اور پرشین یونٹ کے سپروائزر مقرر ہوئے ان کے علاوہ دہلی میں قائم Advisory Board of Sahitya Academy میں سندھی لٹریچر کی کمیٹی کے کنوینر بھی رہے ۔ ان دونوں حیثیتوں میں آپ نے زندگی کے آخر تک کام کیا ۔ ڈاکٹر ہرومل نے بڑی عمر پائی ۔ زندگی بھر شادی نہیں کی اور مجرد رہے ۔ اپنے بہنوں اور ان کی اولاد کے ساتھ رہے ۔ افسوس کہ ان کے بھانجے اور سندھی کے ادیب پروفیسر ستداس جھانگیانی بھی ان کی زندگی ہی میں فوت ہوگئے ۔ اس طرح ڈاکٹر ہرومل کے آخری ایام بہت تکلیف دہ اور مشکلات بھرے گذرے ۔ وفات کی وقت ان کی عمر اناسی برس تھی ۔

ڈاکٹر ہرومل صاحب ایک مصنف کے طور پر بہت سے اوصاف کے مالک تھے ۔ ان کا شمار سندھی کے ایک پختہ شاعر کی حیثیت سے ہوتا ہے ۔ کیونکہ وہ بنیادی طور پر فارسی علم و ادب کے شاگرد اور اسکالر تھے ، اس لیے ان کے سندھی شعر پر بھی ایرانی ادبیات کا عنصر غالب رہا ۔ ان کی سندھی شاعری کے درج ذیل مجموعے شایع ہوئے ۔

رنگین رباعیوں

روح ژنور ریلو،

پرہ جی باک

چیخ، اور

خوشبو، جو سفر ۔

شاعر کی حیثیت میں "خادم" تخلص اختیار کیا ۔ ناقدین کا خیال ہے کہ آپ غزل اور رباعی کے اچھے شاعر تھے ۔ سندھ میں ان کے شعر کی کوئی کتاب شایع نہیں ہوئی ۔ البتہ یہاں کے ادبی مخزنوں میں ان کا کلام متواتر شایع ہوتا رہا ۔ اس ضمن میں "مہران" کا نام خاص طور پر لیا جاسکتا ہے ۔ سندھی کے ایک اور شاعر و نقاد لکھراج عزیز ان کے شعر کو پسند کرتے تھے اور ان کی صحبت سے بہت استفادہ کرتے تھے ۔ وہ غزل اور رباعی کے شاعر ہوتے ہوئے

بھی شعر میں زندگی کی علامات، سماجی مسائل اور ملکی حالات سے مطابقت پیدا کرتے تھے

پروفیسر پوپٹی ہیرا نندی نے اپنی کتاب "ہسٹری آف سندھی لٹریچر" طبع بمبئی ۱۹۸۴ء، ص ۱۹۱ پر ان کے شعر پر یوں روشنی ڈالی ہے۔

The thought content is compact and forceful in Khadim,s Rubaiyat quatrains
which are collected in his book Rangeen Rubaiyun, 1950. His Rubiayat have
got a note of pessimism as they depict the
Some of his Rubaeys transitory nature of the world
which reflect the image of human feelings are
certainly
enjoyable:
One glance can give away the secret and you
discover love and hatred,
enmity and cheating.
Eyes are mirrors,
They show all the reflections of the heart.

ڈاکٹر ہیرو مل ایک ادبی مضمون نگار کی حیثیت سے بھی مشہور تھے۔ ان کے مضامین کی ایک کتاب "کک۔ کانا" نام ہے سن ۱۹٦٦ میں شایع ہو چکی ہے۔ ان کے مضامین معلوماتی اور سادہ زبان میں لکھے ہوئے عام فہم تھے۔ ان کا اسلوب اچھا ہوتا تھا۔ عام زندگی کی موضوعات سے لے کر شاہ عبداللطیف بھٹائی تک، لاتعداد عنوانات پر مضامین لکھے اور شایع کروائے۔ پروفیسر پوپٹی نے لکھا ہے۔

brought out a volume of light essays on miscellaneous subjects in his
book "Khak and Kana". Some of his essays deal with contradictory phases of
life viz. Sorrow & happiness, Spring & Autumn, praise & censure etc. and
speak volumes of wisdom. His essays are informative and are written in
simple & direct style (P.106)

ڈاکٹر ہرومل سدارنگانی ایک مترجم اور مرتب کی حیثیت سے بھی بڑی اہمیت رکھتے ہیں۔
آپ کی درج ذیل کتابیں اس زمرے میں آتی ہیں۔

دلتول،
امراؤجان ادا،
گرو گوبند سنگھ،
بابرنامہ، اور
سسی پنھوں وغیرہ

میں نے دو آخری کتابیں دیکھی ہیں۔ اور کتاب "بابرنامہ" پہلے مغل شہنشاہ بابر کی خود نوشتہ سوانح حیات ہے۔ یوں تو بابر نے یہ کتاب ترکی میں لکھی تھی لیکن بعد میں اس کا فارسی ترجمہ ہوا جو برصغیر پاک و ہند میں مستعمل رہا۔ ڈاکٹر سدارنگانی نے اس کتاب کا سندھی ترجمہ اختصار کے ساتھ کیا جو کہ ۱۹۶۴ء میں ساہتیہ اکادمی دہلی نے طبع کیا۔ اتفاق یہ ہے کہ اسی دور میں یہاں سندھ میں بھی "بابرنامہ" کا سندھی اختصار شایع ہوا۔ عبدالقیوم صائب کے اس ترجمے کا دوسرا ایڈیشن ۱۹۷۰ء میں نکلا تھا۔ اوپر ذکر کردہ کتابوں میں آخری کتاب پاکستان کی مشہور عشقیہ داستان "سسی پنوں" پر مشتمل ہے۔ یہ کتاب پنجابی ادیب ہرنام سنگھ شان نے پنجابی میں تیار کی اور پھر اس کا سندھی خلاصہ گوبند سنگھ

منسکھانی نے کیا، جس کو ڈاکٹر ہیرومل صاحب نے ساہیتیہ اکادمی کے لیے مرتب کیا۔ یہ کتاب ۱۹۷۰ء میں شایع ہوئی۔

سندھی علم و ادب میں شاہ لطیف کا مطالعہ اب ایک جداگانہ عنوان بن چکا ہے۔ ڈاکٹر سدارنگانی برسوں سے شاہ کے متعلق اسٹڈی میں مصروف تھے۔ ہندوستان میں آپ نے شاہ کا منتخب کلام "شاہ جو چوند شعر" نام سے مرتب کیا، جو کہ ہندوستان کتاب گھر بمبئی نے مشتہر کیا تھا۔ سردست ہمیں ان کی طباعت کا سال معلوم نہیں ہو سکا۔ لیکن شاہ لطیف پر آپ کی مستقل تصنیف "کنور پاڑون پاتارمیں" نام سے ایک کتاب ہے۔
(Kanwara Paroon Patara men)

یہ کتاب مصنف نے خود ۱۹۸۴ء میں دہلی سے طبع کرائی اور سندھی زبان میں ہے۔ یہ تصنیف مصنف نے اپنے استاد ڈاکٹر گربخشانی کے نام منسوب کی ہے، جو کہ شاہ لطیف کے بہت بڑے شارح اور محقق تھے۔ اس کتاب میں آپ نے شاہ صاحب کے شعر پر عربی، پارسی، ہندی، پنجابی اور سندھی زبانوں سے تعلق رکھنے والے قدیم شعرا کے اثرات کو نہایت تحقیق سے واضح کیا ہے۔ ڈاکٹر صاحب لکھتے ہیں کہ شاہ پر مولانا رومی کا اثر تو عیاں ہے۔ ان کے علاوہ بھی کچھ قدما کا ان کے شعر پر سیدھا اثر پڑا۔ اس ضمن میں آپ سنائی (م ۱۱۵۰ء)، عطار (م ۱۲۳۰ء)، سعدی (م ۱۲۹۱) شبستری م ۱۳۲۰ء)، حافظ (م ۱۳۸۹ء)، جامی (م ۱۴۹۳ء)، امیر خسرو (م ۱۳۲۴ء)، عرفی (م ۱۳۹۲ء)، اور غنی (۱۶۶۸ء) کا ذکر کراتے ہیں اور موازنے کے لیے ان کے شعر بھی لطیف کے شعر کے ساتھ ساتھ دیئے ہیں۔ اس طرح ان کے پانچوں مقالات بڑی تحقیق سے لکھے گئے ہیں۔ ڈاکٹر ہیرومل نے دعوی کیا ہے کہ یہ کتاب ان کے پچاس سالہ مطالعہ کا نتیجہ ہے۔ بلاشبہ ان کی یہ کتاب سندھی علم و ادب کی اسٹڈی میں بڑی اہمیت رکھتی ہے۔

ویسے آپ کی دو کتابیں تحقیق اور علم و ادب کی دنیا میں لازوال اہمیت رکھتی ہیں۔
پہلی کتاب سندھ کے فارسی گو شعرا پر ہے اور Persian Poets of Sindh۔
نام سے سندھی ادبی بورڈ نے اول ۱۹۵۶ء میں شایع کی اور دوسری بار ۱۹۸۷ء میں طبع ہوئی ہے۔ یہی وہ تحقیقی مقالہ ہے جس پر بمبئی یونیورسٹی نے آپ کو ۱۹۴۶ء میں ڈاکٹوریٹ کی

ڈگری عطا کی تھی۔ یہ کتاب انٹروڈکشن کے علاوہ پانچ ابواب پر مشتمل ہے، جس میں ابتدائی دور سے لے کر برٹش دور تک، سندھ کے فارسی شعرا پر لکھا گیا ہے۔ شاعر کی مختصر سوانح حیات، نمونۂ کلام اور ان کا انگریزی ترجمہ نیز ہر دور کی ادبی خصوصیات پر بھی مبسوط طرح سے لکھا گیا ہے۔ آپ نے جب اس موضوع پر تحقیق کی تب آپ نے کئی ایک مشکلات کا سامنا کیا۔ کتبخانے نہیں تھے، تحقیق میں کم لوگ دلچسپی لیتے تھے۔ ادبی ادارے نہ ہونے کے برابر تھے۔ دواوین میسر نہیں تھے۔ اصل تاریخی ماخذ نہیں چھپے تھے۔ شعرا سے متعلق تذکرے منظر پر نہیں آئے تھے۔ بہت سے قصبوں اور گاؤں تک پہنچنا نہایت مشکل تھا۔ سیر و سفر کی کوئی سہولت نہیں تھی اور یہ ڈاکٹر سدارنگانی ہی کے دل و جگر کا کام تھا کہ ایسا مشکل عنوان لے کر اس کو پایہ تکمیل تک پہنچایا۔ کیونکہ یہ کتاب سندھ کے فارسی لٹریچر کی پہلی سنجیدہ اسٹڈی تھی اور پھر انگلش میں بھی لکھی ہوئی تھی، اس لیے سندھ کے علاوہ ہند، ایران، افغانستان، یورپ اور روس میں بھی ہمارے لٹریچر کے مطالعہ کا اہم ماخذ بنی۔ ایک دو مثالیں دینا مناسب ہوگا۔ "جامعہ پنجاب نے "تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و ہند" کے نام سے انیس جلدوں میں کام کرایا ہے۔ تیسری، چوتھی اور پانچویں جلد فارسی ادبیات کے لیے مختص ہے۔ ان تینوں جلدوں میں بڑی تعداد میں حوالے ڈاکٹر سدارنگانی کی "پرشین پوئٹس آف سندھ" سے لیے گئے ہیں۔ پروفیسر ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی کی کتاب "فارسی گویان پاکستان" جلد یکم میں جو مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نے ۱۹۷۴ / ۱۳۹۴ق / ۱۳۵۳ش میں راولپنڈی پاکستان سے شایع کی، سندھی فارسی گو شعراء کے ذکر میں ڈاکٹر سدارنگانی کی کتاب سے حوالے دئے گئے ہیں۔ ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی جب ۱۹۵۶ء میں پہلی بار دانشگاہ تہران میں ریسرچ کرنے گئے تو ڈاکٹر سدارنگانی بھی دہلی سے ریسرچ کے واسطے دانشگاہ تہران آئے تھے اور وہیں ان دونوں کی ملاقات اور دوستی ہوئی۔

اس کے علاوہ جامعہ پنجاب کے پروفیسر ڈاکٹر ظہور الدین احمد صاحب نے "پاکستان میں فارسی ادب" کے نام سے پانچ جلدیں شایع کی ہیں۔ آپ نے بھی سدارنگانی صاحب کی اس کتاب سے بہت استفادہ کیا ہے اور جابجا حوالے لیے ہیں۔ یہ تو ایک دو اہم مثالیں تھیں۔

ویسے جتنا سندھ کا مطالعہ وسیع ہوتا جائیگا۔ایسے ہی اس کتاب کی اہمیت بھی بڑھتی جائیگی

ڈاکٹر سدارنگانی نے اس عنوان پر دوسرا تحقیقی کارنامہ فارسی میں سرانجام دیا۔آپ نے تہران یونیورسٹی سے "پارسی گویان ہند وسند" کے عنوان سے مقالہ لکھاجو کہ بعد میں تہران سے شایع بھی ہوا تھا۔ میں نے یہ کتاب نہیں دیکھی کہ اس پر اپنی رائے دے سکوں۔ویسے ۱۹۸۶میں اپنے سندھ کے دورے میں ڈاکٹر صاحب نے مجھے خود بتایا تھا کہ یہ کتاب اصل میں "پرشین پوئٹس آف سندھ" کا فارسی ترجمہ ہے۔ان کا کہنا تھا کہ کیونکہ میں ہندوستان کا باسی تھااور وہاں سے اسکالر شپ لے کر تہران گیا تھا،اس لئے سندھ کے ساتھ ہند نام شامل کرنا بھی ضروری تھا۔اس مقالے کی تکمیل پر آپ کو جامعہ تہران نے D.Litt کی ڈگری دی تھی۔

پروفیسر پوپٹ نے لکھاہے کہ سدارنگانی فارسی میں شعر بھی کہتے تھے اور کچھ مقالات بھی لکھے ہیں۔لکھتے ہیں کہ

Sadarangani,s poems & articles in Persian are well received, in the literary
circles of Iran.(P.106)

اس ضمن میں مجھے کسی مزید معلومات کی امید نہیں اور نہ ان کے فارسی مقالے اور شعر دیکھے ہیں۔

ڈاکٹر سدارنگانی ۱۹۸۶میں تنظیم فکر ونظر کی دعوت پر سکھر(سندھ) تشریف لائے تھے۔ کانفرنس کے بعد وہ حیدرآباد سندھ بھی آئے۔عزیز دوست نفیس احمد ناشاد نے ۲ مئی کو آپ کو دوپہر کے کھانے پر اپنے گھر بلایا۔دہلی کے ایک اور سندھی اسکالر ڈاکٹر مرلیدھر جیٹلے کے علاوہ عنایت بلوچ، ولیرام ولبھ اور حامد علی قریشی کے ساتھ میں بھی اس دعوت میں شریک تھا۔ہماری ڈاکٹر سدارنگانی سے یہ پہلی اور آخری ملاقات تھی۔اس موقع پر ایک گھنٹے تک محفل چلی اور تھوڑی بہت علمی گفتگو کرنے کاموقع ملا۔میں اس سے پہلے ان کی شاہ لطیف پر۱۹۸۶ء میں چھپنے والی کتاب پر تبصرہ کر چکا تھا۔جوان کو بہت پسند آیا تھا۔

آپ نے بھی "مہران" میں شایع ہونے والے میرے کچھ مقالات پڑھے تھے۔اس طرح ہم ایک دوسرے کے لیے اجنبی نہ تھے۔مجھے سخت محنت کرنے کی تلقین کی اور مطالعہ کے لیے کچھ عنوانات بھی تجویز کیے۔ڈاکٹر سدارنگانی صاحب نے میرے ایک سوال کے جواب میں بتایا کہ سندھ کے متعلق بنیادی نوعیت کا کوئی بڑا کام ہند میں نہیں ہو رہا۔آپ سندھ میں رہتے ہیں۔کتابیں آپ کے پاس ہیں۔سرزمین آپ کے پاس ہے۔کتبخانے آپ کے پاس ہیں۔تحقیقی ادارے آپ کے پاس ہیں۔جامعات اور ثقافتی مراکز آپ کے پاس ہیں سندھی زبان آپ کے پاس ہے۔لہذا سندھ پر تحقیق کرنا بھی آپ ہی کا فرض ہے۔سال ۱۹۸۶ء اور ۱۹۸۷ء میں ان کے بھانجے پروفیسر ستداس جھانگیانی کی شاہ لطیف پر دو کتابیں شایع ہوئیں۔ڈاکٹر سدارنگانی نے ایڈیٹر مہران (نفیس احمد ناشاد) کو کتابیں بھیجیں اور فرمائش کی کہ میں ان پر تبصرہ لکھوں۔میں نے رویو لکھے جو کہ "مہران" میں شایع ہوئے۔سال ۱۹۸۷ء میں پرشین پوئٹس آف سندھ کا دوسرا ایڈیشن شایع ہوا۔اتفاق سے اس کتاب پر بھی مجھے رویو کرنے کا موقع ملا جو مہران میں شایع ہوا۔جب ڈاکٹر سدارنگانی نے یہ تبصرے پڑھے تب بہت خوش ہوئے اور دعاؤں کے ساتھ میرے لیے کچھ کتابیں دہلی سے تحفہ کر کے بھیجیں۔اب ڈاکٹر ہرومل اس دنیا میں نہیں رہے۔مگر ان کی بھیجی ہوئی کتابیں میرے لیے یادگار تحفوں کی مانند ہیں۔میں اس معتبر اسکالر، نامور سندھی ادیب اور فارسی کے بہت بڑے محقق کو کبھی بھول نہیں سکتا۔واقعی یہ میری خوش قسمتی ہے کہ میں نے اپنے دور کے ایک مثالی انسان کو ایک بار ہی سہی لیکن اپنی آنکھوں سے دیکھا ضرور ہے سچ یہ ہے کہ وہ بیحد سادہ، صاف دل اور شریف النفس آدمی تھے، جیسا کہ ماضی میں صوفی حضرات ہوا کرتے تھے۔

نظمِ معلّیٰ

ہم اسی نظمِ معلّیٰ کو ادب کہتے ہیں

پانچ جدید مرثیوں کا مجموعہ

شاداب دہلوی

تجلّیات

حسان العصر حافظ مظہر الدین

کُن فیکون

ماہر افغانی

WVP

ورڈ ویژن پبلشرز

بلیو ایریا، اسلام آباد

کتابهای که برای دانش دریافت شد

فارسی:

۱- ترجمه منظوم اشعار طاهره صفار زاد، از انیس الرحمن سو اپن (بنگالی)
پبلیشر بیگم فیض النهار انیس، ڈهاکه ۱۰۰۰، بنگله دیش

۲- قضیئه کشمیر، نشأتها، تطورّها وحلها، از سردار محمد عبدالقیوم خان

۳- حکمت و فلسفه حیات، از حکیم ابویحی محمد قاسم عیسی

٤- فرهنگ جامع (فارسی انگلیسی اردو)، دکتر سید علی رضا نقوی، رایزنی فرهنگی
سفارت جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد پاکستان (باهمکاری بنیاد ملی نشر کتاب)
١٣٧٢/١٩٩٤

٥- فارسی (انٹرمیڈیٹ)، دکتر سید سبط حسن رضوی، دکتر سید علیرضا نقوی،
دکتر محمد ریاض، دکتر محمد صدیق شبلی، علامه اقبال اوپن یونیورسٹی.
اسلام آباد، ۱۹۹۳م

٦- گلشن فارسی کتاب اوّل، کتاب دوّم، کتاب سوم، دکتر سید سبط حسن رضوی و
دکتر سید علی رضا نقوی

اردو:

۱- کن فیکون، ماهر افغانی، ناشر ڈاکٹر سلطانه بخش، ورڈ وژن بلیو ایر یا اسلام آباد.

۲- افکار و احوال، محمد سالم قدوائی، اداره علوم اسلامی علی گڑھ

۳- ایرانی تصوف، کبیر احمد جائسی، اداره علوم اسلامیه علی گڑھ

٤- تجلیات، حافظ مظهر الدین، حریم ادب، پی، ٧٦٧، سٹیڈ پور روڈ راولپنڈی

٥- نظم معلی (پانچ جدید مرثیے) از مظفر حسین شادان دهلوی-پبلشر سید اینڈ سید کراچی

٦- معراج نگارش = = =

٧- اسلوب تعزیت = = =

مجله های که برای دانش دریافت شد

فارسی:

۱- سروش ، ماهنامه ج ۱٦ ، ش ٤ ، اداره مطبوعات پاکستان ، صندوق پستی شماره ۲ . ۱۱ اسلام آباد.

۲- کیهان فرهنگی، ماهنامه، ج ۱ ، ش ۱۲، شماره صندوق پستی، ۱۱۳٦٥/۹٦۳۱ مؤسسه کیهان- تهران.

۳- شعر، سال اول ش٦، خیابان سمیه، تقاطع استاد نجات الهی شماره ۲۱۳، تهران

٤- آشنا، ش ۱۳-۱۳۷۲، مدیر مسؤل- محمد دزفولی- خیابان شهید بهشتی ،تهران

٥- کلك، شماره ٤٤-٤۳، صندوق پستی ۹۱٦-۱۳۱٤٥- تهران

اردو:

۱- دستگیر، سه ماهی، ج٤، ش ۳ . ٤، جولائی و اکتوبر ۹۳ ، مدیر اعلی سلطان ارشد القادری پوست بکس نمبر ۱۹۷- کوئٹه.

۲- درویش ، ماهنامه، ج-٦-ش-۱، جنوری و فروری ۱۹۹٤،
مدیر اعلی ڈاکٹر خواجه عابد نظامی ٥٤ عبدالکریم روڈ قلعه گوجر سنگهه - لاهور

۳- سبیل هدایت، ماهنامه، ج-٥، ش۱، جنوری ۱۹۹٤

٤- احقاق الحق، رجب تا شوال ۱٤۱٤، مدیر اعلی: سید بشیر حسین بخاری
مرکز تحقیقات اسلامیه جناح اسٹریٹ ، بلاك - ۲ سرگودها

٥- خواجگان، ماهنامه، ج-۲٤-ش،۱، جنوری فروری، مارچ، ۱۹۹٤ ایڈیٹر محمدعلی جاوا، ۹ . ۱ ، کالج روڈ- جی او آر ون لاهور.

٦- وحدت اسلامی، ماهنامه ش٤ .١، رجب شعبان ١٤١٤ھ دفتر ثقافتی قونصلر سفارت اسلامی جمهوریه ایران- اسلام آباد.

٧- ثقلین، سه ماهی ش١-ج-١، مدیر اعلی سید غلام حسنین نقوی، پوسٹ بکس نمبر ١٦١٣- اسلام آباد.

٩- فکر و نظر سه ماهی ش- ١-ج٣١، جولائی ستمبر ١٩٩٣،

١٠- پیام عمل ، ماهنامه، ش ١، ج٣٥، جولائی ٩٤، امامیه مشن پاکستان ٹرسٹ، محافظ پلازا، ٢٨ نیو انارکلی- لاهور.

١١- الفجر، ماهنامه ش٣، ج٥، پوسٹ بکس ٢٤٨٤- کراچی

١٢-معارف، ماهنامه، فروری ١٩٩٤ء، انجمن ترقی اردو پاکستان، شعبه تحقیق، دی ١٥٩، بلاك٧- گلشن اقبال کراچی

١٤- جهان انٹرنیشنل، ماهنامه، جلد٢، ش٤، فروری ٩٤، ٩٨-ای، پنوراما سنٹر بلیو ایریا اسلام آباد.

١٥- شمس الاسلام، ماهنامه، جلد ٦٨، ش ١ .٢ .٣ .٤ جنوری،فروری،مارچ،اپریل ٩٤ مجلس حزب الانصار، بهیره ضلع سرگودها-

١٦- حریت ، هفتگی، جلد ١٤، ش ٩، ١٤ فروری ٩٤، مرکز G-8 اسلام آباد

١٧- انجمن وظیفه، ماهنامه، جلد ٢٨، ش ٦، ١٧ لیك رود، لاهور

١٨- نوایے صوفیه، ماهنامه، فروری ١٩٩٤، جامع مسجد صوفیه نوربخشیه سیکٹر ٧/٤-جی، اسلام آباد-

١٩- تنظیم المکاتیب، ماهنامه، جنوری، فروری، مارچ، گوله گنج- لکهنو-١٨

٢٠- اخبار اردو، ماهنامه، جنوری- فروری ١٩٩٤، مقتدره قومی زبان ستاره مارکیٹ اسلام آباد

۲۱- المبلغ، ماهنامه، جنوری فروری ۱۹۹٤، دارالعلوم محمدیه سرگودها

۲۲- شمس و قمر، ماهنامه، جنوری ۱۹۹٤ء مکتبه طوسی قدم گاه- حیدر آباد

۲۳- مصباح القرآن، ماهنامه، فروری ۱۹۹٤، ۱۰-گنگا رام بلڈنگ - لاهور

۲٤- رهنما، ماهنامه، قمر سهارنپوری - جعفر طیار سوسائٹی کراچی

۲۵- ادبیات، سه ماهی، ش ۲٤، جلد٦ خزان ۱۹۹۳ء، مدیر منتظم

افتخار عارف، اکادمی ادبیات پاکستان ایچ- ۸، اسلام آباد.

۲٦- این-سی-ایس- جریده، ماهنامه، جنوری ۱۹۹٤، مدیر عبید الله بیگ،

۱- باتهه آئی لینڈ روڈ کراچی-

۲۷- المجلس، ماهنامه، جنوری ۱۹۹٤ء مدیر سید محمد جواد هادی، گنپت روڈ -

لاهور.

۲۸- اکرام المشائخ، سه ماهی، خانقاه عالیه چشتیه - ڈیره نواب صاحب

۲۹- طلوع افکار، ماهنامه، مدیر مسؤل، حسین انجم - ایچ ۲۸ رضویه سوسائٹی -

کراچی ۷٤٦۰۰.

۳۰- افکار معلم، ماهنامه، ج ٦ ش ۲، فروری ۹٤ء - مدیر شبیر احمد منصوری

۳ بهاول شیر روڈ - مزنگ لاهور - ۵٤۰۰۰

* * * * *

English:

1- Vision Volume 4 issue3 6ct 1993, Editor, Agha Shaukat Ali

199-D, LCCHS, Lahore

2- National Development and Society Vol- 2, SR Number-5

August 1993, Chief Editor Fasahat H. Syed, Foundation for Research on National Development and Security

(FRIENDS) P.O. 299 , Rawalpindi.

3-Hamdard Islimicus - Editor Hakim Mohammad Said

Hamdard Foundation Pakistan, Nazimabad, Karachi.

4- Vigilant Vol-1, No- 33,34, P-1045-B-6, Saidpur Road

Rawalpindi

5- The Pak Futurist 7: 1993 (Annual) - 37 School Bhatai Road,

F-7/1, Islamabad.

6- Echo of Islam, Chief Editor, H. Tehrani P.o. Box 14155-

3897, Tehran. Iran.

* * * *

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

فارسی:

صائب و شعر زبان اردو	دکتر محمد یونس جعفری، دهلی
ادبیات انقلاب اسلامی ایران	مختار علیخان پرتوروهیله ، اسلام آباد
شاه همدان	دکتر ابراهیم سلمانوف، تاجیکستان
دورنمای تاریخ پیوستگیهای فرهنگی ایران	دکتر غلام سرور، کراچی
احوال و آثار شمس العلما میرزا قلیج بیگ	پروفیسور دکتر گل حسن لغاری، حیدرآباد
تاثیر ایران و فارسی در بلتستان	غلام حسن خپلو، اسکردو بلتستان
سنا اصفهانی	دکتر محمد حسین تسبیحی
بررسی شروح لمعات عراقی	دکتر اختر چیمه، فیصل آباد

اردو:

مولوی سید نوراللہ شاہ سیالکوتی کا فارسی کلام	سید محمد عبداللہ قاری ، واہ کینٹ
سید علی محمد شاد عظیم آبادی	دکتر محمود الرحمن، اسلام آباد
قادر نامہ غالب ایک جائزہ	دکتر محمود الرحمن
ملت اسلامیہ کا اتفاق، فکر اقبال	دکتر رزمجو و دکتر آفتاب اصغر
تهذیب نفس کا شاعرانیس	دکتر اسد اریب، ملتان
انیس اور نصاب تعلیم	پروفیسر عابد عباس، حیدر آباد
اتحاد عالم اسلام کے لئے اقبال کی فکری اور عملی مساعی	اطهر قیوم راجه ، اسلام آباد

انگلیسی:

The Poineer of new Persian	سید اختر حسین، دهلی
Imam Hasan	صغرا بانو شگفته، اسلام آباد
Zakhiratul Maluk	آغا حسین همدانی
Muslim Culture	سید محمد تقی - کراچی

سید حسن سلمان رضوی
اسلام آباد

تقدیم بخدمت آقای محترم علی اکبر ناطق نوری

رئیس مجلس شورای اسلامی ایران

ناطق نوری، شرف پیکر شدہ میہمانِ ما
اے خوشا نوروزِ پاکستان ما ایرانِ ما

صاحبِ تقویٰ، خرد پرور، نظردارِ کمال
رویتش کامل کند ایمان ما ایقانِ ما

نقطۂ پرکارِ دانش مرجعِ فکر و نظر
از وجودش حُسن گیرد مجلس ایرانِ ما

بارگاہِ رہبرِ کامل خمینیؒ را سلام
صاحبش باشد دلِ ما جانِ ما جانانِ ما

رشتۂ ایران د پاکستان را باشد چہ باک
اعتصام ریسمانِ حق شدہ پیمانِ ما

یک طرف معصومۂ قم، یک طرف مولا رضاؑ
خاکروبی در شان عزّ بے پایانِ ما

ساختمانِ عالمِ اسلام مانندِ حرم
سورۂ رحمان کاشی کرد در ایوانِ ما

ارتباطِ باھمی از ھر جہت پاکیزہ است
در دو کشور واجب التعظیم یک سلمان ما

seminar and Moshaira was inaugurated by the President of India. It was a great homage paid to Maulana Altaf Hussain Hali - the pillar of modern Urdu poetry.

The admittedly historical outcome of this palatial function was that it proved a matrix of the Haryana Urdu Academy. Thus a dignified credit for safeguarding Urdu in India undoubtedly went to Saiyadain's sister. Iran Culture Centre Rawalpindi celebrates "Hali Day" every year on the occasion of Death Anniversary of Khwaja Altaf Husain Hali i.e. 31st December 1914.

This lady of letters remained busy in the service of Urdu language and literature till her end at the age of 75.
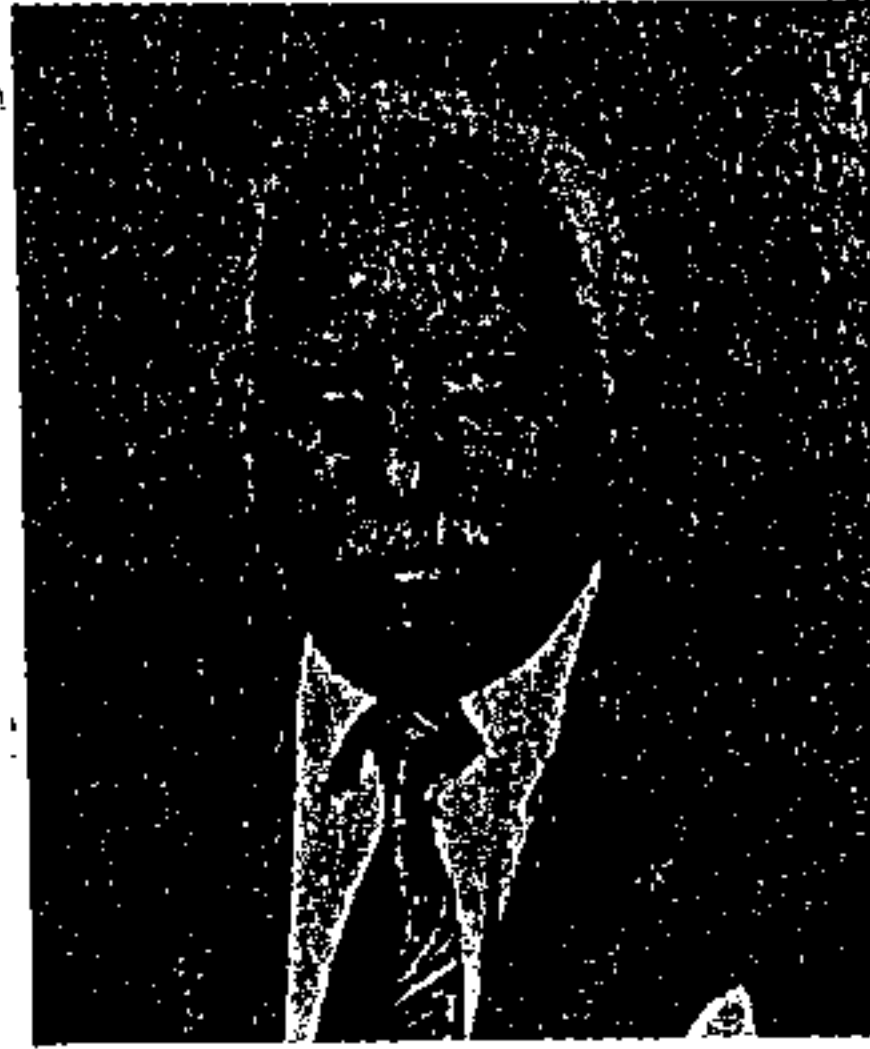
DR. MAHMUDUR RAHMAN

language, scenario, conversation, characterisation and sentiment. Through her novels Saleha endeavoured to bring about some positive changes in the sophisticated style of thinking and the outmoded way of life. Among all her published novels, "AZRA" and "AATISH-E- KHAMOSH" got the maximum popularity. She also wrote some plays which were not only published but staged as well.

She had also an astonishing command over the art of essay-writing and the verbal pigmentation of living sketches. On her grandfather, Maulana Altaf Hussain Hali, she wrote a number of books both for adults and teenagers. In 1987, she managed to publish two volumes of her sketches under the titles "JANEWALOON KI YAD" and "BAZM-E-DANISHWARAN". In these books, she has picturised the prominent personalities of the Sub-Continent who impinged upon the educational, cultural and literary perspective of the masses.

Saleha Abid Hussain was fully aware of the importance of Juvenile literature in Urdu. AS such, she wrote more than a dozen of books for children ranging from novel and plays to story and essays. The language she employed, is easy to read and the subject she selected is highly informative and inspiring for teenagers.

Despite her old age, she was engaged in uplifting Urdu literature in India. Through her essays, novels, short stories, biographies and plays, she had contributed a lot to this language. In recognition of her literary services she was awarded Ghalib Award - the most dignified literary prize in India.

It was entirely due to Saleha's efforts that in December 1985, Maulana Hali Day was observed in his, as well as her native place Panipat on a gigantic scale. The colorful celebration based on exhibition, symposium,

The possibility of change is the greatest asset of man in his present surroundings.

Yours sincerely

Mohammad Iqbal

Begum Saleha Abid Husain, the younger sister of Ghulam-us-Saiyadain, was born in panipat in the year 1913. She got nourishment in such a surrounding where education, Muslim civilization and literature reigned supreme. As a result, these inherited qualities persuaded her not even to acquire education, but also to follow the footsteps of her literary ancestors, brother as well as cousin Khawaja Ahmed Abbas, the story writer of the first rank. After marriage, she came under the influence of her husband Dr. Abid Husain, who was well-known throughout the Sub-continent both as educationist and playwright. He had the credit to serve Jamia Millia, Delhi as its Vice Chancellor.

Saleha was gifted with the ability to write fiction in full swing. She had thoroughly studied the real way of life as led by the middle class Muslim families of Delhi and its adjoining areas. As such, she tried to depict the whole situation arising out of the conflict between the ancestral civilization and the modern trends in culture. Dealing with this alarming issue, she fabricated hundred of stories among which "Sambhala" won the recognition of a masterpiece in response to its technique, theme, tone and tempo.

This learned lady was a noted novelist as well. She had etched the Mughal based civilization, the assorted social phenomena and the past traditions of the Muslim families in her novels with triumphant command over

philosopher but as a viable thinker, a great humanist and the most gifted and significant interpreter of the universal message of Islam for the modern world. Although Iqbal expired before the first edition of this remarkable book appeared in 1938, and thus remained deprived of his persual, yet the author had managed to send him the original manuscript in June 1936. Iqbal was too prompt to go through it and in appreciation of the work, wrote a letter to Saiyadain which is in itself the emblematic of his educational philosophy:

Lahore
21st June, 1936

My dear Saiyadain,

Thanks for your letter which I received a moment ago. Your summary is excellent and I have got nothing to add. My ضرب کلیم will, I hope, be published about the end of June and I will send you an advance copy. This collection has a part devoted to تعلیم و تربیت. You may not find anything new in it; yet if it reaches you in time you may read the portion mentioned above.

I suppose you are aware of the educational implication of Leibnitz's monadism. According to him the monad (the mind of man) is a closed mind incapable of absorbing external forces. My view is that the monad is essentially assimilative in its nature. Time is great blessing (لا تسبوا الدهر ان الدهر هو الله). While it Kills and Destroys it also expands and brings out the hidden possibilities of things.

BY DR. MAHMUDUR RAHMAN
ISLAMABAD

SALEHA ABID HUSAIN

With the sad demise of Begum Saleha Abid Husain in January 1988, the chapter of a reputed literary clan of Panipat (Delhi) has come to be closed. Descending from Hazrat Ayub Ansari (R.A), the companion of the Holy Prophet (P.BU.H), this dignified family produced a number of personalities who had rendered a futuristic mould to the vogue way of writing and the trend of thinking through their broad-based revolutionary ideas. The first name to be recalled in this respect is that of Khawaja Altaf Husain Hali, a renowned poet, critic, biographer and reformer. The other man of repute was Khawaja Ghulam-us-Saiyidain, a noted educationist and literature who was the real brother of Saleha Begum.

It may be interesting to note that Saiyidain was the first person who wrote a comprehensive book on poet-philosopher Allama Iqbal as early as 1936 entitled "IQBAL'S EDUCATIONAL PHILOSOPHY" Its dedication runs as follows:

Dedicated
to
Th Deeply Loved And Revered Memory
of
IQBAL
Great Poet, Great Philosopher, Great Muslim
and Great Humanist.

The book embodies a lucid presentation of the creative ideology of Iqbal, not only as an educational

For the moment, it is not relevent to go into the authenticity or otherwise of these events, but both of these incidents also exhibit the result of the respect of the Hindus and the Muslims they enjoyed. Was it not the result of their considerate attitude towards both these communities? Was it not the consequence of the cultures which came into existence as a synthesis of the Muslim or Persian and Hindu cultures and known today as the composite culture. Urfi-e-Shirazi, a poet of Akbar's reign, certainly visualized the same event when he wished that:

چنان با نیک و بد عرفی بسر کن کز پس مردن
مسلمانت بہ زمزم شوید و ہندو بسوزاند

* * * * *
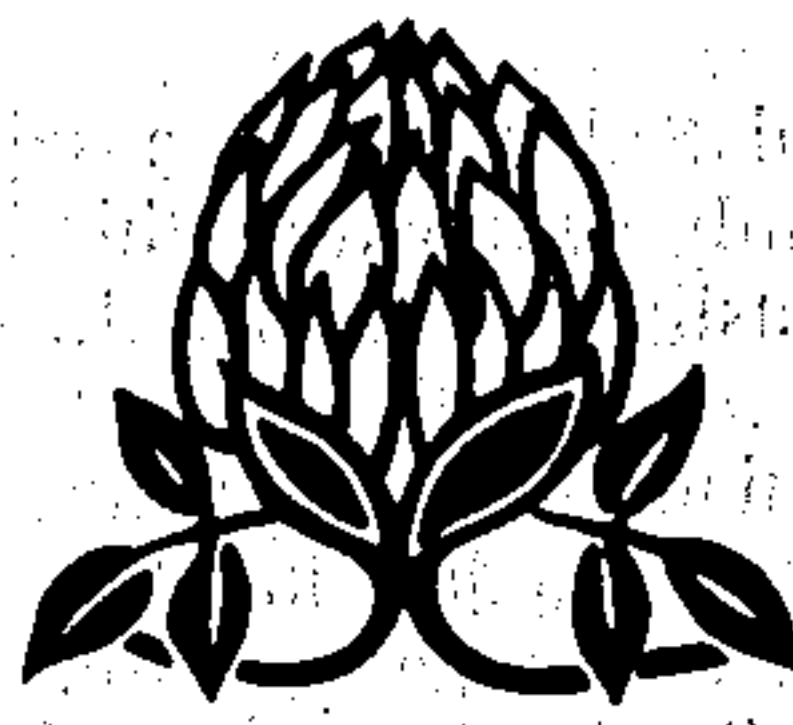
a result, it found itself drawn nearer to the Muslims. This happy fusion again created congenial atmosphere for the growth of a composite culture, a culture which was the result of friendly assimilation of various segments of society and imbibing the cultural elements of eachother.

Another important aspect which facilitated the creation of a composite culture was the need to learn Persian by the Hindus. As a consequence of the Muslim rule with Persian as the administrative language, the non-Persian speaking Indians realised the importance and urgency of learning Persian. We find a large number of Hindu Persian poets and writer during the Mughal period. They have left their work on its literary history, particularly in the branches of poetry, lexicography, epistolography, historiography, etc. Persian thus , was Indianised. It was enriched with Indian vocabularly, homely metaphors and imageries drawn from Hindu Muslim beliefs.

Apart from it, the Indian vernaculars readily accepted a number of Persian words and expression. This again lead to the creation and promotion of a common culture in India.

Maulana Abul Kalam Azad, a scholar of repute and deep insight, has rightly summed up this intermingling of the two cultures - the Muslim and the Hindu - through Persian in these words:
"In every walk of Indian life the influence of Persian language and culture is evident to this day. In all the languages of India, we have thousands of words derived from Persian. For almost eight hundred years, Persian held a dominant place in Indian life. Thousands of Indians, many of them Hindus, used this language with great skill and mastery."

Kabir and Guru Nanak are two well-known personalities of our country. It is narrated that when they passed away, the Muslims wished to bury them while the Hindus wanted to burn their corpse according to their belief.

بیا کہ روی بہ محراب گاہِ نو نہیم   بنای کعبۂ دیگر ز سنگ طور نہیم
اساسِ قبلہ شکست و بنای کعبہ بریخت   بطرز تازہ، یکی قصر بی قصور نہیم

He was visualizing to create a new edifice of social order which may not suffer any harm and be acceptable to all.

Similarly, when Abul Fazl, the able and farsighted minister of Akbar, wrote an inscription for a place of worship at Kashmir, he expressed in it that:

پروردگارا! بهر جای که میروم جویای تواند و بهر خانه که می نگرم، گویای تو

It was again to minimize the differences between the various religious groups living in this country and then bringing them nearer to each other. He was actually trying to convince the worshippers to line with the concept of " صلح کل ".

Prince Mohammad Dara Shukooh, a crusader for the creaton of better understanding between the Hindus and the Muslims, found time to have contacts with a number of Hindu Sanskrit scholars. He translated fifty upanishads into Persian under the title of Sirr-e-Akbar. A translation of Bhagwat Gita is also ascribed to him. Moreover, Yoga Vasishta was rendered into Persian at his behest. Majma' al-Bahrain is again a scholarly work of Dara shukooh in the field of comparative study of the basic tenents of Islam and Hinduism. In this work, the Prince has taken great pains in bringing out the similarities in between the Islamic and Hindu way of life. Thus he has passionately tried to bring the followers of these two religions nearer to each other.

It is a historical fact that the Mughals had a broader outlook in their treatment with the non Muslim population. As

BY DR. S.H. QASEMI
DELHI UNIVERSITY

PERSIAN LITERATURE
PROMOTION OF COMPOSITE CULTURE

In India Persian language and literature has played a significant role in bringing the various segments of the India society closer. Thus it has paved the way for a culture which emanated from the synthesis of the Persian and Indian cultural streams. The same cultural synthesis resulted in the creation of a new culture termed today as "Composite Culture" It has also been named as Indo - Persian culture. It is, indeed a valued legacy of the medieval India.

Our composite culture is not an outcome of a very simple and short process. It is the result of the years old constant and conscious endeavours of the Indians of the medieval period.

سالہا باید کہ تا یک سنگ اصلی ز آفتاب   لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

(سنائی)

Long before the advent of the Muslim rule in India, the Persian, their language and culture was known to the Indians. The moment the Muslim rule was established in India, the Muslim culture dominated by the Persian cultural elements came into direct contact with the Indian culture. This contact provided the opportunities for mutual understanding, mutual appreciation, mutual interest and mutual influence.

As a common medium of expression between the various units of India. With the foundation of the Muslim rule, Persian became the sovereign language of this country. Gradually it became the official language, and a vehicle of the
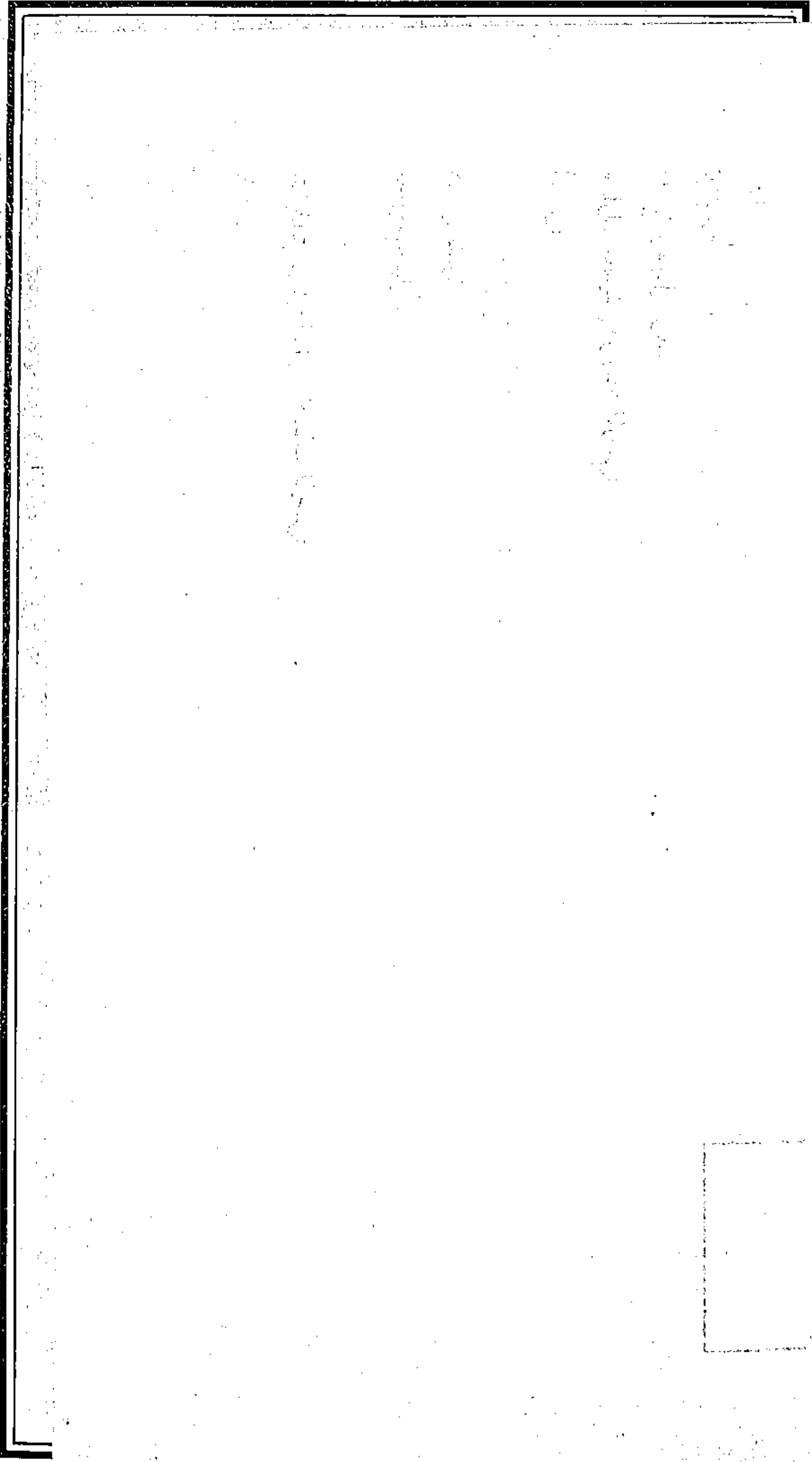
DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

WINTER, 1994
(SL. NO. 36)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.